



جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

نگاهی به گویش نامه‌های ایرانی

(مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها)

دکتر علی‌اشرف صادقی

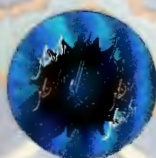


مرکز نشر دانشگاهی

A Survey of Persian Dialect Studies

By

A. A. Sadeghi, Ph.D.



۶۱۷-

نگاهی به گویش نامه‌های ایرانی

(مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها)

دکتر علی اشرف صادقی



فرهنگستان زبان و ادب فارسی

با همکاری

مرکز نشر دانشگاهی

مرکز نشر دانشگاهی

۱۰۰۹

نگاهی به گویش نامه‌های ایرانی
(مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها)
تألیف دکتر علی اشرف صادقی
ویراستار فنی: شیرین عزیزی مقدم
فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی
چاپ اول ۱۳۷۹
تعداد ۲۱۰۰
چاپ: مروی
۱۰۰۰ تومان
حق چاپ محفوظ است

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

صادقی، علی اشرف، ۱۳۲۰ -
نگاهی به گویش نامه‌های ایرانی (مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها) / علی اشرف
صادقی. - تهران: مرکز نشر دانشگاهی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰.
۱۶۱ ص. - (مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۰۰۹)

ISBN 964-01-1009-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. زبانهای ایرانی - گویشها - کتابهای نقد شده - فهرستها. الف. مرکز نشر دانشگاهی.
ب. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج. عنوان.
۲ص ۱۸ ز / ۳۳۶۹ Z
۰۱۶ / ۴۹۹
[۰۰۱۶ / ۴۹۹]

۸۷ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:

فهرست مطالب

نام اثر	صفحه
در جوار سنگسر	۷
فرهنگ تاتی و تالشی	۱۵
مجموعه مقالات مردم‌شناسی	۲۱
فارسی شوشتری	۲۵
فرهنگ سمنانی	۳۷
واژه‌نامه سیستانی	۳۹
فرهنگ نائینی	۴۵
فرهنگ گیل و دیلم	۵۵
موادی از لهجه‌های ایرانی تحریری و	۵۹
موادی درباره مردم‌نگاری بختیاری‌ها	
مجموعه مقالات مردم‌شناسی	۶۳
بررسی گویش قاین	۶۵
واژه‌های اصیل نهاوندی	۷۳
سه اثر درباره لهجه مازندرانی	۷۷
واژه‌نامه یزدی	۸۹
واژه‌نامه همدانی	۹۵
آلاله‌های همدان	۱۱۵

۱۱۷	ساوه‌نامه
۱۲۳	لهجه بخارایی
۱۲۷	آداب و رسوم مردم سمنان
۱۳۱	بررسی گویش بویراحمد و...
۱۳۵	واژه‌نامه گویش بیرجند
۱۳۷	بررسی گویش بیرجند
۱۴۳	فارسی هروی
۱۵۱	بررسی زبان‌شناختی گویش زرند
۱۵۷	بررسی گویش جیرفت و کهنوج



نقدهایی که در این دفتر به چاپ می‌رسد به استثنای یکی که قبلاً در ۱۳۵۲ به چاپ رسیده است همه در طول دو دهه اخیر و در مجله زبان‌شناسی منتشر شده است. ممکن است امروز با همه آنچه در این نقدها نوشته‌ام موافق نباشم. با این همه جز در یکی دو مورد در آنها تغییری ندادم و آنها را به همان صورت اولیه به چاپ رساندم.

پیشنهاد چاپ آنها از سوی هیئت علمی نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران مطرح شد تا به مناسبت برگزاری هم‌اندیشی چاپ و توزیع شود و من با آن مخالفت نکردم. چاپ کتاب به عهده گروه نشر آثار فرهنگستان واگذار شد. امیدوارم برای کسانی که به کارگردآوری گویش‌ها می‌پردازند حاوی نکات تازه باشد.

در جوار سنگسر*

واژه‌نامه سنگسری

با مقدمه‌ای از دستور آن زبان (به زبان انگلیسی)

تألیف چراغعلی اعظمی و گرنات ل. ویندفور

شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، ۸۳۰ ص.

از میان لهجه‌های ایرانی، سنگسری از لهجه‌های بسیار خوشبخت است. زیرا در مقابل لهجه‌های متعددی که درباره آنها حتی یک سطر نیز نوشته نشده، بعد از کتاب ژوکوفسکی مستشرق روسی و کتاب کریستن سن^۱ و فرهنگ سمنانی - سرخه‌ای - لاسگردی - سنگسری - شه میرزادی منوچهر ستوده (از انتشارات دانشگاه تهران) که هر کدام حاوی اطلاعات مفیدی درباره این لهجه است، امروز با کتاب دیگری روبرو هستیم که تحقیق و بررسی این لهجه را به مرحله نوین و بسیار پیشرفته‌ای رسانده است. این کتاب با همکاری چراغعلی اعظمی که خود اهل سنگسراست و گرنات ویندفور آلمانی معلم دانشگاه ان اربور میشیگان تهیه شده و دارای ۸۳۰

* کتاب امروز، شماره ۶، پاییز ۱۳۵۲.

۱. منظور کتاب *Contributions à la dialectologie iranienne* است که صفحات ۱۴۱-۹۱ جلد دوم آن به لهجه سنگسری اختصاص دارد.

صفحه به قطع بزرگ است.

کتاب دارای یک مقدمه (صفحات ۱-۳۲) و اصول مختصری دربارهٔ دستور این لهجه (ص ۱۲۶-۳۳) و دو ضمیمه، یکی دربارهٔ ساختمان صرفی - واجی (مرفوفونولوژی) افعال سنگسری (ص ۱۴۴-۱۲۷) و دیگری درخصوص مادهٔ افعال و پیشوندهای فعلی (ص ۱۴۵-۸۳) است که خود مشتمل بر فهرستی از افعال سنگسری است که صفحات ۱۴۹ تا ۱۸۳ کتاب را دربرگرفته است. پس از این، فهرستی از آثاری که تاکنون راجع به لهجهٔ سنگسر نوشته شده (ص ۱۸۸-۱۸۴) و سپس فهرست مآخذ کتاب (۱۸۹-۱۸۹) آمده است. در ص ۱۹۶ فهرستی از علائم اختصاری که در بخش دستور کتاب مورد استفاده قرار گرفته، به دست داده شده و بعد چهار نقشه (ص ۲۰۰-۱۹۷) یکی راجع به موقعیت جغرافیایی سنگسر است و سه تای دیگر درخصوص خط مرزهای زبانی (isoglosse) بعضی خصوصیات زبان‌های ایرانی که در سنگسری به صورت اصلی یا تحول یافته باقی مانده اند.

بعد از این قسمت واژه‌نامه‌ها شروع می‌شود و در مقدمهٔ آن راهنمای استفاده از فرهنگ و روشی که در ترتیب و تنظیم آن به کاررفته و اختصارات مربوط به بخش سنگسری و فارسی و انگلیسی و آنگاه یادداشت‌ها و توضیحاتی راجع به بعضی لغات مندرج در فرهنگ آمده و بالاخره پنج نمودار یا جدول دربارهٔ پیمانه کردن شیر و شیردوشی و انواع لبنیات و اوقات شبانه‌روز و سال و گاه‌شماری آمده است. سپس فرهنگ سنگسری به انگلیسی و فارسی (ص ۳۴۳-۱) و بعد فرهنگ فارسی به سنگسری (ص ۴۰۵-۳۴۷) و بعد از آن فرهنگ انگلیسی به سنگسری (ص ۴۷۴-۴۰۹) و پس از آن فرهنگ موضوعی لغات (۵۷۰-۴۷۷) و سرانجام ۳۷ صفحه شامل ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات آمده است.

به طوری که فهرست اجمالی بالا نشان می‌دهد، این کتاب با کتاب‌هایی که تاکنون دربارهٔ لهجه‌های ایرانی نوشته شده است، فرق بسیار دارد. بحث مفصل از قسمت‌های اساسی کتاب که در زیر می‌آید این فرق را بیشتر نمایان می‌سازد. قسمت عمدهٔ کتاب بخش لغات آن است. روش‌های خاصی که در تدوین آنها

به کاررفته و وسعت کار، چنین ایجاب می‌کرده که مؤلفان برای تهیه و ترتیب فرهنگ‌ها از حسابگرهای الکترونی استفاده کنند (و این - تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد - نخستین بار است که برای تدوین یک لهجه ایرانی از حسابگرهای الکترونی استفاده می‌شود). اما تنها قسمت جالب کتاب بخش فرهنگ‌ها نیست. مقدمه‌ای که پروفیسور ویندفور درخصوص دستور سنگسری افزوده نیز بسیار اهمیت دارد. این بخش اصول دستورکنونی سنگسری را همراه با مطالبی تاریخی درباره این لهجه شامل است. مؤلف که با زبان‌شناسی نوین خاصه با مکتب زبان‌شناسی تأویلی - تولیدی (transformational-generative) چومسکی آشنایی کامل دارد کوشش کرده است که با استفاده از روش‌های این مکتب قواعد این لهجه را تدوین کند و این کوشش اگر نه همه‌جا، لاقلاً در بسیاری از قسمت‌های این کتاب به چشم می‌خورد. اما مؤلف در اکثر موارد آگاهانه از استعمال فرمول‌ها و اصطلاحات فنی این مکتب می‌پرهیزد تا خوانندگان غیرمتخصص نیز بتوانند از کتاب استفاده کنند. هرچند این کوشش وی قابل تقدیر است ولی به هر حال خواننده غیرمتخصص بسیار مشکل بتواند از این کتاب استفاده کند و اصولاً کسی که با لهجه‌شناسی و کتاب‌های آن - آن هم به‌زبانی غیر از فارسی - سروکار دارد نمی‌تواند غیرمتخصص باشد. بنابراین قید مؤلف که «کوشش شده تا از استعمال کلمات فنی خودداری شود» (ص ۶۵) نوعی تناقض است.

این قسمت با واج‌شناسی (فونولوژی) سنگسری آغاز می‌شود و در همان صفحه اول (ص ۳۳) جدول صامت‌های زبان به دست داده می‌شود. این جدول اصولاً مطابق با صامت‌های فارسی است به‌استثنای همزه (صامت چاکنایی) که در این لهجه اصلاً وجود ندارد. بلافاصله در این بخش یک بحث تاریخی لهجه‌شناسی راجع به تحولات آوایی از ایرانی باستان به سنگسری آمده که ده صفحه از کتاب را گرفته است. گروه‌های thr و fr ایرانی باستان در این لهجه به h(a)r و sh تبدیل شده است که صورت‌های با sh در خوارزمی نیز دیده می‌شود. پیشوندهای hâ(r) و hu(r) نیز براساس این تبدیل از «فرو» و «فرا» (ص ۳۵) بیرون آمده است. البته باید گفت که

این تبدیل منحصر به این لهجه نیست و در بسیاری از نقاط دیگر خاصه در کناره‌های دریای خزر (به استثنای گیلکی) و در لهجه‌های تالشی و لهجه‌های مرکز ایران و جز آن نیز دیده می‌شود. به علاوه پسوندهای «ها» و «هو» در کتاب *المدخل الی علم احکام النجوم* ابونصر قمی که در قرن چهارم نوشته شده نیز دیده می‌شود.^۱ بعد از صامت‌ها بحث مصوت‌ها شروع می‌شود و جدولی از آنها در ص ۴۵ داده شده که به استثنای دو مصوت میانی *u* و *æ* که تقریباً شبیه مصوت‌های *ā* و *æ* در ترکی و در فرانسه است، سایر مصوت‌ها نظیر مصوت‌های فارسی است. برای تعیین هویت مصوت‌ها جدولی از جفت‌های کمینه (*minimal pairs*) داده شده که البته در مورد صامت‌ها هم، چنین چیزی لازم بود داده شود. در بخش مصوت‌ها نیز مطالب تاریخی با مطالب همزمانی یا ایستا که مربوط به صورت کنونی لهجه است درهم آمیخته و اصولاً این نقصی است که در این کتاب فراوان به چشم می‌خورد. مؤلف می‌توانست کلیه مطالب تاریخی و تحولی این لهجه را در یک ضمیمه بیاورد و قسمت دستور را منحصرأ به توصیف صورت امروزی لهجه اختصاص دهد. این کار فایده دیگری نیز در برداشت و آن اینکه از آوانویسی‌های چندگانه جلوگیری می‌کرد. توضیح این مطلب اینکه موقعی که صحبت از صورت کنونی لهجه است برای واجی که معادل «آ» فارسی است علامت *aw* به کار رفته، اما وقتی صحبت از صورت گذشته آن است علامت *ā* استعمال شده که البته استعمال هر دوی آنها محل اشکال است، زیرا کاربرد *aw* برای «آ» ممکن است باعث سوءتعبیر شود و استعمال *ā* برای صورت قدیم آن که مصوتی بلند بوده است و باید به جای آن *ā* به کار برده شود نیز درست نیست. البته استعمال *aw* ظاهراً به دلایل فنی بوده چون در ماشین‌های تحریر معمولی حروف محدود است، اما استعمال *ā* خصوصاً که علامت روی آن همه جا با دست اضافه شده محملی ندارد؛ در متن فرهنگ نیز برای *aw* علامت خاص دیگری که از حروف لاتین نیست به کار رفته، کما اینکه برای

1. G. Lazard, *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, p 52, 160-1, 412-3.

sh («ش») علامت دلار \$ و برای zh («ژ») علامت % استعمال شده است. در این قسمت بعضی جزئیات دیگر نیز دیده می‌شود که محل تأمل و بحث است. مثلاً تبدیل asp «اسب» به asm و naqb «نقب» به naqm میان بسیاری از لهجه‌های ایرانی و گویش‌ها و گونه‌ها مشترک است. صورت نقب در سمک عیار به کرات استعمال شده است، یا اینکه گفته شده صامت‌های دندانی بعد از مصوت به y بدل شده، در صورتی که در بعضی مثال‌های مذکور در صفحات ۳۹-۴۰ اصلاً y وجود ندارد. اشتقاقی که در ص ۳۸ برای کلمه gotgota داده شده، مشتق از *vxt بعید به نظر می‌رسد. مأخوذ دانستن kučak-kučik از فارسی kuček درست نیست، زیرا در فارسی هر سه صورت وجود دارد و غیره. در ص ۵۸-۵۹ مشدد شدن صامت‌های انسدادی بیواک به قبل از تکیه منحصر دانسته شده، در صورتی که ظاهراً مربوط به واقع شدن آنها بین دو مصوت است. افعالی که صامت آغازی آنها مشدد است نیز این مطلب را نشان می‌دهد، زیرا این تشدید موقعی پیش می‌آید که پیشوندی قبل از آنها بیاید. در فارسی نیز چنین مواردی وجود دارد: بپر، بپا (از فعل‌های «پریدن» و «پاییدن»).

نکته دیگر اینکه بعضی علامت‌ها نیز در این فصل آمده که توضیحی راجع به آنها داده نشده و معلوم نیست مراد از آنها چیست. مثلاً علامت ɔ چندبار در ص ۵۷ آمده و ظاهراً منظور از آن مصوت خنثای میانی است.

آمیختن مطالب تاریخی و همزمانی بعضی اشتباهات دیگر را نیز باعث گردیده است. مثلاً در ص ۵۶ گفته شده که کلمات baerin و baerizh قلب شده و به rbin و rbizh بدل شده و بعد مصوت ae میان آنها گنجیده است. این نکته یک مطلب تاریخی است و قلب مربوط به زمانی است که گروه صامت آغازی در این لهجه وجود داشته و کلمات فوق به صورت brin و brizh تلفظ می‌شده و بعد قلب شده و مصوت واسطه بعداً میان دو صامت اول آنها گنجیده است.

این قسمت کتاب روی هم رفته مختصر است و به بعضی مطالب اصلاً اشاره‌ای نشده است. مثلاً خواننده خود باید نتیجه بگیرد که امروز دیگر گروه صامت آغازی

در این لهجه وجود ندارد.

در ص ۶۰ راجع به تکیه کلمات نیز توقع بود که بحث کاملتری می‌شد و مشخص می‌شد که الگوی تکیه کلمات مختلف (اسم، فعل...) در این لهجه چگونه است.

بخش صرف و نحو کتاب از ص ۶۳ شروع می‌شود. ابتدا گروه اسمی و اسم و حالات آن و جمع و معرفه و نکره و عدد و بعد ضمائر شخصی و سایر ضمائر به اختصار شرح داده شده است. آنگاه صفت مورد بحث قرار گرفته (ص ۸۴) و پس از آن تفضیل و صفت تفضیلی (ص ۸۵). همه این قسمت‌ها دقیق و به‌شیوه توصیفی است. در ص ۸۷ و بعد حالات و قیود و اضافه و جمله‌های قیدی و ربطی بررسی شده است. نکته جالب در این لهجه مقدم قرار گرفتن جمله ربطی بر اسم است: *aenvisaendi kawqae* «کاغذی که نوشتم» (ص ۹۸). از ص ۱۰۳ مبحث فعل شروع می‌شود. این مبحث شاید جالبترین و دقیقترین بخش کتاب باشد و ظاهراً صورت تکمیل‌شده رساله دکتری ویندفور در دانشگاه هامبورگ است (عنوان این رساله که در ۱۹۶۵ تهیه شده در ص ۱۸۷ فهرست مآخذ آمده است). در این بخش نمود فعل (aspect) و وجه و زمان آن به‌طور دقیق مورد بحث قرار گرفته است. مؤلف وجه و زمان فعل را به قریب (near) و بعید (far) و ابعد (remote) تقسیم کرده است (ص ۱۰۴-۱۰۵). در مورد وجه منظور از این تقسیم‌بندی درجات احتمال وقوع فعل است. نمودهای فعل سنگسری عبارت است از نمود کامل (perfective) و نمود غیرکامل (imperfective) و نمود نتیجه (resultative). هر یک از این سه نمود به اضافه وجه التزامی دارای سه امکان قریب و بعید و ابعد است که مجموعاً دوازده صورت ایجاد می‌کند که جدول آنها، با تطبیق بر فعل *ner* «نشستن» در ص ۱۰۷ آمده است. شکل الزامی یا سببی فعل (causative) و جهت میانه (middle voice) که نقطه مقابل آن است و جهت‌های معلوم و مجهول و فعل‌های معین و جز آن نیز مورد بررسی قرار گرفته است. این بحث در ص ۱۲۶ خاتمه می‌یابد و بعد از آن ضمیمه اول راجع به ساختمان فعل شروع می‌شود. در اینجا نیز مقداری مطالب

تاریخی راجع به مادهٔ افعال آمده و تحول آنها از ماده‌های قدیم به دست داده شده است. در این لهجه نیز مانند فارسی مادهٔ ماضی و مضارع اغلب باهم تفاوت اساسی دارد.

در ص ۱۳۹ جدولی از پیشوندهای غیربارور آمده که البته اگر بحث منحصر به سنگسری امروز بود این جدول مورد نداشت، چه واضح است که مثلاً پیشوند buo در buorizh «گریختن» امروز اصلاً برای سنگسری‌ها دیگر پیشوند محسوب نمی‌شود و با مادهٔ فعل مجموعاً مادهٔ واحدی را تشکیل می‌دهد و تنها با مقایسه با زبان‌های میانه و قدیم است که چنین تجزیه‌ای امکان‌پذیر می‌شود، ضمیمهٔ دوم راجع به مادهٔ افعال و پیشوندهای فعلی است و به دنبال آن فهرستی از افعال آمده است. در مقدمهٔ این ضمیمه مطالبی راجع به نحوهٔ وارد کردن این افعال در فرهنگ لغات آمده است.

اما بخش لغات در اصل کار چراغعلی اعظمی بوده که از سال ۱۳۳۳ به بعد به جمع‌آوری واژه‌های لهجهٔ مادری خود پرداخته (رک. ص ۲۷) و مجموع آنها در حدود ۷۰۰۰ کلمه می‌شده. شرح نسخهٔ خطی این لغات و طبقه‌بندی آنها توسط اعظمی، در صفحات ۳۲-۲۷ کتاب درج است. اما صورت فعلی لغات و ترتیب آنها به دست ویندفور صورت گرفته است. ترجمهٔ لغات به انگلیسی و تحلیل دستوری آنها از ویندفور و ترجمهٔ فارسی آنها از اعظمی است (ص ۳۱). برای ترجمهٔ فارسی لغات از فرهنگ‌های حمیم و یونکر و نفیسی و فرهنگ جمالزاده و فرهنگ پیشه‌های ولف به عنوان فرهنگ‌های استاندارد استفاده شده، اما لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ معین مورد استفاده قرار نگرفته‌اند!

لغات فرهنگ عبارت است از واژگان فعال خانوادهٔ اعظمی و اصولاً مربوط است به موضوعات مختلف چون کشاورزی و دامداری و خانه‌داری و بافندگی و نام حیوانات و موضوعات مربوط به آنها و اسم‌های مکان‌ها و تقسیم‌بندی اوقات روز و سال و ضرب‌المثل‌ها و غیره. لغات قرضی فارسی نیز پایه‌ی لغات سنگسری به رشته ضبط درآمده‌اند. به منظور سهولت یافتن لغات مربوط به رشته‌های

مختلف، ترتیب فرهنگ موضوعی اهمیت اساسی داشته است، چه در این مورد از فرهنگ الفبایی، آن‌هم برای زبان‌های بیگانه، کاری ساخته نیست. علت وجودی فرهنگ انگلیسی به سنگسری نیز معلوم است، اما وجود فرهنگ فارسی به سنگسری را در این کتاب به زحمت می‌توان توجیه کرد. زیرا از این کتاب غیر از متخصصان، دیگران نمی‌توانند استفاده بکنند و متخصصان هم اغلب به انگلیسی آشنایی دارند، مخصوصاً که لغات فارسی آن به خط لاتینی است و یک فارسی‌زبان عادی و غیرزبان‌شناس که مقدمه کتاب و توضیحات مربوط به فرهنگ لغات را دقیقاً نخوانده باشد، از این کتاب استفاده نخواهد کرد.

این کتاب روی هم‌رفته از کتب بسیار خوبی است که راجع به یکی از لهجه‌های ایران نوشته شده است. کتبی که ایرانیان تاکنون نوشته‌اند بیشتر واژه‌نامه بوده و آنهایی که غربیان تألیف کرده‌اند عموماً دارای مباحث مربوط به آواشناسی (و ندرتاً واج‌شناسی) و دستور (تاریخی یا توصیفی) بوده و قسمت واژگان آن مختصر بوده است. این کتاب که با همکاری یک ایرانی و یک اروپایی تهیه شده از کتاب‌های نادری است که هر دو جنبه در آن به خوبی و با دقت رعایت شده، هرچند قسمت دستوری آن نسبتاً مختصر است. جای آن دارد که از این پس کسانی که در ایران می‌خواهند به جمع‌آوری لهجه‌ها دست بزنند این کتاب را به دقت مطالعه کنند و از آن سرمشق بگیرند.

فرهنگ تاتی و تالشی *

تألیف علی عبدلی

بندر انزلی، انتشارات دهخدا، ۱۳۶۳، ۱۷۲ ص.

این کتاب شامل فرهنگ لهجه تاتی روستای گلور از بخش شاهرود خلخال و لهجه طالشی شهرک رضوانشهر (رضوانده سابق، واقع در ۳۳ کیلومتری بندر انزلی بر سر راه انزلی به آستارا) به همراه اطلاعات مختصری درباره صرف فعل و بعضی بخش‌های دیگر دستور این دو لهجه است. علمی‌ترین بررسی‌ها را درباره لهجه‌های تاتی که بازمانده زبان پیشین آذربایجان است احسان یارشاطر در کتاب دستور زبان لهجه‌های تاتی جنوبی، لاهه - پاریس ۱۹۶۹، و در مقالات متعددی که در بعضی یادنامه‌ها و مجله‌های شرق‌شناسی منتشر کرده انجام داده است. یکی از این مقالات که در مجله مدرسه زبان‌های شرقی و آفریقایی لندن (ج ۲۲، ۱۹۵۹، ص ۵۲-۶۸) چاپ شده، توصیفی از لهجه «شال» یکی از روستاهای بخش شاهرود خلخال است که با لهجه گلور تفاوت‌های ناچیز دارد. در نوشته دیگری از این محقق (دانشنامه ایران و اسلام، ذیل کلمه «آذری») رابطه لهجه‌های طالشی و تاتی و لهجه‌های قدیم آذربایجان به خوبی نشان داده شده است. بی‌شک کسانی که می‌خواهند درباره سایر لهجه‌های تاتی و لهجه‌های طالشی به بررسی بپردازند باید

این نوشته‌ها را پیش چشم داشته باشند. لهجه‌های تاتی آذربایجان به سرعت در حال از بین رفتن است و فراهم آوردن هرگونه اطلاع درباره این لهجه‌ها مغتنم و سزاوار ستایش است.

کتاب حاضر از این نظر که دربردارنده واژه‌نامه‌ای از دو لهجه تاتی و طالشی است که با هم ارتباط نزدیک دارند بسیار مفید است و پژوهندگانی که به نوشته‌های یارشاطر دسترسی ندارند می‌توانند با مطالعه در واژه‌ها و نکات دستوری پایان کتاب اطلاعی اجمالی از ساختمان دستوری و آوایی این دو لهجه به دست آورند. همچنین با دقت در مواضع مختلف کتاب رابطه این لهجه‌ها با زبان‌های باستانی ایران و ویژگی‌های آوایی و صرفی و نحوی آنها برای آشنایان به زبان‌های ایرانی تا حدی روشن می‌شود. از جمله ویژگی‌های آوایی این لهجه‌ها، موارد زیر قابل توجه است:

(۱) v آغازی ایرانی باستان و میانه چنانکه در کلمات زیر دیده می‌شود در این لهجه‌ها باقی مانده است: ویندن (دیدن)، ویوه (بیوه)، وهار (بهار)، وینی (بینی) و غیره.

(۲) در مقابل d در کلماتی مانند «داماد، دانستن، دریدن» در لهجه‌های جنوب غربی و از جمله فارسی، در این لهجه‌ها z به کار رفته است: زاما، زما (داماد)، زانستن، زونسته (دانستن)، زارنسن، زارنیه (دریدن).

(۳) قدیم ایرانی در کلمات «زن» و «زدن» در تاتی به صورت z و در طالشی به شکل ž درآمده است.

تبدیل x قدیم به h که در بیشتر لهجه‌های تاتی دیده شده در این دو لهجه دیده نمی‌شود اما در طالشی در بعضی موارد h فارسی به x بدل شده: هندوانه <xendona>، هرا (= آواز مهیب) <xarây> (قس. کلوری harây).

از ویژگی‌های صرفی لهجه‌های تاتی ساخته شدن مضارع یا نوعی مضارع (به قول یارشاطر) از روی ماده ماضی است. نکته جالب این است که در لهجه کلوری این ساخت دیده نمی‌شود اما در طالشی رضوانشهر فقط مضارع اخباری از روی

ماده ماضی ساخته می شود (daštem، دوختم، badaštīm می دوزم) و مضارع التزامی و ماضی استمراری در کاربرد شرطی از ماده مضارع گرفته می شود (pi bedērzem) باید بدوزم. badērzīm (اگر می دوختم). با این همه اسم مفعول فعل «دیدن» در کلوری در کتاب حاضر به شکل vinde ضبط شده که از روی ماده مضارع ساخته شده است.

یکی دیگر از تفاوت های این دو لهجه در ساختمان اسم فاعل است. در کلوری اسم فاعل با افزودن پسوند -ār به آخر ماده مضارع ساخته می شود: dojār (دوزنده)، vrijār (دونده) vājār (گوینده)، اما در تالشی اسم فاعل با الحاق پیشوند a- به اول ماده مضارع بنا می شود: adērz (دوزنده)، avrij (دونده)، avāj (گوینده). دیگر از ویژگی های این دو لهجه وجود چهار پیشوند فعلی است که ظاهراً بیشتر افعال می توانند با آنها به کار روند و بر معانی تازه دلالت کنند. این پیشوندها چنین اند:

تالشی

تانی

pē,vi,ā,da

pi,i,ā,da

مثال های این چهار پیشوند با فعل دوختن چنین است:

تالشی

تانی

pēdēštē فرادوختن، دوختن به بالا

pidotan

vidēštē فرودوختن، دوختن به سطح

idotan

ādēštē بردوختن، تگه چسباندن

ādotan

dadēštē به هم دوختن، دوختن به پهلوی

dadotan

فعل کلوری در زمان های ماضی دارای چهار دسته شناسه است که سه شخص جمع آن در زیر نقل می شود: ماضی مطلق:

bedote-mān

دوختیم

bedote-rān

دوختید

bedote-šan

دوختند

ماضی استمراری:

doj-imân	می‌دوختیم
doj-irân	می‌دوختید
doj-ind	می‌دوختند

ماضی کامل:

dote-mânê	دوخته‌ایم
dote-rânê	دوخته‌اید
dote-šânê	دوخته‌اند

صورت مجهول ماضی مطلق:

bedoĵisimân	دوخته شدیم
bedoĵisirân	دوخته شدید
bedoĵisindê	دوخته شدند

این شناسه‌ها با صورت‌های «-مانی، ئیمان، -تانی، ئیتان» که در متون فارسی آمده از یک منشأ است. صورت «-شانی» در متون فارسی دیده نشده اما در این لهجه وجود دارد. شناسه‌های فعل مضارع در کلوری با فعل «زدن» چنین است:

zanem	می‌زنیم
zana	می‌زنید
zanend	می‌زنند

اما در طالشی این شناسه‌ها با شناسه‌های ماضی مطلق مجهول و ماضی استمراری یک صورت دارند.

ضمایر در حالت اصلی (direct) و حالت متممی (oblique) نیز دو صورت متفاوت دارند. ضمیر اول شخص مفرد در حالت مستقیم az و در حالت غیرمستقیم man است. مؤلف کتاب به اشتباه تصور کرده که «از» با افعال لازم و «من» با افعال متعدی به کار می‌رود.

در کتاب همه جا، به جای مصوت i نیم‌مصوت y به کار رفته است که در بعضی

موارد گمراه کننده است. همچنین طبق نوشته مؤلف تنها مصوت بلند این لهجه مصوت ē است که ظاهراً نباید درست باشد. به نوشته یارشاطر e در لهجه شالی بازتر و گسترده تر از e معمولی تلفظ می شود. کتاب متاسفانه در چاپ صفحه گذاری نشده و خواننده خود باید این کار را انجام دهد. جای نقشه جغرافیایی کلور و رضوانشهر نیز در کتاب خالی است. امید است مؤلف کوشای این کتاب همان طوری که در صفحه آخر کتاب وعده داده است، افسانه های تاتی و تالشی و امثال و حکم تالشی را نیز منتشر سازد و در دسترس علاقه مندان به اینگونه آثار قرار دهد.

مجموعه مقالات مردم‌شناسی*

ویژه‌شناسایی گویش‌های ایران (۱)

شهرستان اردستان از استان اصفهان

پژوهنده مسعود پورریاحی با همیاری فرزاد فروزانفر

مرکز مردم‌شناسی، تهران، ۱۳۶۲، ۸۳ ص.

این دفتر نخستین شماره از انتشاراتی است که مرکز مردم‌شناسی ایران در نظر دارد درباره‌شناسایی لهجه‌ها و گویش‌های ایران انتشار دهد. مطالب این دفتر همان موادی است که فرهنگستان زبان ایران در فاصله سال‌های ۵۷-۱۳۵۳ گردآورده بوده و، پس از کاسته شدن چشمگیر فعالیت این مؤسسه در سال‌های پس از انقلاب، در سال ۱۳۶۰ به مرکز مردم‌شناسی ایران منتقل شده است. گردآوری این مواد براساس برنامه‌ای بوده که فرهنگستان برای شناسایی لهجه‌های ایرانی و گویش‌ها و گونه‌های زبان فارسی در محدوده جغرافیایی ایران، و مشخص کردن رابطه میان این لهجه‌ها و گویش‌ها از نقطه نظر امکان یا عدم امکان تفهیم و تفاهم سخنگویان آنان با هم، و بالاخره تهیه اطلس لهجه‌شناسی ایران طرح‌ریزی کرده بوده است. برای این منظور فرهنگستان زبان پرسشنامه‌هایی تهیه کرده بوده که افراد گروه‌های جمع‌آوری‌کننده آگاهی‌های لازم درباره روستاهای مورد بررسی را در آن

گردمی آورده‌اند و در موارد لازم نمونه‌هایی از زبان مردم این روستاها را روی نواری کاغذ ضبط می‌کرده‌اند. در این پرسشنامه‌ها ۱۰۵ واژه و ۳۶ جمله در نظر گرفته شده بوده که پژوهشگران آنها را از سخنگویان لهجه‌ها و گویش‌ها می‌پرسیده و یادداشت می‌کرده‌اند. معیارهای پژوهشگران برای شناسایی لهجه‌ها و گویش‌ها عمدتاً معیارهای ساختمانی، امکان تفهیم و تفاهم میان سخنگویان این لهجه‌ها و گویش‌ها، و وجود تمایزات و تشابهات لغوی و ساختی میان آنها بوده است.

به منظور پی‌بردن به ساخت لهجه‌ها، بررسی‌کنندگان چیزی جز همان ۱۰۵ واژه و ۳۶ جمله در دست نداشته‌اند، اما برای دریافتن امکان یا عدم امکان تفهیم و تفاهم متقابل میان اهالی روستاهای مجاور ناچار در این باره از روستاییان سؤال می‌کرده و پاسخ‌های آنان را به دو صورت آری و نه، با ترسیم دو نوع پیکان (فلش)، پیکان ممتد و پیکان نقطه‌چین، میان جای این روستاها در نقشه منعکس می‌کرده‌اند. برای نشان دادن تشابهات و اختلافات لهجه‌ها و گویش‌ها، پژوهشگران شیوه ترسیم ایزوگلو یا «خط همزبانی» یا «خط مرز زبانی» را در نظر گرفته بوده‌اند که شرح آن به اختصار چنین است. از آنجا که میان دو لهجه مجاور هیچ‌گاه مرز کاملاً مشخصی وجود ندارد زبان‌شناسان موارد متعدد آوایی، ساختی و لغوی را در نظر می‌گیرند، سپس معین می‌کنند این موارد تا چه نقطه یا نقاطی در منطقه مورد نظر به کاربرده می‌شود و کاربرد موارد متناظر اما متفاوت با آنها از چه نقطه یا نقاطی شروع می‌گردد. آنگاه برای هر یک از این موارد خطوطی که جداکننده دو منطقه استعمال متفاوت در دو سوی این خطوط است، ترسیم می‌کنند. این خطوط را ایزوگلو یا خط‌های همزبانی می‌نامند. مرز میان دو لهجه مجاور مجموع این خطوط است که نه تنها بر هم منطبق نیستند بلکه در بسیاری از موارد همدیگر را قطع نیز می‌کنند.

تا آغاز مهر ماه ۱۳۵۷ از زبان بیش از شانزده هزار روستا پرسشنامه تهیه شده بوده و از زبان نزدیک به چهارده هزار از این روستاها به صورت نواری یا کاست نمونه‌برداری شده بوده است. این روستاها مربوط به استان‌ها و مناطق زیر هستند:

اصفهان، ایلام و پشتکوه، بوشهر، چهارمحال و بختیاری، خراسان، خوزستان، استان ساحلی، سیستان و بلوچستان، فارس، کردستان، کرمانشاهان، استان مرکزی و یزد. اکنون مرکز مردم‌شناسی ایران تصمیم به تنظیم و انتشار مواد گردآوری شده فرهنگستان گرفته است. در این مرحله از کار - چنانکه از دفتر حاضر برمی‌آید - تنها نقشه‌های لهجه‌ها و گویش‌های شهرستان‌ها با تعیین امکان یا عدم امکان تفهیم و تفاهم متقابل سخنگویان به ترتیب حروف الفبا منتشر خواهد شد. به همین سبب دفتر شماره ۱ به شهرستان اردستان از استان اصفهان اختصاص یافته است. تنظیم‌کنندگان هر شهر را به بخش‌ها و هر بخش را به دهستان‌های تابع آن تقسیم کرده‌اند اما مبنای تهیه نقشه‌ها را دهستان‌ها قرار داده‌اند. ابتدا نام روستاهای هر دهستان را که بررسی شده است به ترتیب و با ذکر شماره در جدولی نقل کرده‌اند، سپس برای هر روستا دو نقشه به دست داده‌اند. در نقشه اول روستاهای هر دهستان را با یک دایره مشخص کرده‌اند و روستاهایی را که بررسی شده با ذکر شماره ترتیب آنها در میان دایره از روستاهای بررسی نشده، متمایز ساخته‌اند. این نقشه برای نشان دادن تفهیم و تفاهم متقابل سخنگویان روستاهاست به همین سبب روستاهایی را که دارای لهجه یا گویش مشابه‌اند با پیکان ممتد و روستاهایی را که به لهجه‌های متفاوت سخن می‌گویند با پیکان نقطه‌چین به هم وصل کرده‌اند. در نقشه دوم که به تعیین نوع لهجه یا گویش روستاها اختصاص یافته محل روستاها را با یکی از حروف لاتین و با ذکر شماره روستا مشخص کرده و در پایین صفحه معنی این حروف را به دست داده‌اند - مثلاً Z برای گویش‌های فارسی محلی و X برای گویش‌های ناشناخته انتخاب شده است. در این نقشه آن تعداد از روستاهایی که از زبان آنها نمونه‌برداری شده و نیز روستاهای دوزبانه با علامت مشخص شده‌اند.

انتشار این دفتر بی‌شک برای کسانی که قصد دارند از وضع زبانی شهرستان اردستان آگاهی به دست آورند مفید است. امید است مرکز مردم‌شناسی ایران دفترهای دیگر این سری را نیز در آینده منتشر کند تا آگاهی‌های مقدماتی بیشتری از وضعیت کنونی لهجه‌ها در دسترس علاقه‌مندان لهجه‌شناسی ایرانی قرار بگیرد.

آگاهی جدی‌تر از این لهجه‌ها و گویش‌ها زمانی فراهم خواهد شد که نمونه‌های گردآوری شده با آوانویسی دقیق در دفترهای جداگانه چاپ و منتشر گردد تا زبان‌شناسان بتوانند با تعیین مناطق هم‌زبان و خط‌مرزهای زبانی رفته‌رفته به دسته‌بندی لهجه‌های ایرانی و گویش‌های فارسی بپردازند. در اینجا برای تهیه‌کنندگان این جزوه نکته‌ای را یادآوری می‌کنیم. در کتاب نام یکی از گویش‌های اردستان به صورت «رایجی» ضبط شده است. این کلمه بی‌شک دگرگون‌شده و از «رایجی» براساس یک اشتقاق عامیانه است که نام اصلی این لهجه‌هاست.

فارسی شوشتری*

نوشته عبدالله وزیری

۱۳۶۴، ۱۹۰ ص.

این کتاب یکی از بهترین کتاب‌هایی است که به دست یک نویسنده غیرزبان‌شناس درباره یکی از لهجه‌های محلی ایران نوشته شده است. لهجه شوشتری و لهجه دزفولی که با آن تفاوت‌های ناچیز دارد از لهجه‌های جالب خوزستان است که پاره‌ای از ویژگی‌های زبان قدیم این منطقه را در خود حفظ کرده است. این ویژگی‌ها که پاره‌ای از آنها با لهجه‌های لری و بختیاری اشتراک دارد تاکنون چنانکه باید مورد توجه قرارنگرفته است. درباره واژگان لهجه شوشتری قبلاً دو کتاب یکی در ۱۳۴۹ به نام *نصاب شوشتر* و دیگر صورت مشروح تر همان کتاب به نام *واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری* در ۱۳۵۵ به قلم محمدباقر نیرومند منتشر شده بود که در حد خود اطلاعات ارزشمندی درباره این لهجه دربردارند. درباره واژگان لهجه دزفولی نیز کتاب زیر در دست است:

J.M. Unvala, *Contribution to Modern Persian Dialectology, the Lurī and Dizfūlī Dialects*, Calcutta 1959, 73 P.

کتاب حاضر در دوازده بخش تنظیم شده است. در بخش نخست (ص ۲۷-۱۳)

* مجله زبان‌شناسی، سال چهارم، شماره اول و دوم، ۱۳۶۶.

از آواها و واج‌های شوشتری (به تعبیر مؤلف: صداها) و بعضی تبدیلات آوایی این لهجه در مقایسه با فارسی و پهلوی بحث شده است. در این فصل می‌خوانیم که در شوشتری واو معدوله تنها در کلمات «خون» و «خوش» باقی مانده و در سایر کلمات این تلفظ مانند فارسی تلفظ می‌شود (ص ۱۴-۱۳). مؤلف در ضبط این دو کلمه و مشتقات آنها فتحه‌ای بالای «خ» گذاشته و بدین ترتیب تلفظ دقیق این واج را مشخص نکرده است. باید بگوییم که شوشتری‌ها و دزفولی‌ها این واج را به شکل xw تلفظ می‌کنند. در لهجه بختیاری بهداروند (در اطراف مسجدسلیمان) این واج در حال از بین رفتن است و فعل «خوردن» به شکل xardan تلفظ می‌شود و فقط در موقع تأکید، w آن به تلفظ درمی‌آید، مانند xwárdom (یادداشت نگارنده در سال ۱۳۴۶).

همچنین در این لهجه «ح، ع، ق» عربی با تلفظ اصلی خود باقی مانده و حتی این تلفظ‌ها به بعضی از کلمات ایرانی‌الاصل و غیر آن مانند عسب (اسب)، عَفْتُور (آفتاب)، عَرس (ارس، اشک)، فحمیدن (فهمیدن) و غیره نیز سرایت کرده است (ص ۱۵-۱۴).

به نوشته مؤلف در ص ۱۸-۱۵ و ۲۴-۲۶، در لهجه شوشتری واو و یاء مجهول فارسی قدیم نیز باقی مانده است. مؤلف این دو تلفظ را به ترتیب با ai و ou نشان داده ولی از توضیحاتی که در ص ۱۸-۱۷ و ۲۵ داده است معلوم می‌شود که منظور او از واو و یاء مجهول همان تلفظ‌های ow و ey است که در فارسی در کلمات «روشن» و «کیهان» به کار می‌رود. این ابهام با بیان خود مؤلف در ص ۲۶ که می‌گوید: «شوشتریان واو و یاء مجهول را مانند دری‌زبانان تلفظ می‌کنند ولی تلفظ مردم دزفول کامل بوده و نشانی است زنده از تلفظ پهلوی‌زبانان دوران‌های گذشته» برطرف می‌گردد. اما این ادعای مؤلف نیز که دزفولی‌ها واو و یاء مجهول را «کامل» تلفظ می‌کنند کاملاً درست نیست. واو و یاء مجهول در پهلوی و فارسی قدیم عبارت از o و e کشیده بوده که در آوانویسی آن را معمولاً با ̄o و ̄e نشان می‌دهند. براساس تحقیق نگارنده این دو تلفظ در دزفول نیز از بین رفته و دزفولی‌ها

این دو تلفظ را به مصوت‌های مرکب öw و ey بدل کرده‌اند. اما میان تحول این کلمات در فارسی و دزفولی تفاوتی نیز هست. در فارسی، در پاره‌ای از موارد واو و یاء مجهول قدیم به ترتیب به واو و یاء معروف یعنی به u و i بدل شده است. در صورتی که در دزفولی یاء مجهول در اکثر و شاید تمام موارد به ey بدل شده است. مثلاً کلمات «ایران»، «سیر» (ضد گرسنه)، «شیر» (حیوان) و «شمشیر» به صورت šemšeyl و šeyr, seyr, eyrân تلفظ می‌شود اما واو مجهول قدیم، به دو شکل u و öw و بیشتر ö تحول یافته است. مثلاً کلمات «روشن» و «روغن» امروز در دزفول به شکل rōwqan و rōwšen تلفظ می‌شوند ولی سابقاً به صورت ruṣen و ruqan تلفظ می‌شده‌اند و این دوگانگی تلفظ با همین کیفیت در فارسی نیز هست. با این همه در برابر ā فارسی، در دزفولی مصوت ö به کار می‌رود: būvar, mōhi, pōyiz, dunōyi, gō (گاو)، hōvan و غیره.

بخش دوم کتاب (ص ۴۵-۲۹) «انواع واژه در فارسی شوشتری» نام دارد و مؤلف در آنجا واژه‌ها را به سه دسته تقسیم کرده است:

(۱) واژه‌های مشترک با فارسی (بدون تغییر)؛

(۲) واژه‌های مشترک (با تغییر)؛

(۳) واژه‌های مختص فارسی شوشتری.

در دسته دوم مؤلف از تغییرات آوایی‌ای بحث کرده که در کلمات فارسی متداول در شوشتری پیداشده است. درحقیقت این فصل باید در مبحث آواشناسی گنجانیده می‌شد. از تفاوت‌های جالب در تلفظ کلمات مشترک میان فارسی و شوشتری یکی تلفظ اسم فاعل‌های عربی است که در شوشتری عین‌الفعل آنها مضموم تلفظ می‌شود: واجب، لازم، حاکم، فاطمه و غیره (رک. ص ۳۲). کلمه «کاغذ» نیز در شوشتری به شکل کاغذ (= کاغز) تلفظ می‌شود (همانجا).

دیگر از تغییرات قابل ذکر این لهجه افتادن صامت t از گروه صامت st در کلماتی مانند «آستر، بستن، سست، راست، دسته و مستی» است که به شکل «آسیر، ب-سن، سس، راس، دسه و مسی» تلفظ می‌شوند (ص ۳۲). مؤلف استثنایی برای این ابدال

ذکر نمی‌کند اما ظاهراً کلمات مختوم به *-essun* و اغلب فعل‌های مختوم به *-essan* از این قاعده مستثنی هستند (برای مثال‌های آن رک. ص ۳۹، ۱۱۸، ۱۲۰ و ۱۲۱).

همچنین گروه‌های صامت آغازی *-sC* و *-šC* فارسی میانه در اینجا به *-esC* و *-ešC* تحول یافته‌اند: *اِسید*، *اُسردن* (ستردن)، *اِسپاردن* (سپردن)، *اِشکستن* (شکستن)، *اِشناختن*، *اِشکافتن* و غیره (ص ۳۳).

دیگر از تبدیلات آوایی این لهجه که در تعدادی دیگر از لهجه‌های ایرانی و گویش‌های فارسی از جمله لری و بختیاری نیز دیده می‌شود تبدیل *ā* قدیمتر به *i* است: *اندودن* ← *اندیدن*، *انگور* ← *انگیر*، *حسود* ← *حسید*، *رو* ← *ری*، *زانو* ← *زونی*، *مفتول* ← *مفتیل* و غیره (ص ۴۱). به نوشته مؤلف همه اسم مفعول‌های عربی (به استثنای دو سه تای آنها) و چند کلمه دیگر از مستثنای این قاعده هستند. از کلمات متعددی که در مواضع مختلف کتاب ذکر شده چنین برمی‌آید که پسوندهای تصغیر *-ul* و *-oluza* و زنجیره *un* در پسوندهای *-essun* و *-un* (علامت جمع) و غیره نیز از این قاعده مستثنی هستند. آیا این بدان معنی است که تبدیل *ān* به *un* در این لهجه بعد از تبدیل *ā* به *ā* اتفاق افتاده است؟ در مورد اسم مفعول‌های عربی می‌توان گفت که به احتمال قوی این کلمات بعد از تبدیل *ā* به *ā* وارد لهجه شوشتری شده‌اند.

مؤلف در ص ۴۳-۴۴ ضمن برشمردن کلمات مختص فارسی شوشتری فهرست کوتاهی از اسم‌ها، صفت‌ها و سایر کلمات خاص لهجه شوشتری به دست داده و در این میان پنج فعل *بَسَن* (انداختن)، *وَنَدَن* (نهادن)، *بَنَاشتن* (تکیه دادن)، *بِزَنیدن* (سواکردن) و *بِزَاشتن* (شانه کردن) را از افعال خاص شوشتری ذکر کرده و در ص ۱۲۰ فعل *شِشْتَن* (خمیر کردن) را نیز به این افعال اضافه کرده است. از آنجایی که مؤلف در اینگونه موارد اگر معادلی برای کلمات خاص شوشتری در زبان پهلوی می‌یافته ذکر می‌کرده و در اینجا چیزی نقل نکرده است (جز معادلی که برای *وَنَدَن* در ص ۱۲۰ آورده و درست نیست) ما در اینجا به ایراد توضیحاتی در مورد این چند فعل می‌پردازیم.

معادل بَسَن در پهلوی *ōbastan* است که در آنجا به معنی «افتادن» به کار می‌رود. بزاشتن در پهلوی به شکل *wizārdan* به معنی «جدا کردن» به کار رفته و ترکیب *wizārd-wars* به معنی «با موهای جدا شده (یا تقسیم شده)، فرق باز کرده» از همین فعل گرفته شده است. بزاشتن احتمالاً با قلب *b* و *n* از فعل *nibāstan* پهلوی به معنی «قراردادن، برزمین گذاشتن» گرفته شده است. (برای مشتق دیگری از این فعل در زبان فارسی رک. همین شماره مجله، ص ۳۴) و بزیندن احتمالاً از *wizēnīdan* یعنی «انتخاب کردن، گزینیدن» گرفته شده است. وندن احتمالاً با *wānīdan* پهلوی به معنی «شکست دادن، پیروز شدن، خراب کردن» مرتبط است. وندن در شوشتری به معنی «قراردادن» است اما در بختیاری با همین تلفظ و در لری با تلفظ *vande* به معنی «انداختن» به کار می‌رود که از نظر معنی با *wānīdan* بیشتر تناسب دارد. در گویش زردشتیان نیز *venādmun* و *venodvun* به معنی «انداختن و افکندن» به کار می‌رود. ظاهراً تغییر معنی آن در شوشتری به این سبب بوده است که فعل بَسَن در این لهجه به معنی انداختن به کار رفته نه «افتادن». فعل شِشْتَن نیز بی تردید مبدل «سرشتن» است.

بخش سوم کتاب (ص ۶۳-۴۷) به اسم، بخش چهارم (ص ۹۲-۶۵) به ضمیر، بخش پنجم (ص ۱۰۳-۹۳) به صفت و بخش ششم (ص ۱۴۵-۱۰۵) به فعل اختصاص دارد. چنانکه در مبحث اسم، فعل و ضمیر دیده می‌شود، لهجه شوشتری در این قسمت‌ها اختصاصات جالبی دارد. مثلاً در مورد اسم می‌بینیم که نام کلیه جانداران با پسوند *-un* جمع بسته می‌شود: عربون، لُرون، عسبون (اسبان)، کموترون، مارون و غیره (ص ۵۶). مؤلف در اینجا تغییرات صرفی - آوایی (مرفوفونیمیک) مربوط به الحاق این پسوند به اسم‌های مختوم به مصوت را با دقت شرح داده که ما در صفحات بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

اما بیشترین تفاوت‌ها میان این لهجه و زبان فارسی در قسمت فعل است. ساخت ماضی نقلی به این صورت است که به آخر ماضی مطلق (که مانند ماضی مطلق فارسی است) پسوند *-a* اضافه می‌شود: رَفْتَم (ص ۱۰۶). ساخت ماضی نقلی

به این صورت در بختیاری به‌داروند نیز متداول است. با این تفاوت که آنجا پسوند مورد بحث شکل ey- دارد: rāhðomey (رفته‌ام).

در ساختمان ماضی استمراری به جای «می» پیشوند «بِ» به کار می‌رود و تنها در فعل «گرفتن» از «مِ» و در فعل «خواستن» از صورت «مُ» استفاده می‌شود. فعل تَرَسَن (توانستن) بدون پیشوند و گاهی با پیشوند «بِ» به کار می‌رود (ص ۱۰۸-۱۰۷).

در ماضی التزامی به جای استفاده از صیغه‌های «باشم، باشی...» از صیغه‌های فعل بَرَوِسَن که از همان ریشه و به همان معنی است استفاده می‌شود: رفته بوؤم (رفته باشم) (ص ۱۰۹). در بختیاری به‌داروند نیز ساخت ماضی التزامی چنین است: rahðe bum (رفته باشم).

ماضی بعید با افزودن مصدر مرخم فعل «بودن» به آخر صیغه‌های ماضی مطلق ساخته می‌شود: رُفتم بید (رفته بودم). در بختیاری نیز برای ساختن ماضی بعید صورت bi به آخر صیغه‌های ماضی مطلق افزوده می‌شود: rahðom bi (رفته بودم). مضارع اخباری با افزودن پیشوند «بِ» به اول ماده مضارع و الحاق شناسه‌ها ساخته می‌شود: بِخَوَرُم (می‌خورم). اما در افعال «رفتن، اومدن، او وُردن» از پیشوند «مِ» یا «می» استفاده می‌شود: مِرَم یا مِرَوُم، میام یا مییایم؛ و گاهی هر دو پیشوند - ظاهراً برای تأکید - با هم به کار می‌روند: بِمِرَم، بِمیایم، بِمیایرم (ص ۱۱۲).

مؤلف در ص ۱۱۳-۱۱۴ در بحث از تغییراتی که در مضارع اخباری و ماضی استمراری پیش می‌آید می‌گوید در ماضی اخباری «اگر حرف پیش از پیشوند (در اصل: پسوند) صامت باشد پیشوند حذف می‌شود و یک کسره جای آن را می‌گیرد: آج دِشْمون بدهی؟ می‌شود: آج دِشْمون دِهی؟ (چرا دشنام می‌دهی؟)... هر وَخْتِ بِیَنِمِش نصیحتُم بکن، می‌شود: هر وَخْتِ بِیَنِمِش نصیحتُم کُن.

به نظر می‌رسد که در این مثال‌ها و نظایر آنها ما با ساخت دیگری از مضارع اخباری روبه‌رو هستیم که با ساخت پیشین تفاوت دارد. در این ساخت به جای «بِ» از پیشوند e- استفاده می‌شود. این پیشوند در لهجه‌های بختیاری هفت‌لنگ و

دورکی و بهداروند (در اطراف مسجد سلیمان) نیز برای ساختن مضارع (و نیز ماضی) استمراری به کار می‌رود اما در آنجا به صورت ey- تلفظ می‌شود: eybinóm (می‌بینم)، eygóm (می‌گویم) eygohdom (می‌گفتم). مضارع و ماضی استمراری در این لهجه‌ها فقط با این پیشوند ساخته می‌شود و بس و یکی از تفاوت‌های شوشتری با بختیاری نیز در همین جاست. این پیشوند در لهجه‌های میمه‌ای و جوشقانی a-، در آشتیانی e- یا ed-، در وُفسی ar- و ad- (یا at-) است و به نظر می‌رسد که همان است که در آخر ماضی استمراری و شرطی فارسی قدیم مانند «رفتمی»، «گفتمی» نیز به کار می‌رفته و صورت قدیمتر آن «-یذ» (ēd-) است که در تفسیر سورآبادی و طبقات الصوفیه انصاری و کشف الاسرار میبیدی دیده می‌شود.

مضارع التزامی شوشتری بدون پیشوند ساخته می‌شود: رَؤم، گوؤم، بَرُم (ص ۱۱۵). همچنین امر بدون پیشوند ساخته می‌شود (ص ۱۱۷). امر منفی با افزودن پیشوند «مَ» به اول امر مثبت ساخته می‌شود (ص ۱۱۸).

علامت مصدر در بسیاری از فعل‌های لازم شوشتری پسوند «اَسَن» است: دَوِسن (دویدن)، پَرِسن (پریدن)، تاسِسن (خفه شدن)، تووِسن (آب شدن) و غیره (ص ۱۳۵-۱۳۴). اما این پسوند در بعضی افعال متعدی مانند بُرِسن (بریدن) و فهمِسن که در ص ۱۴۱ و ۱۴۲ آمده است نیز دیده می‌شود.

برای متعدی کردن تعدادی از افعال لازم شوشتری از میانوند ni یا eni (در اصل: ani) استفاده می‌شود: چَسِسن ← چَسِنِیدن (چسبانیدن)، پَرِسن ← پَرِنِیدن (پرانیدن) (ص ۱۳۴). درحقیقت باید گفت برای متعدی کردن این افعال پسوند (e)n- به ماده مضارع آنها افزوده می‌شود و پسوند ماده (یا ستاک) ماضی افعالی که به این صورت متعدی (یا سببی) می‌شوند id- است: به تعبیر دیگر پسوند مصدر این افعال idan- است.

دیگر از ویژگی‌های جالب این لهجه ساختمان فعل مجهول آن است. در شوشتری افعالی که مصدر آنها به پسوند «هَسَن» ختم می‌شوند مجهول شمرده می‌شوند: دِرِهَسَن (دریده شدن)، گِرِهَسَن (گرفته شدن)، بُرِهَسَن (بریده شدن)

(ص ۱۳۸). درحقیقت پسوند «هسن» مرکب از دو جزء است. جزء اول دنبالهٔ پسوند -ih- پهلوی است که در ساختمان افعال مجهول به کار می‌رود و جزء دوم همان پسوند مصدری -essan- (>est-an) است. این پسوند مجهول‌ساز در مضارع نیز به شکل h- به کار می‌رود: بُرهم (بریده می‌شوم)، بُرهم (بریده بشوم) (مثال‌ها نقل از ص ۱۳۸).

علامت اسم مصدر در این لهجه پسوند -est- است: غرشت، خایشت، جُمبشت، رگِشت (چندش) (ص ۱۴۳). چنانکه می‌دانیم در فارسی قدیم نیز پسوند -est- در پاره‌ای از کلمات به صورت -est- به کار رفته است. در پاره‌ای از متون فارسی یهودی نیز منحصرأ صورت -est- به کار رفته است و این نکته نشان‌دهندهٔ نزدیکی حوزهٔ تحریر این متون با شوشتر است.

ضمایر منفصل شوشتری در حالت فاعلی به شکل «م، ت، او، آما، شَما، ایشون / اوشون» به کار می‌روند و در حالت مفعولی به صورت «مَن، تَن، اوو، آمان، شَمان، ایشون / اوشون» (ص ۶۶). مؤلف در ص ۶۷ حدس زده که «ن» حالت مفعولی ضمیر برای تسهیل تلفظ است و این حدس درست است. به عنوان توضیح می‌گوییم که صامت n در اینجا یک صامت میانجی است که از صورت قدیمتر ضمیر اول شخص مفرد که بی‌شک mon بوده گرفته شده و ابتدا به to سرایت کرده و آن را در حالت مفعولی به شکل to-n-a درآورده، سپس از این کلمه به «آما» و «شَما» سرایت کرده و آنها را در حالت مفعولی به «آمان» و «شَمان» بدل کرده است. به احتمال قوی دو صورت «آمان» و «شَمان» تحت تأثیر ضمیر سوم شخص جمع (ایشون / اوشون) نیز قرار گرفته‌اند. در سوم شخص مفرد چنانکه دیدیم صامت میانجی v به کار رفته که با مصوت پایانی کلمهٔ «او» تناسب آوایی کامل دارد. بازگشت n در کلمهٔ «م» در حالت مفعولی («مَن») در موقع عطف «م» به «ت» نیز دیده می‌شود: مَن ت (من و تو) (مثال نقل از ص ۶۷).

ضمایر اشارهٔ لهجهٔ شوشتری نیز جالب است. در این لهجه دو دسته ضمیر اشاره هست. دستهٔ اول عبارت است از «ه» برای اشاره به نزدیک و «ه» برای اشاره به

دور. جمع این دو ضمیر «هنون» و «هنون» است. دسته دوم عبارت است از ضمیر «ای» برای اشاره به نزدیک و ضمیر «او» برای اشاره به دور. این دو ضمیر جمع ندارند (ص ۸۰). مؤلف در ص ۸۱-۸۲ تفاوت‌های صوری و معنایی این دو دسته ضمیر را برشمرده است.

درباره منشأ این ضمائر باید بگوییم که «ه» در زبان پارسی به شکل hō وجود داشته و ضمیر اشاره «ای» از ضمیر اشاره ēd در پهلوی گرفته شده است. به نظر می‌رسد که صورت «ه» ترکیبی از ضمیر «ه» و ضمیر «ای» (به احتمال قوی در مراحل قدیمتر: ē) است. به عبارت دیگر صامت ضمیر «ه» از ضمیر «ه» و مصوت آن از شکل قدیمتر «ای» یعنی ē گرفته شده است. ضمیر اشاره «او» چیزی جز همان ضمیر شخصی «او» نیست. ضمیر «ه» چنانکه در ص ۱۷۷ کتاب اشاره شده در لری نیز به کار می‌رود. در لهجه‌های بختیاری نیز که با لری قرابت تام دارند این ضمیر متداول است. بنابراین می‌توان حتم داشت که hō در دوره میانه زبان‌های ایرانی تنها به پارسی اختصاص نداشته و در بعضی مناطق جنوب غربی نیز به کار می‌رفته است.

چنانکه قبلاً اشاره شد مؤلف تغییرات واج - واژی (آوایی - صرفی یا مرفوفونیمیک) کلمات مختوم به مصوت را در رویارویی با کلماتی که با مصوت آغاز می‌گردند و صامت‌های میانجی‌ای را که در این‌گونه موارد به کار می‌روند در هر فصل و هر مورد با دقت تمام شرح داده است. از آنجایی که پاره‌ای از این تغییرات جالب توجه است و از طرف دیگر ماهیت صامت‌های میانجی این لهجه اساساً وابسته به شرایط آوایی کلمات رویاروی، و یا شرایط صرفی - آوایی آنهاست و شرایط تاریخی ظاهراً در آنها دخالت ندارد ما در اینجا به نقل و بحث درباره بعضی از این مطالب می‌پردازیم:

- در کلمات مختوم به a، هنگام برخورد این مصوت با کسره اضافه یا i- نکره، a به e بدل می‌شود و به جای e- و i- صامت y به کار می‌رود: خونه ← خونئ خدا، خونئ خریدم (ص ۲۰).

- در کلمات مختوم به a، هنگام برخورد این کلمات با پسوند i- مصدری و نسبت، a به i بدل می‌شود و میان دو مصوت صامت h افزوده می‌شود. خونیهی (خانگی)، تقریهی (نقره‌ای)، تُشنیهی (تشنگی)، گُسنیهی (گرسنگی) و غیره، رک. ص ۹۹ و ۲۰.

- در کلمات مختوم به a، هنگام جمع بسته شدن با «ها»، a به o بدل می‌شود: خوئها (ص ۲۱).

- در کلمات مختوم به a، هنگام جمع بسته شدن با -un، a به o بدل می‌شود و میان دو مصوت، صامت h به کار می‌رود: بُووهون (پدران)، کووهون (گوسفندان نر) (ص ۲۴).

- میان کلمات مختوم به â و علامت جمع -un صامت h به کار می‌رود و گاهی â به o بدل می‌شود: دوناھون یا دوئھون (دانایان)، آغاھون یا آغھون (آقایان) (ص ۵۷).
- در کلمات مختوم به â، هنگام اتصال به i- نکره، â به ow (در کتاب: ou) بدل می‌شود و میان دو مصوت صامت y افزوده می‌شود: آغا — آغوی (آقای)، عبا — عبوی (عبایی) (ص ۵۰).

- میان کلمات مختوم به u و i- نکره، صامت «و» افزوده می‌شود: دالو — دالووی، زالو — زالووی (ص ۵۰). میان کلمات مختوم به u و پسوند -un جمع نیز «و» اضافه می‌شود: دالوون (پیرزنان)، خالوون (خالوان، دایی‌ها)، دانشجوون (ص ۵۷).

- میان کلمات مختوم به i و پسوند -un جمع صامت y به کار می‌رود: شوشتریون، دُسیلیون (دزفولیان) (ص ۵۷).

- برای موارد دیگر اینگونه تعبیرات، رک. ص ۶۲، ۷۷-۷۱، ۸۲، ۸۳، ۹۹-۹۸، ۱۴۴ و ۱۶۰.

از نقایص کتاب بی‌شک یکی مشخص نبودن جای تکیه کلمات به‌ویژه در فعل است، دیگر نداشتن بخش نحو و همچنین متن‌هایی که خواننده خود بتواند بعضی مسائل نحوی را از آن استنتاج کند. آوانویسی کلمات پهلوی نقل شده در کتاب نیز به

علت آنکه از یک فرهنگ پهلوی غیرمعتبر نقل شده برای خوانندگان ناآشنا به زبان پهلوی گمراه کننده است. امید است کسانی که با زبان شناسی آشنایی دارند در آینده نظام آوایی این لهجه و لهجه دزفولی و تفاوت های آنها را که جالب به نظر می رسد، مورد بررسی قرار دهند.

فرهنگ سمنانی، شرح حال و نمونه آثار محلی

شاعران در گویش سمنانی *

تألیف محمد احمد پناهی سمنانی

تهران ۱۳۶۶، ۳۶۹ ص.

این کتاب دربردارنده اشعار سمنانی شعرای قدیم و معاصر سمنان و شرح حال مختصر آنان است. قدیمترین شاعری که اشعار سمنانی او در اینجا آمده - صرف نظر از علاءالدوله سمنانی که یک رباعی به لهجه سمنانی از او در این کتاب آمده و چنانکه مؤلف نوشته صورت سمنانی شده یک رباعی فارسی اوست - میرزا نعیم از معاصران فتحعلی شاه قاجار (ه - ق. ۱۲۵۰-۱۲۱۲) است. قبلاً کری (Querri) در ۱۸۹۵ در یادداشت‌های انجمن زبان‌شناسی پاریس، هفت رباعی و سه قطعه از نعیم را چاپ کرده بود و کریستن سن در رساله خود راجع به لهجه سمنانی این مجموعه را با بعضی اشعار دیگر نعیم نقل کرده است. مؤلف این مآخذ را در دست داشته و در حواشی کتاب ضبطی را که کری و کریستن سن از اشعار نعیم به دست داده‌اند ثبت کرده است. بقیه اشعار کتاب از شعرای یک صد سال گذشته و عمدتاً از

معاصران است. تعدادی از اشعار این شاعران را مؤلف به فارسی ترجمه تحت‌اللفظ کرده و بقیه را خود سرایندگان به شعر فارسی برگردانده‌اند. یکی از قسمت‌های مفید کتاب نصاب سمنانی - فارسی محمدباقر نیرّی از شعرای معاصر سمنان است. این نصاب ۵۹۲ بیت است و بدون اعراب چاپ شده اما آوانویسی واژه‌های سمنانی آن در پایین صفحات به دست داده شده است. در پایان کتاب (ص ۳۶۳-۳۵۲) نیز واژه‌نامه مختصری از لهجه سمنانی آمده است. این کتاب روی هم رفته برای کسانی که در لهجه‌های ایرانی تحقیق می‌کنند مفید است و بعد از آثار کریستن سن و مُرگن استیرنه و منوچهر ستوده از مراجع محققان خواهد بود.

در اینجا بد نیست یادآور شویم که قدیمترین ذکر از «زبان سمنانی» در آثار سید اسماعیل جرجانی (متوفی در ۵۳۱) مؤلف ذخیره خوارزمشاهی و الاغراض الطبیّة آمده است. وی در اغراض (چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵) معادل سمنانی نام بعضی از گیاهان و پرندگان را به دست داده است. مثلاً در ص ۶۰۸، ذیل کلمه «خطّاف» می‌گوید: «[ب] - استرک است. بَسْمَنانی واوریشک گویند» و در ص ۶۲۵ ذیل «لبلاب» می‌نویسد: «ویشک است بَرْبان سْمَنانی».

واژه‌نامه سیستانی*

ایرج افشار (سیستانی)

تهران ۱۳۶۵، ۱۶۴ ص.

تا آنجا که اطلاع داریم نخستین اطلاعات درباره زبان سیستانی را ابوریحان بیرونی به دست داده است. وی در *الآثار الباقیه* (ص ۴۲ و ۷۰) نام‌های ماه‌های ایرانیان را به زبان سیستانی آورده و در *الصیدنه* نام تعدادی از گیاهان را به این زبان ضبط کرده است. پس از بیرونی آگاهی ما از این زبان از طریق فرهنگ عربی به فارسی *مَهْدَب الاسماء* تألیف محمود بن عمر زنجی سجزی است. در این کتاب در برابر پاره‌ای از واژه‌های عربی، لغاتی به کاررفته که در هیچ یک از فرهنگ‌های دیگر دیده نمی‌شود. از آنجا که نسبت مؤلف این کتاب سجزی است ظن قریب به یقین می‌رود که این لغات از زبان سیستانی باشد. غیر از این اطلاعات، بعضی لغات سیستانی در *تاریخ سیستان* و دیگر متونی که در آن منطقه نوشته شده نیز دیده می‌شود. در دوره‌های بعد در *مقدمه فرهنگ جهانگیری* (قرن یازدهم) زبان سگزی جزء زبان‌های متروک ایران به‌شمار آمده است.

در دوره معاصر نخستین بار ایرج افشار (مدیر مجله‌های راهنمای کتاب و فرهنگ ایران زمین) صد واژه سیستانی را در *مجله یغما* (سال هفتم، ش. ۱ (۱۳۳۳)، ص.

* *مجله زبان‌شناسی*، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۶۷.

۴۶۲-۴۶۴) به چاپ رساند. در ۱۹۶۲، ج. و. وریهو (Weryho) در سال پنجم مجله *Indo-Iranian Journal*، ص ۳۰۷-۲۷۶، چند متن فولکلوری را به این گویش به چاپ رساند. سال بعد، آ. ل. گریبونبرگ (Grjunberg) در سال شصت و هفتم مجله *Kratkie soobščenija Instituta Narodov Azii*، ص ۷۶-۸۶، ۷۴ جمله از گویش سیستانی را که در سرخس جمع‌آوری کرده بوده همراه با یادداشت‌های صرفی و طرحی از واج‌شناسی این لهجه منتشر کرد (به نقل از مأخذ بعدی). در ۱۹۷۴، ژ. لازار مقاله‌ای با عنوان «صرف فعل در گویش فارسی سیستان» در سال سوم مجله *Studia Iranica*، ص ۸۵-۶۵، به چاپ رساند که در آن از واج‌شناسی این گویش نیز به اختصار بحث شده است. در ۱۳۵۹، یک سلسله مقاله با عنوان «واژه‌نامه سیستانی» به قلم سیاوش پرواز در سال دوم مجله *هدهد* (شماره‌های ۱، ۳، ۵، ۶ و ۱۰-۹) منتشر شد که متأسفانه در حرف «ت» متوقف شد.

کتاب حاضر نخستین واژه‌نامه مستقلی است که برای این گویش تهیه شده است. مؤلف این کتاب هیچ‌گونه آشنایی با زبان‌شناسی و شیوه ثبت گویش‌ها و لهجه‌های محلی ایران ندارد. این عدم آگاهی در سراسر کتاب او منعکس است و چنانکه خواهیم دید آشفتگی‌هایی را به بار آورده است. مقایسه میان این واژه‌نامه و واژه‌نامه ناقص پرواز نشان‌دهنده دقت و برتری کار پرواز بر کتاب مورد بحث ماست.

مؤلف در مقدمه کوتاه خود هیچ‌گونه توضیحی درباره سابقه تاریخی و وضع کنونی این گویش و گسترش جغرافیایی آن به دست نمی‌دهد. گویش سیستانی کنونی بی‌شک صورتی تغییر یافته از فارسی است اما واژگان آن تا حدی با فارسی تفاوت دارد. به نظر می‌رسد زبان سیستانی قدیم که بیرونی واژه‌هایی از آن را نقل کرده در قرون گذشته از میان رفته و جای خود را به زبان فارسی داده است. نوشته **فرهنگ جهانگیری** که در بالا نقل شد به احتمال قوی اشاره به این مطلب است.

مقدمه کتاب ۵ صفحه است و در آن تحت عنوان «چند مطلب دستوری» از بعضی تبدیلات آوایی این گویش در مقایسه با زبان فارسی، علامت‌های جمع، ضمائر، اسم اشاره و صرف یک فعل در ۵ زمان بحث شده است. واژه‌نامه کتاب از

ص ۲۲ شروع می‌شود. در این واژه‌نامه نقایصی هست که اهمّ آنها به قرار زیر است:
 (۱) ضبط لغات مشترک میان فارسی و سیستانی. مؤلف در بسیاری از موارد لغاتی را که میان فارسی و گویش سیستانی مشترک است در کتاب ثبت کرده است. از این قبیل است واژه‌های آبادی، آروغ، آبیاری، آغل، ابلق، و ده‌ها واژه دیگر.

(۲) ثبت نام روستاها و خانواده‌ها. از این قبیل است نام‌های تباتبایی، زاهدان، شهرکی، کوشه‌بار، کوخواجه، میر و غیره.

(۳) ثبت صورت‌های صرفی مانند صیغه‌های مختلف افعال و شکل‌های جمع کلمات و غیره.

(۴) نقص روش آوانویسی. با آنکه مؤلف در ص ۲۱-۲۰ برای ثبت واج‌های سیستانی علائمی را به‌دست داده است اما آوانویسی او آشفته و نامطمئن و در بسیاری از موارد غلط است، به‌طوری‌که در بسیاری از موارد خواندن کلمات مستلزم آشنایی قبلی با گویش سیستانی است. در نتیجهٔ این بی‌نظمی گاهی برای یک مصوت دو یا سه نشانه به‌کاررفته است، از جمله در موارد زیر:

برای مصوت /i/ گاهی، i، زمانی y و حتی در مواردی ei به‌کاررفته است: i (این)، ijur (این جور)، bēgāry (بیگاری)، čym (پاره سنگ)، eito (این چنین).

برای مصوت /o/ گاهی ow و زمانی ō به‌کاررفته است: owdār (آبدار)، ow-gošt (آبگوشت)، ōsār (افسار)، ōquni (افغانی).

برای ey گاهی ey، زمانی ē و در مواردی ēy به‌کاررفته است: heyro (حیران)، seyrāk (سیری، صبوری)، qē (قی)، kēl (کیل، پیمانه)، kēyvānu (کدبانو).

برای مصوت کشیدهٔ /e/ گاهی e، زمانی ē و بیشتر e' به‌کاررفته است: bedār (بیدار)، brēme (برادرم)، tāle (طالع).

این تشتت در مورد صامت‌ها نیز دیده می‌شود. مؤلف در مواردی به‌جای /q/ نشانهٔ g را به‌کاربرده است: arga به‌جای arqa، āgol به‌جای āqol، ārog به‌جای āroq همچنین به‌جای /k/ گاهی c استفاده کرده است: do cārd (دوکار، قیچی پشم‌زنی).

بعضی ضبط‌ها نیز در کتاب هست که تلفظ آنها مشخص نیست، مانند *tāieās* (لنگه آسیا)، *afrāie* (بلندپروازی)، و بالاخره بعضی ضبط‌ها غلط است مانند *arōs* به جای *arom*، *aros* به جای *am*، *a'rom* به جای *ámo* (همان)، *urke-par-ō* به جای *o'r-e pa'ro'* (ابر پر آب)، *bad-qury* به جای *bad-qa'ri* (بدقهری)، *āhan-ravā* به جای *āhan-rovā*.

۵) تعاریف غلط و ناقص. بعضی از تعریف‌های لغات غلط یا ناقص است. مثلاً *bqot-karda* به «عقده‌دار، دم فرو بسته» معنی شده در صورتی که معنی آن «ساکت و گرفته و بغض کرده» است؛ یا *balle* به «جفتی» معنی شده در صورتی که صحیح *bal(l)* به معنی «جفت» است؛ یا *bassa* به «کافی، کامل» تعریف شده در حالی که به معنی «کافی است» می‌باشد.

۶) نیامدن بسیاری از لغات سیستانی. در گویش سیستانی لغات بسیاری وجود دارد که در این کتاب ضبط نشده است. این نکته با مقایسه با واژه‌نامه پرواز به خوبی روشن می‌شود.

نگاهی به واژه‌های کتاب نشان می‌دهد که این گویش در مقایسه با فارسی بعضی اختصاصات جالب دارد و برخی تحولات و تغییرات در آن پیدا شده که آن را در میان گویش‌های ایرانی متمایز می‌سازد. از جمله این اختصاصات وجود گروه (یا خوشه) صامت آغازی است. چنان‌که در کلمات زیر می‌بینیم: *truš* (ترش)، *ǰvuni* (جوانی)، *xros* (خروس)، *drōgar* (دروگر)، *škam* (شکم).

ویژگی دیگری که از مقایسه کلمات سیستانی با اصل فارسی آنها به دست می‌آید حذف صامت *y* از آغاز بسیاری از کلمات است چنان‌که در کلمات زیر دیده می‌شود: *ax* (بخ)، *ala* (یله، رها)، *axan* (یقه)، *erâq* (یراق)، *ajuj majuj* (یأجوج و مأجوج)، *âd* (یاد)، *âr* (یار)، *âna* (یا نه، وگرنه) (سه مثال اخیر از واژه‌نامه سیاوش پرواز است).

دیگر، افزوده شدن صامت */g/* به پایان کلماتی است که به */r/* ختم شده‌اند: *garg* (گروکچل)، *kaftârg* (کفتار)، *kavarg* (کَوَر، گیاهی است). دیگر به کار رفتن مصوت *a*

به جای o و e فارسی در بعضی کلمات است مانند marda (مردن)، gala (گله)، lač (لج، خیس)، par (پُر)، pašt (پُشت) و غیره.

گویش سیستانی از نظر دستگاه آوایی نیز جالب است. در این گویش در کنار سه مصوت /a/، /e/، /o/ سه مصوت بلند /aː/، /eː/، /oː/ وجود دارد که با دسته اول در تقابل است، چنانکه در جفت کلمات زیر دیده می‌شود: bad (بد) ~ ba'd (بعد)، kal (کَل، کچل) ~ ka'l (مزرعه)؛ bel (بگذار) ~ be'l (بیل)، zer (kardaː) (پنهان کردن) ~ ze'r (زیر)؛ kor (کُر آب) ~ ko'r (کور)، kot (کرج (مرغ)) ~ ko't (کُت، سهم)، šor (شُرشُر آب) ~ šo'r (شور).

کشش مصوت‌های بلند سیستانی کمی بیشتر از مصوت‌های کوتاه است و به هیچ وجه دو برابر آنها نیست. ویژگی دیگر آوایی این گویش نداشتن h و ' (همزه) است اما تحت تأثیر فارسی - به ویژه در خود زابل - h در حال وارد شدن در بسیاری از کلماتی است که با فارسی مشترک است. در کتاب حاضر کلمات «هاون، هرچه، هرزگی، حرام، همیشه» و غیره به شکل āvan, arči, arzagi, arom, amiša ضبط شده اما کلمات «آهک، بارهنگ، باهو (بازو)، بهاره، پازهر» و غیره به شکل āhak, bārhang, bāhu, bahāra, pāzahr نوشته شده‌اند که نشان‌دهنده آغاز تحول مورد بحث است. با این همه در واژه‌نامه پرواز در هیچ کلمه‌ای h دیده نمی‌شود.^۱

۱. با تشکر از آقای محمدرضی خدادادی گویشور سیستانی و دانشجوی فوق‌لیسانس زبان‌شناسی دانشگاه تهران که بعضی از اطلاعات مربوط به فارسی سیستانی از ایشان گرفته شده است.

فرهنگ نائینی*

گردآوری دکتر منوچهر ستوده

تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵، هفده
+ ۲۸۳ ص.

درباره لهجه نائینی نخستین بار آمده کیری در ۱۸۹۶ مقاله کوتاهی با عنوان

'Le dialecte persan de Nâyîn'

Mémoires de la Société Linguistique de Paris, IX, p. 110-124,

در

منتشر کرد. این مقاله که مقدار زیادی اشتباه در آن هست براساس مقداری صورت‌های صرف‌شده افعال و بعضی ترکیبات و اصطلاحات و ۱۶۰ واژه تهیه شده که در تهران توسط میرزاغلامعلی نامی از یک نفر نائینی جمع‌آوری شده و از طریق دکتر تولوزان به دست کیری رسیده بود. پس از کیری، ویلهلم گایگر در

Grundriss der iranischen Philologie, I/2, p. 391-406

در بحث از لهجه‌های مرکزی ایران این مقاله را مبنای کار خود قرار داد. به نظر گایگر لهجه نائینی با لهجه‌های منطقه کاشان و به ویژه با زفره‌ای خویشاوندی نزدیک دارد. به طوری که از روی موادی که در دسترس او بوده از نظر آوایی و تصریفی تمایز میان این دو لهجه مشکل بوده است. گایگر در مقاله خود به پاره‌ای از تحولات آوایی،

* مجله زبان‌شناسی، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۶۷.

روابط این لهجه با زبان‌های ایرانی میانه و باستانی و اختصاصات صرفی و نحوی آن اشاره کرده است. در سال ۱۹۲۶ ولادیمیر ایوانف در مقاله‌ای تحت عنوان: 'Two Dialects spoken in the Central Persian Desert', *JRAS*, part III, p.405-431, به بررسی لهجه‌های انارک و خور پرداخت. لهجه انارکی به گفته ایوانف صورت دیگری از نائینی است و با آن اختلافات جزئی آوایی دارد. ایوانف در این مقاله ابتدا از پاره‌ای از ویژگی‌های آوایی و صرفی انارکی که گایگر نیز به آنها اشاره کرده بحث کرده (ص ۴۱۷-۴۱۲)، سپس فهرستی از واژه‌های انارکی را به دست داده است (ص ۴۲۳-۴۱۹).

در همین سال ج ۱ از بخش سوم کتاب اُسکارمان - کارل هَدَنک تحت عنوان:

Kurdisch-Persische Forschungen

منتشر شد که خاص «لهجه‌های شمال غربی» ایران بود و صفحات ۱۹۳-۱۱۷ آن به نائینی اختصاص داشت. مطالب این فصل از کتاب مبتنی بر یادداشت‌هایی است که مان در ۱۹۰۷ در اصفهان با پرسش از تاج‌الاطبای نائینی تهیه کرده بود و پس از مرگش هَدَنک آنها را بررسی، تدوین و تنظیم کرده است. هَدَنک در اینجا (ص ۱۳۱-۱۱۷) از اشتباهات کِری، مصوت‌ها و صامت‌های نائینی، تناظر تلفظ کلمات نائینی با فارسی، تغییرات کلمات نائینی در مقایسه با فارسی، علامت جمع، یاء وحدت، علامت تعریف (معادل پسوند دستوری e- در فارسی گفتاری)، فعل و ضمائر در نائینی بحث کرده است، سپس (ص ۱۴۷-۱۳۲) فهرستی از فعل‌های نائینی را با صرف آنها آورده و بعد از آن (ص ۱۵۸-۱۴۸) واژه‌نامه نائینی و بالاخره (ص ۱۹۳-۱۵۹) چند متن نائینی را به شکل آوانویسی شده به دست داده است.

مان برای نائینی ۷ مصوت کوتاه، ۸ مصوت بلند و ۳ مصوت مرکب به دست داده که به گفته هَدَنک کمیت و کیفیت آنها به هیچ وجه ثابت نیست.

در ۱۹۲۹ ایوانف در مقاله دیگری که به لهجه خور و مهرجان اختصاص داد و با عنوان زیر به چاپ رساند:

'Notes on the Dialect of Khūr and Mihrijān', in *Acta Orientalia*, VIII, p. 45-61,

مجدداً یادداشت مختصری در یک صفحه راجع به انارکی نوشت که با فهرستی از افعال و کلمات این لهجه همراه بود. ایوانف در اینجا از ضبط کلمات در نوشته مان - هدنک و شیوه آوانویسی آنان انتقاد کرد و بعضی ایرادات آنها را به کیری ناروا دانست.

اینک پس از سپری شدن بیش از نیم قرن از آخرین مطلبی که اروپائیان درباره نائینی نوشته‌اند نخستین نوشته یک ایرانی درباره این لهجه به چاپ می‌رسد. تردیدی نیست که خود ایرانیان، به شرطی که از مبانی لهجه‌شناسی و زبان‌شناسی آگاهی داشته باشند، به سبب تسلط بر زبان فارسی و در دست داشتن امکانات متعدد دیگر از هرکس دیگری برای گردآوری لهجه‌ها بیشتر شایستگی دارند و بسیاری از اشتباهاتی که بیگانگان به سبب عدم آشنایی با زبان مرتکب می‌شوند برای آنان قابل پیش‌گیری است.

کتاب حاضر با وجود چند نقیصه که در آن دیده می‌شود بی‌شک در راه تحقیق در لهجه نائینی گامی به پیش است و از بسیاری از اشتباهات دانشمندان سابق‌الذکر در ضبط کلمات خالی است. مؤلف، به طوری که در پیش‌گفتار خود متذکر شده، مواد این فرهنگ را به عنوان تکلیف درسی به دانشجویان نائینی خود داده بوده و یکی از آنان کار تدوین و تکمیل آنها را برعهده داشته است. تنها اطلاعاتی که در مقدمه کتاب راجع به نائینی و زبان روستاها و شهرک‌های اطراف آن آمده این است که نائینی «با صرف و نحو دقیق و بررسی شده آن» (در کجا؟) مخصوص هفت محله شهر است و دهکده‌های اطراف شهر و شهرک‌های دورتری مانند کوپا و انارک یا نارُسَنه [= نارستانک] لهجه‌های جداگانه دارند. اختلاف لهجه نارُسَنه با نائینی زیاد نیست «یعنی لحن ادای کلمات فقط اختلاف دارد و واژه‌های مشترک زیاد دارند». مؤلف آنگاه برای نشان دادن اختلاف نائینی و کوپائی ۹ واژه نائینی، از جمله ۴ فعل را با واژه‌های معادل کوپائی مقایسه کرده، سپس ضمیر اول شخص مفرد نائینی را با تلفظ همین کلمه در زبان سه دهکده تابع نائین و شش صیغه مضارع و ماضی فعل «خواستن» را در لهجه‌های نائینی و اردستان و رودشت [یکی از دهستان‌های بخش

کوهپایه (قهپایه) اصفهان] تطبیق داده و سرانجام ۲۳ واژه را در لهجه نائینی و لهجه قورنانی (ظاهراً منظور قورتانی، منسوب به قورتان، یکی از روستاهای دهستان رودشت است) برای مقایسه رویروی هم قرارداده است.

مؤلف درباره شیوه آوانویسی خود و ساختمان آوایی و دستوری نائینی هیچگونه اطلاعی به دست نمی‌دهد و به کارهای قبلی نیز هیچ اشاره‌ای ندارد. بنابراین با توجه به نقایص کارهای قبلی بررسی آواشناسی و واج‌شناسی و ساختمان دستوری نائینی و لهجه‌های وابسته به آن، یکی از وظایف مبرمی است که باید آشنایان به زبان‌شناسی هرچه زودتر به آن بپردازند، به‌ویژه که ضبط‌های اسکارمان، خاصه در قسمت مصوت‌ها غیردقیق و در بسیاری از موارد نادرست است (تعدادی از مصوت‌های پیشنهادی او واجگونه مصوت‌های دیگرند). اما آنچه درباره متن کتاب باید گفت:

ترتیب کتاب براساس الفبای فارسی است و از راست به چپ شروع می‌شود. در سمت راست هر صفحه املاهای کلمات با خط فارسی و در سمت چپ آوانویسی آنها ضبط‌شده و تعریف آنها با حروف درشت (تقریباً حروف ۱۶) از سطر بعد چاپ شده است. با احتساب صفحات سفید کتاب در پایان حرف‌ها و با در نظر گرفتن این که در هر صفحه به‌طور متوسط ۱۰ کلمه ضبط‌شده می‌توان تعداد واژه‌های کتاب را به تقریب ۲۵۰۰ دانست. با این همه نباید تصور کرد که این ۲۵۰۰ مدخل همه مفردات و ترکیبات لهجه نائینی است زیرا اولاً مؤلف تعدادی از صورت‌های صرف‌شده افعال را در ردیف واژه‌ها ضبط کرده، مانند pokxos «جست‌بزن»، pakinker «بالا بینداز»، taja «می‌ارزد» و غیره. ثانیاً مقداری از جمله‌های نائینی نیز به صورت مدخل در کتاب آمده‌اند، مانند pâm-bâlâ-târa «حساب را بیخود بالا می‌برد»، čiroš yomiya «به هوس افتاده، ویرش گرفته»، do-âker «دوتاکن، دونیم‌کن»، tâxt zina «اسب را می‌تازاند، مبادله و معاوضه می‌کند» و غیره. ثالثاً تعدادی از نام‌های محله‌ها، کوچه‌ها، کوه‌ها و کشتزارهای نائین مانند huloktarxon, goš, konkon, sokkon نیز در ردیف لغات ضبط‌شده‌اند. رابعاً

تعداد بسیار زیادی از لغات مشترک میان فارسی و نائینی که طبق ضبط مؤلف هیچگونه اختلاف تلفظی با هم ندارند در کتاب نقل شده‌اند، از قبیل «اشکنه، انگارنه‌انگار، انگاره، بنجل، بو، بوس» و غیره.

نگارنده با مطالعه کتاب یادداشت‌های برداشته که پاره‌ای از آنها مربوط به ساختمان آوایی و دستوری این لهجه در وضع کنونی آن و پاره‌ای دیگر راجع به ارتباط این لهجه با فارسی و زبان‌های ایرانی میانه و باستانی است. لازم به ذکر است که تحقیق مان از نظر رابطه تلفظ کلمات نائینی با فارسی و تبدیل‌هایی که در کلمات نائینی صورت گرفته حاوی نکات بسیار مفیدی است و گایگر بعضی ارتباط‌های نائینی با زبان‌های باستانی ایران را نشان داده است. آنچه نگارنده در اینجا ارائه می‌دهد، اساساً نکاتی است که در نوشته‌های دو محقق نامبرده نیامده و یا در آنجا به اجمال و یا به شکل دیگری مطرح شده است.

نظام مصوت‌ها: براساس ضبط کتاب حاضر به نظر می‌رسد که در نائینی ۶ مصوت کوتاه و ۳ مصوت بلند هست، از این قرار: a, o, e, u, i, â, a, o, e, u, i. جزئیات مربوط به تلفظ این مصوت‌ها طبعاً از کتاب به دست نمی‌آید و محتاج بررسی علمی است. (a, â و a: در نائینی و لهجه‌های اطراف بسته‌تر از a و â در فارسی هستند).

واج بودن مصوت‌های بلند از مقایسه کلمات زیر به دست می‌آید:

ver :e:~e «پهلو» ve:r~ «زمین آیش» (ضبط ستوده: veer)

(s)en «سِن» (حشره) (p)e:n~ «پهن»

bol :o:~o «مجانی» bo:l~o «بله، ابله»

(k)aru :a:~a «کپک» a:ru~ «امروز»

(n)avâ «نوا» a:vâ~ «فاصله کم»

کلمات زیر نیز در این باره گویا هستند:

(s)ahra «صحرا» و ba:ra «کفگیر»، čah «چاه» و ka: «کاه». در اینجا زنجیره ah در مقابل

a: قرار گرفته است.

صامت‌ها: در نائینی همزه و «ژ» وجود ندارد.

توزیع واج‌ها: صامت b بعد از مصوت بسیار کم است و غالباً در مقایسه با کلمات فارسی به جای آن w به کار می‌رود: lew «لب»، sew «شب»، awr «ابر»، juvow «جواب». در کلمات sibi «سفید» و sebra «اسپره» و gusband «گوسفند»، b در اصل p بوده است. اما در کلمات sibil «سبیل» و subâ «صبح، فردا» ظهور b ظاهراً مربوط به این است که این دو کلمه عربی‌اند و بعد از تبدیل b به w وارد این لهجه شده‌اند. در کلمات sowj/sabj «سبز»، tâbit «تابوت» zabin «بچه شیطان»، aqeb «عقب» و سه چهار کلمه دیگر b بعد از مصوت دیده می‌شود.

w بعد از o، a و e هر سه وجود دارد: kowl «غریبال بزرگ»، kowla «پيله نخود و لوبیا»، low «غلطک چوبی در چرخچی»، gawr «گبر»، gawd «گود»، nawru «نوروز»، kewle «یک دانه خفت از بافت قالی». ظهور w در این بافت منوط به این است که بعد از آن صامت یا مکث باشد. اما در صورتی که بعد از آن مصوت باشد، به جای w، v ظاهر می‌شود: ovi «آبی» در مقابل ow، ovenji «آبیاری» در مقابل owhenji «به همان معنی»، tizow «تیزاب» در مقابل tizovi «تیزابی». بدین ترتیب ضبط owvombâr (ص ۲۱) ظاهراً غلط است.

قبل از n و m، اساساً a وجود ندارد و تقریباً همیشه به جای آن e به کار می‌رود: pend «پند»، pileng «پلنگ»، çamen «چمن»، çeng «چنگ»، âhen «آهن»، rušen «روشن»، ruqen «روغن»، penj «پنج»، sem «شمع»، kem «کم»، šalem «شلغم»، an «در yuzidan «جستن» و derkaftan «پایین افتادن» ظاهراً تحت تأثیر فارسی پیدا شده است.

قبل از n و m، â نیز دیده نمی‌شود و به جای آن o یا u به کار می‌رود: ron «ران»، domon «دامن»، šona «شانه»، nišgon «نیشگون»، nušon «نشان»، nowdon «ناودان»، zâymun «زایمان»، dunâ «دانا»، sâmun «سامان»، tumum «تمام»، šum/šom «غذای شام»، serenjum «سرانجام»، tom «تخم»، vâyom «بادام».

در هجای باز آغازی، به شرطی که هجا با صامت شروع شده باشد اساساً a وجود

ندارد و در کلماتی مانند «غذا، برابر، خراج، ملاج، تلافی» به جای a، u به کار می‌رود: burâbar، quzâ...

d بعد از مصوت اساساً وجود ندارد و به جای آن y به کار می‌رود: xoy «خود»، ruya «روده»، gombey «گنبد»، senjey «سنگد»، pey «پدر»، nimey «نمد»، numzey «نامزد» و حتی در کلمه عربی masjey «مسجد». در کلمه nujâsey «نجاست» و در toy «توت»، y بدل از t است نه d، هرچند برابر «توت»، «تود» نیز در قدیم وجود داشته است. لازم به یادآوری است که در نائینی زنجیره ay وجود ندارد. d بعد از مصوت تنها در دو کلمه humâd «تل، تپه» و sad «صد» دیده شد. اما در ترکیبات کلمه sad مانند punsey، به جای d، y آمده است.

بعضی ویژگی‌های نائینی در ارتباط با زبان‌های باستانی بدین قرار است:
حفظ شدن v(w) آغازی باستانی در کلمات varg «برگ»، vis «بیست»، vây «باد»، vaša «گرسنه، گشنه»، vâyom «بادام»، vača «بچه»، va:der «بهرتر»، vas «بس»، اما bâhâr «بهار»، bâzâr «بازار» و bâver با b به کار رفته‌اند.
حفظ شدن y آغازی باستانی در کلمات زیر: ya «جو»، yoš «جوش»، yomu «جامه»، yuzidan «جستن».

حفظ شدن j قدیم در کلمه jivenda «حشره» (همریشه «زیستن» فارسی، از jiv-) و شاید jira «زیره».

به کار رفتن j در مقابل z فارسی میانه و فارسی، بعد از مصوت، در کلمات riĵ «ریز، ریختن»، muĵa «موزه»، naxoy biriĵ «نخود بریز»، suĵon «سوزن»، suĵnây «سوزاندن»، vâĵ «گفتن»، gašniĵ «گشنیز» و غیره (کشمش نیز به شکل kišmiĵ آمده، اما ظاهراً با این مبحث ارتباطی ندارد).

به کار رفتن b (مانند بسیاری از لهجه‌های دیگر شمال غربی) در مقابل d فارسی (از dv- باستانی) در ber «در، باب» و احتمالاً به قیاس با ber در biraxš «درخشیدن» و ba:ra «داس بی دندانه» (قس. «دهره» در فارسی). کلمه bi «دیگر» ظاهراً معادل did پهلوی به معنی «دیگر بار، دوباره» (از dvitiya-) است، اما شکل abi که در کتاب

ضبط‌شده و در سایر لهجه‌های اطراف اصفهان نیز به کار می‌رود این اشتقاق را غیر قابل قبول می‌سازد.

باقی ماندن *č* باستانی در کلمات *ašpiči* «آشپزی» و *nupiče* «نانوا».

باقی ماندن *h* آغازی در *hošk* «خشک» و احتمالاً *hoša* «خوشه».

در مقایسه با فارسی (قدیم و امروز) نکات زیر قابل ذکر است:

ساده شدن *ō* به *e* و *o* در کلمات زیر: *goš* «گوش»، *goša* «گوشه»، *yoš* «جوش»، *veš* «بیش»، *meš* «میش»، *mera* «شوهر» و ظاهراً به قیاس با *goš*، کلمه *moš* «موش»، که اصل آن *mūš* است.

تبدیل *x* به *h* در کلمات زیر: *huros* «خروس»، *huften* «خفتن»، *hawzo* «خزه و جلبک»؟ و نیز دو کلمه عربی *hulâ* «خلا» و *himir* «خمیر».

تبدیل *ġ* به *y* در کلمات *yâ* «جا»، *kiyâ* «کجا» و *yuz* «جوز، گردو».

تبدیل *q* به *k* و *g* در کلمات *tâg/tâk* «طاق» و به *k* در *ke:lyâ* «قلیا». تبدیل *x* به *k* در *malak* «ملخ».

افزوده شدن *h* قبل از مصوت آغازی کلمات زیر: *haškemba* «شکمه گاو و گوسفند» (از *aškamb*)، *hašnoft* «شنفت، شنید» (از *ašnuft*)، *harâgirâ* «آرابیرا، آراگیرا» (در بعضی لهجه‌ها)، چسان‌فسان».

افزوده شدن *y* قبل از مصوت آغازی کلمات زیر: *yomey nayomey* «آمد نیامد»، *yâla-šeng* «آله شنگ، آلاله شنگ»، *yarvâra* «آرواره» (*ervârag* در پهلوی).

حذف *h* و *v* میانی از کلمات زیر: *âak* «آهک»، *âen* «آهن»، *âengon* «آونگان، آویزان»، *âur* «آبستن» (*âw/vur > âbur > â-pūr > âpuhr(tan) > bâreng*، «بارهنگ».

حذف *h* میانی و آغازی همراه با کشش مصوت بعد از خود: *pe:n* «پهن»، *a:vâ* «فاصله کم، (یک) هوا». حذف *h* میانی و جایگزین شدن *y* به جای آن: *âyi* «آهو»، *bâyi* «بازو» (>باهو)، *kâyi* «کاهو».

حذف *h* آغازی: *hend/end* «هستند»، *hišača/išača* «بختک».

در مورد مسائل صرفی و نحوی نکات زیر را ذکر می‌کنیم:

مان معتقد است که مصدر در نائینی کم است. وی تنها پنج مصدر را که چهار تای آن به *-in* و یکی به *-en* ختم شده، ذکر کرده است (ص ۱۲۹). ایوانف معتقد است که مصدر در نائینی وجود ندارد و گایگر (ص ۴۰۰) می‌گوید به جای مصدر در این لهجه مصدر *مرخم* به کار می‌رود. نظر گایگر مبنی بر کاربرد مصدر *مرخم* به جای مصدر در مجموع درست است و بیشتر کلماتی که در فرهنگ حاضر به مصدر معنی شده همان مصدر *مرخم* است، مانند *sownây* «سائیدن»، *vâkošt* «خاموش کردن»، *enkârkart* «انکار کردن»، *vâjkart* «صدا کردن» و غیره، اما تعدادی مصدر با پسوند *-en* یا *-an* نیز در کتاب آمده، مانند *vasten* «بستن»، *vassen* «جستن»، *xossen* «انداختن»، *diyen* «دیدن»، *biyen* «بودن»، *barten* «بردن»، *marten* «مردن»، *varnigišten* «نشستن».

چند مصدر و شاید اسم مصدر مختوم به *-mun* نیز در کتاب ضبط شده، مانند *soymun* «رفتن»، *hendâjmun* «تدارک دیدن، در فکر تهیه چیزی بودن»، *yomeymun* «آمدن»، *yomun naymun* «آمد نیامد». (این ترکیب ظاهراً مخفف *yomeymun* است.) شاید *pičmun* «نیشگون» نیز از این مقوله باشد.

چند حاصل مصدر با پسوند *-i* نیز ضبط شده: *vâj kiri* «صدا کردن»، *ašpiči* «آشپزی»، *uxori* «خوردن»، *uvoni* «بریدن» و غیره.

چند اسم مصدر نیز با پسوند *-eš* آمده است: *čayeš* «سرماخوردگی»، *čendeš* «لرزش بدن»، *xineš* «خارش».

نشانه اضافه به صورت *i (>î)* تلفظ می‌شود: *rad-i hem* «به دنبال هم»، *seng-i ateš* «سنگ آتش‌زنه»، *zown-i kas* «زبان کوچک» و غیره.

پسوند تصغیر، *-aču* است: *araču* «ارّه کوچک»، *puraču* «پسر کوچک»، *karmaču* «کرم کوچک».

پسوند *-u* نسبت نیز در *baleštu* «بالشت مار»، *bâlengu* «تخم شربتی»، *balbaligošu* «دارای گوش‌های بزرگتر از معمول» و غیره دیده می‌شود. در *puru* «پسره»، *qabâbilendu* «قبا بلنده»، *tapaxosu* «بی‌عرضه»، *-u* معادل *-e* در فارسی

گفتاری است.

در واژگان به تعدادی کلمه جالب اشاره می‌کنیم: sârešk «پشه، سارشک»، mera «شوهر»، (>mērag)، dâyiza «خاله» (>دای «مادر»، رک. اخبار الطوال دینوری، چاپ عبدالمنعم عامر، قاهره ۱۹۶۰، ص ۵۸، داستان بهرام گور، و قس. «دا» و «داک» در بختیاری و deyi در دوانی به معنی «مادر» iza- پسوند تصغیر، روی هم‌رفته یعنی مادر کوچک) ۱، čârqab «چارقِد، چارقَب»، genzaču «گنجه، اشکاف». (>ganz «گنج»)، genza «طاق»، orčen «پله، پلکان»، egen «ساس» (قس. engena در آشتیانی)، enju «زن، همسر»، biremba «گریه»، purošna «عطسه»، pišin «ظهر»، pilu «کیسه، پيله و خریطه» (قس. پيله‌ور)، tura «شغال، توره»، yâna «هاون»، dokârt «قیچی پشم‌زنی، دوکارد»، diramna «درمنه، بوته (که برای سوزاندن از آن استفاده می‌شود و سریع‌الاشتعال است)»، sart «نردبان»، kâya «بازی» *قس. koi در جوشقانی و میمه‌ای و «کا» در مازندرانی)، kuya «سگ»، mulenĵ «موریانه»، naxri «گوساله دو تا سه ساله»، vesk «نارون»، vujâr «فرق سر»، vinok «عدس».

۱. مرحوم دکتر احمد تفضلی دایژه را مرکب از دایی + پسوند تانیث گرفته است. رک.

فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی)*

تألیف محمود پاینده «لنگرودی»

تهران، ۱۳۶۶، ۷۸۶ ص.

گیلکی و دیلمی دو لهجه ایرانی وابسته به هم‌اند که اولی در شهرهای گیلان و روستاهای اطراف آنها و دومی در کوهستان‌ها به کار می‌رود. از وضع این دو لهجه در قرون اولیه اسلامی اطلاعی در دست نیست و برعکس لهجه طبری که از قرن چهارم به بعد نوشته‌های شعری و نثری از آن برجای مانده از گیلکی و دیلمی تقریباً چیزی از این دوره‌ها در دست نیست و طبعاً از شکل این لهجه‌ها در آن ادوار نیز اطلاع ما هیچ است. تنها ابواسحاق صابی (قرن چهارم هجری) در کتاب التاجی (رک. المنتزع من کتاب التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة، به کوشش ویلفرد مادلونگ در

Arabic texts concerning the history of the Zaidī Imāms of Tabaristan..., Bairut, 1987, p. 14-15

می‌گوید زبان رشتی نامفهوم است و با زبان سایر گیلانیان تفاوت دارد و حتی تفهیم و تفاهم متقابل میان رشتی‌ها و سایر گیلانیان مشکل است. به نوشته او زبان رشتی در آن عهد «یاوج» نامیده می‌شده («و یقال لناحیتهم رشت... و لهم لغة مستغلقة نکاد تخفی عن جماهیر الجیل، یقال لها یاوج (ن: باوح)»). اصطخری نیز این مطلب

* مجله زبان‌شناسی، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۶۷.

را تأیید می‌کند آنجا که می‌گوید: «بطوریکه شنیده‌ام در قسمتی از گیلان طائفه‌ای هستند که زبانشان با زبان گیل و دیلم تفاوت دارد (و فی بعض الجیل فیما بلغنی طائفة منهم یخالفون بلسانهم لسان الجیل و الدیلم.» در متن اصطخری به جای «جیل»، «جبل» آمده و «جیل» در حاشیه نقل شده است.)

در عصر حاضر نیز به دستور و واج‌شناسی گیلکی و دیلمی توجه چندانی نشده است و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد هنوز یک توصیف شایسته از این دو لهجه در دست نیست. برعکس، واژگان گیلکی در دهه‌های اخیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. قبل از انتشار کتاب مورد بحث در این گفتار، دو فرهنگ گیلکی به فارسی منتشر شده که یکی از آنها به چاپ دوم نیز رسیده است. یک فرهنگ گیلکی به روسی نیز در کشور شوروی منتشر شده است. کتاب حاضر هر چند یک فرهنگ فارسی به گیلکی است، چهارمین اثر در این زمینه است. متأسفانه این کتاب با وجود زحمات فراوانی که در تهیه آن کشیده شده از نظر روش فرهنگ‌نویسی دارای معایب بزرگی است و علی‌رغم عنوان آن، مطالب گوناگونی در آن آمده که جای آنها در کتاب‌های دیگر است. عیب‌های کلی کتاب را به صورت زیر می‌توان دسته‌بندی کرد: (۱) آوردن مطالبی که به یک واژه‌نامه دوزبانه ارتباطی ندارد. اینگونه مطالب خود به چند دسته تقسیم می‌شوند، از این قرار:

الف - مطالب فولکلوری. مؤلف در قسمت‌های مختلف کتاب به مناسبت واژه‌هایی که شرح داده به ایراد مطالب فولکلوری مرتبط با آنها نیز پرداخته است. مثلاً ذیل عنوان «آئین‌ها» مطالبی راجع به آبریزگان، لغات و مراسم مربوط به آبستنی، زایمان، نوزاد...، آداب مهمانی، انتخاب همسر، ختنه‌سوران و غیره درج شده است. همچنین ذیل بسیاری از مدخل‌ها، ضرب‌المثل‌هایی که لغت مورد نظر در آنها آمده و یا عنوان مورد بحث با آنها ارتباط دارد ثبت شده است (مثلاً، رک. ص ۶۱۶ ذیل گردو).

ب - مطالب دستوری. مؤلف ذیل هر مصدر صرف زمان‌ها و وجوه فعل آن مصدر را نیز به دست داده است.

پ - مطالب تاریخی. مؤلف گاه‌گاه مطالبی را که در متون گذشته درخصوص مسائل مختلف مربوط به گیلان و دیلمستان ضبط شده در کتاب نقل کرده است. مثلاً ذیل «ماه‌های دیلمی» به نقل نام‌های ۱۲ ماه در لهجه قدیم دیلمی که در متون گذشته آمده پرداخته است. همچنین ذیل «گاه‌شماری» مطالبی راجع به گاه‌شماری دیلمی از کتاب‌هایی مانند تاریخ گیلان فومنی، عالم‌آرای عباسی، برهان قاطع، گاه‌شماری در ایران قدیم و بیست مقاله تقی‌زاده نقل کرده است.

ت - مطالب جغرافیایی و جغرافیای تاریخی. مؤلف ذیل عنوان «نام مکان‌ها» در حدود ۱۱ صفحه به نام تعدادی از امکنه گیلان اختصاص داده و در آنجا راجع به وجه اشتقاق این نام‌ها مطالبی نوشته است. لازم است یادآوری کنیم که در اینجا در بسیاری از موارد از ذکر محل این نام‌ها غفلت شده یا به صورت بسیار کلی به آنها اشاره شده است. مثلاً رجوع شود به «آوه‌بره، الموت، بیج روکول، تالستان، چلم‌سرا، چوکوف دره، چورکلايه». البته بعضی از این نام‌ها در نقاط مختلف گیلان کاربرد دارند و اماکن متعددی با آنها نامیده می‌شوند. این نیز گفتنی است که بعضی از این نام‌ها مانند «آمل» به گیلان ارتباطی ندارد.

ث - نام‌های اشخاص. مؤلف ذیل عنوان «نام کسان» حدود ۴ صفحه به نام‌های گیلکی و دیلمی که در متون قدیم آمده اختصاص داده، سپس در یک صفحه تلفظ نام‌های کنونی گیلان را ذکر کرده است.

۲) عدم رعایت شیوه درست در انتخاب مدخل‌ها. مؤلف در انتخاب مدخل‌هایی که از یک عبارت یا گروه تشکیل شده‌اند، به جای شیوه معمول و مدخل قرار دادن کلمه مهمتر عبارت، کل عبارت را مدخل قرار داده است. نمونه‌های زیر مشتی است از خرواز: پاسگاه اخذ مالیات در مدخل شهر، زورچپان زورچپان از میان جمعیت گذاشتن، برش عرضی از ماهی، پسر رفتن نفس بچه به هنگام گریه شدید، پلو جوشید و نزدیک به پختن است. بعضی تعبیرات نیز که مدخل قرار داده شده‌اند ساختگی‌اند و فارسی نیستند، مانند «گیلک‌نما شدن در گویش!».

۳) تکرار. مؤلف در ذیل مدخل‌هایی مانند پرندگان، حشرات، درخت، گیاهان، بیماری‌ها و غیره، تک‌تک افراد و عناوینی را که ذیل هر یک از این مدخل‌ها قرار می‌گیرند به ترتیب الفبایی شرح داده است، اما در غالب موارد، این عناوین و افراد یعنی گیاهان، حیوانات، حشرات و بیماری‌های مختلف را به صورت جداگانه نیز در ردیف الفبایی خود شرح داده است. مثلاً «سنجاقک، زالو و جعل» یک بار ذیل عنوان حشرات و بار دیگر در ردیف الفبایی خود ضبط شده‌اند.

۴) مشخص نبودن ارزش آوایی الفبای به کار برده شده. مؤلف در مقدمه کتاب نشانه‌های آوایی ای را که در برابر آواهای گیلکی به کار برده فهرست کرده است. اما از آنجا که با زبان‌شناسی آشنایی ندارد هیچگونه توصیفی از آواهای گیلکی به دست نداده و در نتیجه ارزش دقیق این نشانه‌های آوایی برای خواننده نامعلوم مانده است.

صرف نظر از معایبی که بر شمرده شد، کتاب فرهنگ گیل و دیلم مزایای چندنی نیز دارد که از جمله داشتن تصاویر و طرح‌های متعدد برای گیاهان، ابزارها، جانوران یا مراسم و جز آنهاست که الحق زحمت زیادی برای تهیه آنها کشیده شده است. دیگر به دست دادن لغات یا تلفظ‌های گویش‌های مختلف گیلان در برابر یک لغت فارسی است. از محاسن دیگر کتاب یکدست بودن شیوه آوانویسی، کم غلط بودن و زیبایی حروف آن است.

موادی از لهجه‌های ایرانی غربی

از مجموعه دی. ال. لاریمر، ج: ۱*

موادی درباره مردم‌نگاری بختیاری‌ها

مقدمه، متون، ترجمه متون، واژه‌نامه و یادداشت‌ها

از فریدون وهمن و گ. س. آساطریان

کپنهاک، ۱۹۸۷، ۱۶۰ ص. **

سرگرد لاریمر (۱۸۶۷-۱۹۶۲) مأمور دولت انگلیس در ایران و هند در اول قرن بیستم، در سال‌های ۱۹۰۶، ۱۹۰۸ و ۱۹۱۳-۱۴ در سفر به مناطق جنوبی ایران موادی را به لهجه‌های لری (بختیاری)، کرمانی و گبری (لهجه زردشتیان) جمع‌آوری کرده بود که در زمان حیات خود توفیق انتشار همه آنها را نیافت. دکتر فریدون وهمن چند سال قبل (۱۳۵۴) قسمتی از این مواد را که مربوط به لهجه کرمانی است در مجلدی در ردیف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر کرد. اینک وی با همراهی گارنیک آساطریان چند متن فولکلوری دیگر از مجموعه لاریمر را به لهجه بختیاری

* عنوان کتاب به زبان اصلی:

F. Vahman, G.S. Asatrian, *West Iranian Dialect Materials*, From the Collection of D.L. Lorimer, Vol. I: Materials on the Ethnography of the Baxtiāris.

** مجله زبان‌شناسی، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۶۷.

در یک جلد به چاپ رسانده است. مطالب این مجلد عبارت است از مقدمه ناشران (۶ ص)، متن کتاب (۱۵ ص)، ترجمه متن (۲۰ ص)، یادداشت‌هایی درباره متن (۶ ص)، واژه‌نامه (۹۰ ص) و فهرست مآخذ (۸ ص). مقدمه ناشران حاوی اطلاعاتی است درباره تاریخچه مطالعات مربوط به لهجه بختیاری، دو سه نکته درباره آواشناسی و صرف بختیاری، شیوه آوانویسی متن و اطلاعاتی درباره دست‌نویس‌های لاریمر. متن کتاب عبارت است از چند متن بختیاری درباره موضوعاتی مانند تولد نوزاد، مراسم عروسی، مرگ و تدفین، طلسم عشق، فوائد مهمان‌نوازی، طلب باران و غیره. واژه‌نامه کتاب که مفصل‌ترین قسمت کتاب است شامل تمام موارد کاربرد واژه‌های متن، و در مورد بعضی از واژه‌ها، همراه با توضیحات مربوط به اشتقاق و مقایسه آنها با فارسی و سایر زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی است. این واژه‌نامه با کامپیوتر تهیه شده است. چند نکته کوچک درباره این کتاب به نظر رسید که در اینجا یادآوری می‌گردد.

ناشران در مقدمه خود نگفته‌اند که زبان مواد لاریمر کدام یک از گونه‌های بختیاری است. لاریمر خود در مقدمه کتاب:

The phonology of the Bakhtiāri, Badakhshani, and Madaglashṭi Dialects of

Modern Persian, London, 1922, p.9,

می‌گوید که مواد این کتاب براساس گونه زبانی ایلات زراسوند، بیداروند (Bēdārwand) و دورکی از شاخه هفت‌لنگ بختیاری است که لهجه بختیاری معیار شمرده می‌شود. نگارنده در حدود ۲۲ سال قبل واژه‌نامه این کتاب را با یک گویشور بهداروندی مقابله کرد و اختلافاتی میان ضبط لاریمر با تلفظ این گویشور مشاهده کرد. بعضی از این اختلافات احتمالاً مربوط به گونه‌های مختلف بختیاری است، اما بعضی دیگر مسلماً ناشی از نوع ضبط لاریمر است که مبتنی بر آوانگاری است نه واج‌نگاری. (مثلاً ناشران کتاب حاضر در مقدمه خود متذکر شده‌اند که e در ضبط لاریمر معادل واج /a/ است). بعضی دیگر نیز احتمالاً ناشی از ضبط غلط لاریمر است. احتمال می‌رود که در کتاب حاضر نیز از اینگونه خطاها وجود داشته باشد که

محتاج بازبینی بوده است اما طبیعی است که در کپنهاگ چنین امکانی برای ناشران وجود نداشته است. نمونه‌ای از اختلافات یادشده چنین است:

تلفظ بهداروندی	ضبط لاریمر
kahar	kaher (سیاه)
kawa	kauwa (بره یک ساله)
kehvon	kavūn (کمان)
ker	kēr (چروک)
gipistan	kipistan (افتادن)
kelek	kūlīč (انگشت کوچک)
qušind	kušind (قشون)
qulūč	guluč (لوچ)

Kalaki و Lam^e در مقدمه کتاب (ص ۹) و متن و فهرست مآخذ، آوانویسی غلط کُلکی و لَمعه است.

در ص ۷۵ «برشتوک» در فارسی تهران نیز متداول است و به نوعی شیرینی اطلاق می‌شود که از آرد برشته‌شده در شکر و روغن تهیه می‌شود. در ص ۱۲۰ «ناقلا» از اصل عربی دانسته شده که چنین نیست.

مجموعه مقالات مردم‌شناسی و اثره شناسایی

گویش‌های ایران (۲):*

شهرستان اصفهان از استان اصفهان

پژوهنده مسعود پورریاحی با همیاری طیبه بهزادی‌کیا

تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۶۷، ۱۹۱ ص.

این دفتر دومین شماره از مجموعه‌ای است که سازمان میراث فرهنگی کشور (مرکز مردم‌شناسی سابق) براساس مواد گردآوری شده در فرهنگستان سابق زبان ایران برای شناسایی لهجه‌های ایرانی و گویش‌های فارسی منتشر می‌کند. نخستین شماره این مجموعه در شماره اول سال دوم *مجله زبان‌شناسی* (بهار و تابستان ۱۳۶۴) معرفی شد و شیوه کار آنان توضیح داده شد. این شیوه مبتنی بر پرسیدن ۱۰۵ واژه و ۳۶ جمله از گویشوران و به دست آوردن معادل‌های آنها در لهجه یا گویش آنان است. تهیه کنندگان، پس از به دست آمدن معادل‌های این واژه‌ها و جمله‌ها و روشن شدن تفاوت‌ها و شباهت‌های میان این لهجه‌ها و گویش‌ها، یکی از وجوه تفاوت و تشابه را که تقریباً در تمامی لهجه‌ها و گویش‌ها به کاررفته مبنای ترسیم نقشه‌ای قرار داده که آن را «نقشه شناسایی گویش‌ها» نامیده‌اند.

این دفتر با آنکه با همان روش قبلی تهیه شده تفاوت‌هایی با آن دارد و آن این که در اینجا از هر دهستان یک تا چهار آبادی را برگزیده و معادل‌های ۱۹ واژه و دو جمله را در زبان این آبادی به دست داده‌اند. علاوه بر آن، شماره خانواده‌های آبادی، نام گویش، تاریخ گردآوری، نام گویشور، نام گردآورنده و بعضی اطلاعات مختصر دیگر را درباره این آبادی مشخص کرده‌اند. این واژه‌ها و جمله‌ها بدین‌قرارد: پدر، مادر، برادر، خواهر، پسر، دختر، زن، مرد / شوهر، داماد، باد، چشم، دهان، مرغ، سگ، گرگ، برف، اجاق، نماز، هیزم، من تو را دیدم، اورفته بود نان بخرد. از جمله اطلاعاتی که از این دفتر به دست می‌آید این است که در شهرستان اصفهان در بعضی از روستاها به دو یا سه زبان یا لهجه گفتگو می‌کنند. مثلاً در آبادی چاله‌سیاه به لری و فارسی محلی، در شاهین‌شهر برخوار به ارمنی، ترکی و فارسی محلی، در آبادی جوی‌آباد ماربین به لری و ترکی و فارسی محلی، در آبادی اصفهان از دهستان جی (بخش مرکزی) به ارمنی و فارسی محلی و در استوارچی (سوارچی) دهستان جی به ترکی، عربی و فارسی محلی تکلم می‌شود. درباره آبادی اخیر گفته شده که «گویشور این گویش قبلاً ساکن نجف اشرف بوده است و سی سال است که در این آبادی زندگی می‌کند.» این مطلب نشان می‌دهد که ظاهراً این شخص تنها فرد عربی زبان این روستاست. واژه‌های عربی ضبط شده نیز همه به عربی فصیح است. جز کلمه برف که به شکل waforr نقل شده و نشان می‌دهد از لهجه‌های «ولایتی» اصفهان (از شکل vafr، رک. ص ۹۹ و ۱۱۴ همین دفتر) گرفته شده است.

در کتاب علاوه بر زبان‌ها و لهجه‌های فارسی محلی، ارمنی، ترکی، نائینی و لری، غالباً از گویشی به نام «ولایتی» نام برده شده است. لهجه‌هایی که گویشوران این نام را به آنها داده‌اند همان لهجه‌هایی هستند که در اصطلاح زبان‌شناسان به «لهجه‌های مرکزی» مشهورند و در اطراف اصفهان و کاشان و دلیجان و غیره به آنها گفتگو می‌شود. از مختصات این لهجه‌ها حفظ w/v آغازی زبان‌های میانه و باستانی است، مانند vâ «باد» و varf «برف» و به کار رفتن z به جای d در کلمه zomâ یا zemâ «داماد» در واژه‌های ضبط شده در کتاب.

پیش‌گفتار کتاب مانند پیش‌گفتار دفتر قبلی حاوی مطالب بحث‌انگیزی است که بهتر بود از چاپ آن اصلاً صرف‌نظر می‌شد.

بررسی گویش قاین*

تألیف دکتر رضا زمریدیان

مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۸، ۲۱۱ ص.

این کتاب یکی از بهترین کتاب‌هایی است که تاکنون در توصیف یکی از گویش‌های محلی ایران به زبان فارسی نوشته شده است. مؤلف، استاد زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی است و گویش قاین زبان مادری اوست. کتاب از یک پیش‌گفتار کوتاه درباره تاریخ و جغرافیای قاین و هفت بخش به شرح زیر تشکیل شده است: بخش نخست: توصیف واجی؛ بخش دوم: مقایسه آوایی میان فارسی رسمی و گویش قاین؛ بخش سوم: صرف (ساخت‌شناسی)؛ بخش چهارم: دستگاه فعل؛ بخش پنجم: نحو؛ بخش ششم: ساختمان واژه؛ بخش هفتم: واژگان.

مؤلف در بخش نخست (ص ۷-۲۴) توصیف خوبی از صامت‌ها و مصوت‌های قاینی به دست داده است. در توصیف واج‌ها، برطبق روش معمول زبان‌شناسان، اصل را بر تقابل گذاشته و هویت واجی آواها را بر این مبنا ثابت کرده است. براساس این توصیف در قاینی ۲۲ صامت وجود دارد. این نظام، به استثنای واج /ʒ/ که در قاینی نیست، مانند دستگاه صامت‌های فارسی است. البته صامت‌های قاینی از نظر توزیع نیز با صامت‌های فارسی تفاوت دارند. مثلاً به گفته مؤلف (ص ۱۴)

واج‌های /و/، /ه/، /ء/ در پایان کلمه نمی‌آیند. همچنین تقابل میان /پ/، /ب/، /ت/، /د/ و /ک/، /گ/ در پایان کلمه خنثی می‌شود. مؤلف /z/ را در کلمات «اژدها» و «هیژده» گونه‌ای از واج /ج/ می‌داند که مشروط به قرارگرفتن قبل از واج /د/ است. با این همه می‌بینیم که در کلمه «نزه» *nažɛ* (انتهای کلاله زعفران و سوراخ ته تنوره آسیا)، /z/ قبل از /د/ قرارنگرفته است. به نظر می‌رسد که /z/ در قایینی به عنوان واج وجود دارد اما بسامد آن بسیار کم است. بهتر بود مؤلف در اینجا به جای حروف فارسی برای نشان دادن واج‌ها از الفبای آواشناسی بین‌المللی استفاده می‌کرد.

دستگاه مصوت‌های قایینی غنی است و از ۱۴ مصوت ساده و مرکب تشکیل شده است. مصوت‌هایی که در فارسی وجود ندارند عبارت‌اند از *ɛ̃*، *ẽ*، *õ*، *ai*، *au*، *ɛ* یک مصوت پیشین نیم‌باز است. تمام اسم مفعول‌های قایینی به این مصوت ختم می‌شوند، در صورتی که مصدرها دارای مصوت پایانی *a* اند: *koštɛ* (کشته) در مقابل *košta* (کشتن).

مؤلف برای ظهور این مصوت در موضع آغازی مثالی به دست‌ن داده است و ظاهر این است که این واج در آغاز کلمات وجود ندارد. وجود مصوت مرکب *ai/ni* نیز با مثال‌هایی که در ص ۱۸ داده شده مسلم نیست. *vai* (به‌او) مرکب از *i* و *va* (او) است. همین‌طور است *rai* به معنی روانه، راهی. آنچه در پایان این کلمات وجود دارد مصوت */i/* است، اما در کلمه *rei* (شهری) - اگر تلفظ آن مانند تلفظ فارسی رسمی باشد - عنصر پایانی نیم‌مصوت */y/* است.

در بخش دوم (ص ۴۰-۲۵) مقایسه آوایی دقیقی میان کلمات مشترک قایینی - فارسی به عمل آمده و ابدال‌هایی که در قایینی، در مقایسه با فارسی، پیش آمده مشخص گشته است. مثلاً در ص ۲۵ گفته شده که کلیه *-ân*‌های پایانی کلمات فارسی در قایینی به شکل *-u* و کلیه *-âm*‌های پایانی به صورت *-om* تلفظ می‌شوند. با این همه از دو مثال *jândâr* (ژاندارم) و *jiyân* (اتوموبیل ژیان) که در ص ۳۵ ذکر شده برمی‌آید که این قاعده کلمات جدیدی را که از فارسی وارد قایینی می‌شوند

دربرنمی گیرد.

در بخش سوم (ص ۶۰-۴۱) از نشانه‌های جمع، اضافه، معرفه و نکره، حروف اضافه، صفت، قید، عدد و ضمیر به صورتی دقیق و علمی گفتگو شده است. در قسمت نشانه‌های جمع می‌بینیم که نشانه جمع اسم‌ها در قایینی تکواژ (-u) است: gorgu (گرگ‌ها)، badomu (بادام‌ها)، berenju (برنج‌ها) و غیره، اما در کلماتی که در فارسی به -ân یا -un ختم می‌شوند و در قایینی به -u، در جمع میان u پایانی و u نشانه جمع صامت n ظاهر می‌شود: nunu (نان‌ها)، savunu (صابون‌ها).

در ص ۵۰ گفته شده که هرگاه مضاف به یکی از واج‌های /m, y, u/ و ou ختم شود کسره اضافه ظاهر نمی‌شود، مانند badom kefmâl (بادام کاغذی)، çây baruti (چای باروتی)، šou nouruz (شب نوروز). در ص ۴۸ نیز گفته شده که وقتی به دنبال یک کلمه جمع، مضاف‌الیه یا صفت افزوده شود پس از u صامت n اضافه می‌شود: divâlun bâq (دیوارهای باغ)، kaušun sade (کفش‌های ساده). وجود n در اینجا به عنوان صامت میانجی نشان می‌دهد که کسره اضافه در اینجا در زیرساخت وجود دارد و در روساخت n جای آن را گرفته است. البته از همین دیدگاه می‌توان گفت که n نیز در اینگونه کلمات (کلمات مختوم به u مانند nun، نان) در زیرساخت حاضر است.

حرف اضافه‌ای که در قایینی هست و در فارسی نیست he (به، به‌سوی، در) است. ضمیر ملکی سوم شخص مفرد قایینی نیز به جای e/aš- فارسی، -i است. xod در ص ۵۷ ضمیر هویت نامیده شده، اما زبان‌شناسان آن را ضمیر تأکیدی می‌نامند:

ma xode ma ver goftom (من خودم گفتم).

بخش چهارم (ص ۹۴-۶۱) به دستگاه فعل اختصاص دارد و در آن توصیف دقیقی از فعل قایینی ارائه شده است. مباحث این بخش عبارت‌اند از ریشه‌ها (ماده‌ها)ی فعل، تغییرات ریشه‌ها، پیشوندهای فعلی، دگرگونی پیشوندها، زمان‌ها و وجوه افعال. مؤلف در اینجا عناصری مانند va و ver را که فعل‌های پیشوندی با

آنها ساخته می‌شوند و اجزائی مانند be و me (می) را که در صرف زمان‌ها و وجوه افعال قایینی دخالت دارند پیشوند فعلی نامیده است، اما حق بود که برای آنها دو نام جداگانه به کار می‌رفت.

در ص ۶۵ گفته شده: «هنگامی که بعد از مصوت /a/ ریشهٔ حال فعلهای کشته keš(t) و kešta/kar «کاشتن»، بفته bāf و baft و bafta/baf «بافتن»... ضمیر شخصی نیامده باشد، این مصوت به صورت [ā] ظاهر می‌شود.»، اما در مثال‌هایی که در پایین همین صفحه از صرف فعل آیندهٔ bafta (بافتن) ذکر شده، دیده می‌شود که در سه صیغهٔ جمع با آنکه شناسه به کاررفته، مصوت به صورت ā باقی مانده است: bexē bāftei و bexē bāftem...

در ص ۷۶ گفته شده که مصوت پیشوندهای be و me (می) قبل از فعل‌هایی که مادهٔ آنها دارای مصوت o یا u است با این مصوت‌ها هماهنگ می‌شود و به صورت bo و mo درمی‌آید و در ص ۷۷ اضافه شده که فعل‌های duxta, suxta, va-ronda (شخم‌زدن)، jonda (دزدیدن) و šosta از این قاعده مستثنی هستند: mesuzom به جای mosuzom^۱. نگاهی به این فعل‌ها نشان می‌دهد که همهٔ آنها با یک صامت نوک زبانی (apical) یا تیغه‌ای (coronal) شروع می‌شوند. بنابراین نوعی قاعده بر این استثنا حاکم است.

در ص ۸۵ برای medarom (می‌دارم) در برابر darom (دارم) اصطلاح «حال آینده» به کاررفته که چندان روشن نیست.

نکتهٔ جالب در صرف فعل آیندهٔ قایینی این است که میان سه صیغهٔ مفرد با سه صیغهٔ جمع تفاوت صرفی وجود دارد: boxom bor (خواهم برد)، bexei bor (خواهی برد)، اما bexē bordem (خواهیم برد)، bexē bordei (خواهید برد) (ص ۶۳). دیگر از ویژگی‌های جالب فعل قایینی استعمال افعال پیشوندی است. اضافه شدن سه پیشوند فعلی va/vā, ver و de به تعدادی از فعل‌های بسیط معنی آنها را به کلی دگرگون می‌کند، همچنان که در فارسی قدیم و تاحدی در فارسی معاصر

۱. ستاره در مقابل صورت‌های غیرموجود یا فرضی گذاشته شده است.

چنین است. به مثال‌های زیر توجه کنید:

morda (مردن)	~	va morda (خاموش شدن)
dəvida (دویدن)	~	va dəvida (پخش شدن)
eškəsta (شکستن)	~	vər eškəsta (بالا زدن آستین) ^۱
malida (مالیدن)	~	vər malida (بالا زدن پاچه شلوار)
gešta (گشتن)	~	də gešta (نیم‌دور زدن)
besta (بستن به وسیله طلسم)	~	də besta (بستن، ضد بازکردن)

در بخش پنجم (ص ۹۵-۱۰۷) که به نحو اختصاص دارد از نهاد، گزاره، تطابق نهاد با فعل، $\text{r}(\text{ə})\text{-}(\text{r})$ (را)، نقش حروف اضافه، وجه کیفی، پیوند، ترتیب کلمات، پرسش و تعجب، پیوستگی جمله‌ها، جمله‌های پیرو یعنی جمله‌های موصولی، تکمیلی، موقتی، پایانی، سببی، مقایسه‌ای و شرطی بحث شده است.

آنچه مؤلف آن را وجه کیفی نامیده همان قید حالت و به اصطلاح وجه وصفی است، مانند «گریه کنان» و «از راه نرسیده» در جمله «از راه نرسیده نان طلب می‌کند» و البته در قید و وجه وصفی زمان وجود ندارد. نام جمله‌های «موقتی» و «پایانی» نیز درست نیست. این دو کلمه ترجمه *temporal* و *final* است که باید به زمانی و غایی ترجمه شود. مثال جمله‌های زمانی در کتاب جمله «همین که مرا دید پنهان شد» و مثال جمله‌های غایی جمله «سوار شو تا برویم» است.

فصل ششم (ص ۱۰۹-۱۱۸) به ساختمان واژه اختصاص دارد و در آن از اشتقاق به کمک پسوندها و پیشوندها و ترکیب، گفتگو شده است. ترکیب و اشتقاق در گویش قاینی با ترکیب و اشتقاق در فارسی تفاوتی ندارد و وندهای هر دو زبان مشترک‌اند، جز پسوند *-ege* در قاینی که به اسم‌ها اضافه می‌شود و جسامت و بزرگی

۱. در اشعار حافظ نیز «برشکستن» به معنی بالا زدن (کلاه یا زلف) به کار رفته است:

گوشه‌گیران انتظار جلوۀ خوش می‌کنند برشکن طرف کلاه و برق از رخ برفکن

نیز:

چو برشکست صبا زلف عنبرافشانش به هر شکسته که پیوست تازه شد جاناش

را می‌رساند: segege (سگ بزرگ)، sibegε (سیب بزرگ). دو پسوند -uk و -ok- نیز معادل -u و -ak- در فارسی است: sεrmauk (سرمائو)، baqok (باغک، باغ کوچک) و غیره.

به بخش واژگان ۸۶ صفحه (ص ۲۰۴-۱۱۹) اختصاص یافته و پس از آن یک مکالمه با برابر فارسی آن در دو صفحه و چند حکایت با ترجمه فارسی آنها باز در دو صفحه آمده است. پایان بخش کتاب جدولی از صرف ۳۳ فعل در صفحات ۲۱۱-۲۱۰ است.

در واژگان کتاب بسیاری از واژه‌های قدیمی فارسی که در متون آمده، اما امروز دیگر در فارسی رسمی متداول نیست دیده می‌شود. بی‌شک این واژه‌ها برای تعیین معنای دقیق واژه‌های به کاررفته در متون بسیار مفید است. یک نمونه از آنها واژه «برشکستن» است که قبلاً نقل کردیم. اینک نمونه‌هایی دیگر:

paliz (پالیز، جالیز)، pude (پوده، چوب پوک و توخالی)، balmaye (بالوایه) نام پرنده‌ای)، در ص ۳۳ خفاش معنی شده)، bahu (بازو، باهو)، peyus kerda (میل کردن، قس. پیوس، بیوس، بدوس و بیوسیدن در متون فارسی)، tugi (آش ارزن که با روغن یا سیر پخته می‌شود)، (قس. توگی به معنی نوعی ارزن در آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۴۴، ۱۴۵)، jorre (گاونر دوساله و نیز جوان و نیرومند. قس. جزه باز به معنی بازنر در متون)، ještenâ (نفرت و کینه، مرکب از ješt (زشت) و پسوند اسم مصدری -nâ. در فارسی «زشتی» به این معنی نیست اما در زبان پارتی معادل این کلمه به همین معنی است)، jale (تگرگ، ژاله)، jengere (جنگی و جنگجو. این کلمه در قم به شکل jangale به کار می‌رود، اما در خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی به صورت «جنگره» به کاررفته و ظاهراً از jangâ(va)r و پسوند -e ساخته شده است)، čašt (غذای ظهر)، čušida (مکیدن، چوشیدن)، xaš (مادر زن و مادرشوهر. قس. خُش در متون)، xende xereš (مضحکه. قس. خنده‌خروش در فرهنگ‌ها و متون)، xid (مزرعه و کشتزار. قس. خوید)، dorvâx (سالم و تندرست. قس. درواخ در طبقات الصوفیه و کشف‌الاسرار. در کرمان نیز به شکل دُرباخ

به کار می رود)، daqser (گنجشک نر، داغ سر)، douxâh (داوطلب، داوخواه)، dahul (داهول، مترسک)، zâd (سن)، zolfi (زرفین، چفت در)، zayiç (زائو، زاج)، somarûq (قارچ، سماروغ)، šenbolq (سم گوسفند. قس. زنکله و ژنکله در فرهنگ‌ها و شنگل در تفسیر قرآن پاک)، ferâšâ (حالتی که قبل از تب به انسان دست می دهد. قس. قرآشا در فرهنگ‌ها)، falude (غذایی که از آرد گندم بوداده، شیرۀ انگور یا شکر با روغن و برخی ادویه جات درست می کنند. قس. فالوذج و فالوذج و پالوده در فرهنگ‌ها)، qâl لانه پرندگان. قس. غال به معنی لانه در فرهنگ‌ها)، gezdôm (کزدم، گزدم)، nemâz deger (نماز دیگر، عصر)، varq (ورغ، برغ، سد. رک. ص ۱۹ و ۳۳)؛ verhemênâ (بیهوده، عبث. قس. برهمانا در متون)، hiz (ترسو).

البته در متن کتاب نیز بعضی واژه‌ها آمده که در واژه‌نامه ثبت نشده است. مانند باد (گهواره. رک. ذیل «بچو». باد در فرهنگ‌ها نیز ضبط شده است). buvax (زود، مثلاً صبح، ص ۱۰۲)، pat (مو، ص ۱۹). pat pat (تکه تکه، ص ۱۱۸)، perânşou (پریشب، ص ۵۵)، penne (پره، مانند پره بینی)، pusik kenda (نشگون گرفتن، ص ۸۱)، pahe (پایین، ص ۵۵)، tažqa (ظرف بزرگ مسی، ص ۳۴)، tenxâ (جنس مغازه‌ها، ص ۲۰). tud (توت، ص ۱۹)، derrou (زود، ص ۵۴)، daqide (تماس پیدا کرده، مثلاً لحاف با منقل، ص ۵۱)، rend (موریانه، ص ۴۲)، šelte (تکان دادن مایع، ص ۲۰)، qan (جهت، سو، ص ۱۰۰)، ketel (لباس کهنه و پاره، ص ۱۹)، korpe (تشک، ص ۲۰)، koš koš zenu (نفس زنان، ص ۵۴)، kolle (قوزک پا، ص ۱۱)، konj (ته سیگار، ص ۱۹)، mesker (مسگر، ص ۲۰)، vei (ربع در مورد آرد و برنج، ص ۱۸).

توفیق مؤلف دانشمند کتاب را آرزو مندیم.

واژه‌های اصیل نهاوندی *

گردآورنده: منیر عبدالملکیان

تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۹، ۴۳ ص.

زبان مردم نهاوند لری بسیار نزدیک به فارسی یا به تعبیر فرهنگ جغرافیایی ایران فارسی آمیخته با لری است و ظاهراً تاکنون توصیفی از آن به دست داده نشده است، اما درباره گویش‌های دو روستای مجاور آن دو تحقیق به چاپ رسیده است. نخستین آنها از دکتر ایرج دهقان است که در سال ۱۹۷۰ با عنوان *The Persian Dialect of Āvarzamān* در صفحات ۲۷۲-۲۵۹ جلد ۲۹ مجله *Journal of Near Eastern Studies* به چاپ رسید.

این مقاله توصیفی از گویش دهستان و ده آور زمان از توابع ملایر است که در ۱۴ کیلومتری شمال شرقی نهاوند واقع شده است. تحقیق دوم مربوط به روستای گیان در ۱۲ کیلومتری غرب نهاوند و مشخصات آن چنین است:

C. Mackinnon, «The Dialect of Giō», *Studia Iranica* VI, 2, 1977, pp. 211-247.

مقایسه واژه‌های کتاب مورد بررسی این مقاله با واژه‌نامه مقاله دهقان و اشکال و واژه‌های مقاله مکینون، نشان می‌دهد که زبانی که در این دو مقاله توصیف شده با زبان شهر نهاوند اختلافات جزئی دارد.

کتاب حاضر واژه‌نامه مختصری است که ظاهراً از گویش شهر نهاوند تهیه شده و شخص دیگری غیر از مؤلف، آن را آوانویسی کرده است. در این واژه‌نامه مفردات گویش نهاوندی به همراه تعدادی از صیغه‌های صرف‌شده افعال درج شده، اما در پایان کتاب (ص ۴۳-۳۷) فهرستی از کنایات و اصطلاحات نهاوندی نیز آمده است. متأسفانه آوانویسی کلمات یکدست نیست و اغلاط چاپی نه چندان کم آن، خواننده را در بعضی از موارد از تلفظ درست کلمات مطمئن نمی‌سازد.

اینک چند نکته که پس از مطالعه این جزوه درباره این گویش به نظر می‌رسد:

- بعضی از واژه‌هایی که در این گویش به کار می‌رود مربوط به لهجه‌های مرکزی ایران است نه گویش‌های لری مانند *ejbij* «شپش» که در لهجه جاسبی زُر (و نیز کهکی و آمره‌ای) به شکل *esbéja* و در آشتیانی به شکل «اسپزه» به کار می‌رود و در بعضی از متون فارسی قدیم که در این مناطق نوشته شده‌اند به صورت «اسبج» و «سبج» ضبط شده است. همین‌طور است کلمه *dim* «صورت» در *dima-šur* «روشور» و بعضی کلمات دیگر.

- رشته‌واج‌های *nd* و *mb* فارسی در این گویش به ترتیب به شکل *n* و *m* به کار می‌رود که ظاهراً مخفف *nn* و *mm* است: *tirikenan* «تخمه را شکستن»، قس. *tarakāndan* فارسی؛ *denu* «دندان»؛ *buanaw* «بام‌اندود» مشتق از *bām-andāw* از ریشه *-dav*؛ *lama/e* «ران»، قس. *lombar* در فارسی. رشته *st* فارسی نیز در این گویش به صورت *s* به کار می‌رود: *Ĵesem* «فرارکردم، جستم».

- بعضی از افعال که در فارسی مصدر آنها به «ایدن» ختم می‌شود، در این گویش، مانند سایر گویش‌های لری، به *-esa/e* (یا *-esan?*) ختم می‌شود:

«خراش یافتن همراه با کوفتگی»	<i>terčesa/e</i>
«گیرکرده»	<i>terinesa/e</i>
«ریخت و پاش شده»	<i>tičsa/e</i>
«در بلا گیرکردم»	<i>čokesem</i>
«پرمزده»	<i>čilisesa/e</i>

čamesa/e «خمیده»، قس. چمیدن

romesa/e «خراب شده» قس. رنبیدن.

- در کلمه dowzara/e «دهان دره»، ظاهراً z در مقابل d فارسی به کار رفته است. ضمناً یادآوری می‌شود که در ۱۳۶۸ مقاله‌ای نیز از دکتر منوچهر ستوده با عنوان «واژه‌هایی از زبان مردم نهاوند» در جلد ۲۸ فرهنگ ایران زمین، ص ۷۸-۷۰، منتشر شد که حاوی حدود ۱۲۰ واژه و ۴۵ ترکیب نهاوندی است. در این مقاله مثال‌هایی آمده که در آنها g قبل از مصوت به y بدل شده است: afteva leyan «آفتابه لگن»، ĵanyal «جنگل»، ranyaraz «رنگرز»، meyaz «زنبور (مگس) عسل».



کتابخانه ملی افغانستان

سه اثر دربارهٔ لهجهٔ مازندرانی*

(۱) واژه‌نامهٔ مازندرانی، تألیف محمدباقر نجف‌زادهٔ بارفروش، تهران، بنیاد نیشابور، ۱۳۶۸، ۲۷۵ ص.

این کتاب از یک مقدمه در ۸۰ صفحه و یک واژه‌نامه در ۱۹۵ صفحه تشکیل شده است. بهتر است همراه با خوانندگان به کلی از مقدمهٔ کتاب صرف‌نظر کنیم و به واژه‌نامهٔ آن بپردازیم. واژه‌نامهٔ کتاب به تقریب حاوی ۱۸۰۰ مدخل است، اما تعداد واژه‌های کتاب بسیار کمتر از این رقم است، زیرا اولاً مؤلف تعدادی از کلمات صد در صد فارسی مانند «سگ، سنگ، سنجد، سنگین، شاش، شاگرد، شاه، شک» و غیره را وارد واژه‌نامه کرده است. ثانیاً کلماتی که بیش از یک تلفظ دارند، مانند بهار، باهار؛ با میشی کِت، با میشی کُت؛ پرا، بهرا، پیرا؛ پلیکا، پیلکا، اِزِینا، اسبنا، هِزینا و غیره، جداگانه در کتاب ضبط شده‌اند. ثالثاً بعضی مصدرها هم با پیشوند ba- و هم بدون آن نقل شده‌اند، مانند بَرسین، پَرسین؛ بَیتن، مَردن، بَمردن و غیره. به‌طور کلی واژه‌های کتاب از دو نوع است. یک دسته واژه‌هایی هستند که در زبان گفتار مازندرانی‌ها رایج است و مؤلف آنها را از افواه گردآورده است. دیگر نام‌های درختان و گیاهانی است که در مناطق مختلف مازندران متداول است و مؤلف آنها را از کتاب‌های درختان جنگلی ایران، گیاهان دارویی ایران و علف‌های هرز مزارع ایران استخراج کرده و همراه با نام علمی آنها و با تصاویری که از سه منبع فوق

گرفته در کتاب گنج‌نامه است. مؤلف در همه این موارد به مأخذ خود اشاره کرده است، هر چند نام این سه کتاب در مأخذ پایان کتاب دیده نمی‌شود.

طبیعی است که تعداد واژه‌های متداول در لهجه مازندرانی و گونه‌های آن بسیار بیش از اینهاست. مثلاً در *نصاب طبری* که کلاً ۸۵۰ واژه دارد تعدادی لغت آمده که در کتاب حاضر دیده نمی‌شود. در سایر منابع و از جمله در کتاب دیگری نیز که در دنباله این مقاله از آن بحث می‌شود لغاتی دیده می‌شود که در کتاب مورد بحث ضبط نشده است. از آنجا که مؤلف کتاب اهل بابل (بارفروش سابق) است، طبیعی است که لغات این واژه‌نامه مربوط به زبان مردم این شهر و طبق تلفظ آنان باشد، اما مؤلف گاه‌گاه لغات و تلفظ‌های نقاط دیگر مازندران را نیز به دست داده است. مثلاً در صفحات ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲ نمونه‌هایی از لغات و تلفظ‌های سوادکوه، گرگان، سخت‌سر، تنکابن، گرگان، کجور، ساری، بهشهر و غیره نقل شده است. مؤلف کتاب لیسانسیه ادبیات فارسی است و با زبان‌شناسی آشنایی ندارد. از این رو نظام آوانویسی او خالی از نابسامانی نیست. مثلاً معلوم نیست چرا برای نشان دادن تلفظ *ā* گاهی این علامت، گاهی *ā* و زمانی *ā* را به کار برده است. همچنین روشن نیست به چه جهت برای نشان دادن تلفظ‌های *o* و *i* از *ō* و *ī* استفاده شده است. مصوت خنثای *ə* یا *ɐ* که در کلمات *də* (دو) و *aškəte* دیده می‌شود همیشه به صورت *e* ضبط شده و ظاهراً مؤلف اصلاً متوجه وجود چنین مصوتی در مازندرانی و تفاوت آن با *e* نشده است. (در این باره، رک. دنباله مقاله).

مؤلف در ضمن منابع کار خود از جزوه درسی بعضی از استادان خود نیز نام برده، اما از *واژه‌نامه طبری*، تألیف دکتر صادق کیا (تهران ۱۳۱۶ یزدگری = [۱۳۲۶ شمسی]) که شرح واژه‌های *نصاب طبری* امیر تیمور قاجار از مردم ساری و از معاصران محمد شاه قاجار است اصلاً استفاده نکرده است. همچنین از *واژه‌نامه مختصر فرهنگ مازندرانی* اسماعیل مهجوری (ساری ۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶]) و *گیاهان شمال ایران* تألیف دکتر احمد پارسا، نامی در کتاب‌نامه برده نشده است. امید است مؤلف در چاپ آینده در رفع نقایص کتاب بکوشد.

۲) کندلوس، تألیف علی اصغر جهانگیری، تهران، مؤسسهٔ فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷، ۳۴۵ ص.

این کتاب یک تک‌نگاشته (مونوگرافی) دربارهٔ روستای کندلوس از دهستان میخساز در منطقهٔ کجور شهرستان نوشهر مازندران است و شامل مطالب مختلفی مربوط به تاریخ، جغرافیا، فولکلور، آداب و رسوم و زبان این روستاست، اما ما در اینجا از واژه‌نامهٔ کتاب که صفحات ۱۹۰ تا ۲۴۳ کتاب را دربرگرفته و از چند بخش دیگر آن که واژه‌های خاص گیاهان، جانوران، اوزان و مقادیر و غیره این روستا در آنها مورد بحث قرار گرفته است، گفتگو می‌کنیم.

در ص ۸۱-۸۰ کتاب نام تعدادی از خوراک‌ها و نان‌های کندلوس و در ص ۸۲ نام چند آواز و رقص محلی منطقه ضبط شده است. در ص ۹۱-۹۲ نام اجزای آسیا و در ص ۹۴ نام‌های مربوط به گاوآهن و اجزای آن آمده است. در ص ۱۰۶-۱۰۴ نام‌های زینت‌آلات و در ص ۱۰۸-۱۰۷ نام مقیاس‌های متداول در این روستا ضبط شده است که بد نیست در اینجا نام چند مقیاس را نقل کنیم. در ص ۱۰۸ می‌خوانیم که poma به معنی شش من، dāzza به معنی دوازده درم یا ۲۴ سیر و معادل ۱/۸ کیلوگرم است. همچنین درم معادل دو سیر یا ۱۵۰ گرم و latar معادل بیست و چهار داژه یا ۵۷۶ سیر و برابر ۴/۳۲ کیلو و mannar معادل یک من (برای مایعات) است.

در ص ۱۰۹ نام انواع قراردادهای دامداری محلی و در ص ۱۱۱-۱۱۰ نام انواع ظرف‌ها در این لهجه آمده که بسیار مفید است. در ص ۱۱۵-۱۱۳ نام جانوران در سنین مختلف و در ص ۱۱۸-۱۱۵ صفات مربوط به جانوران درج شده است. در ص ۱۳۴-۱۳۰ نام‌های درختان، درختچه‌ها و بوته‌های جنگلی منطقهٔ کجور همراه با نام علمی آنها در جدولی آمده است. در ص ۱۶۱-۱۳۶ نام ۱۶ گیاه محلی همراه با خواص دارویی و طرز استفادهٔ آنها در پزشکی آمده و در ص ۲۵۳-۲۴۴ نام بازی‌های محلی و شرح آنها (جمعاً ۳ بازی) ضبط شده است. در صفحات ۲۵۶-۲۵۴ القاب متداول اشخاص در کندلوس، در صفحات ۲۵۹-۲۵۷ دشنام‌ها و

نفرین‌ها و بالاخره در ص ۲۸۷-۲۶۰ توصیف‌ها و تشبیهات و کنایه‌ها [به‌ضمیمه ضرب‌المثل‌ها]ی کندلوسی نقل شده است که طبعاً همه این قسمت‌ها برای زبان‌شناسان مفید است. قسمت‌های بعدی کتاب نیز به ترانه‌ها، هزل و هجو، چیستان‌ها، قصه‌های کودکان و ترانه‌های نوروزی اختصاص دارد.

اما واژه‌نامه کتاب. در این واژه‌نامه ۵۳ صفحه‌ای حدود ۱۲۰۰ واژه گردآوری شده که بسیاری از آنها در *واژه‌نامه مازندرانی* نجف‌زاده دیده نمی‌شود. این واژه‌نامه جمع و جورتر و دارای حشو کمتری است و از آنجا که معرف یک گونه از لهجه مازندرانی است. در آن برای هر واژه یک تلفظ بیشتر ضبط نشده است. طبیعی است که میان تلفظ این روستا با تلفظ سایر نقاط تفاوت‌هایی وجود دارد. ما در زیر برای نشان دادن این تفاوت تعدادی از واژه‌های کندلوس را با معادل‌های آن از *واژه‌نامه مازندرانی* نقل می‌کنیم:

از کندلوس	معادل فارسی	از واژه‌نامه مازندرانی
asio	آسیا	assiyu / arsiyu
azâl	خیش	ezzâl
esbiĵ	شپش	espiĵ
ašenak	سنباب	ašnik
o	آب	u
iĵe	اینجا	inĵe
ĵir	زیر	ĵar / ĵer
ĵanĵarâni	جیرجبرک	ĵelĵelâni
zârevâr	به‌سختی	zârbeli

تفاوت قاعده‌مندی که میان این دو گونه از لهجه مازندرانی دیده می‌شود مربوط به دو گروه mb و nb است که در بابلی به همین شکل تلفظ می‌شود اما در کندلوسی به ترتیب به mm و nn بدل شده است. این تبدیل در تلفظ مردم آمل نیز دیده می‌شود و ظاهراً بیشتر تلفظ مناطق غربی مازندران است. به جدول زیر توجه کنید:

از کندلوس	معادل فارسی	از واژه‌نامهٔ مازندرانی
ammur	انبیر	
pennik	نیشگون	pendik
talemmâr	آبستن	
zinna	زنده	
kannu	زالو	kandu
hammâz	انباز، شریک	hembâz
sennax	صندوق	
kanna	آستانهٔ در	kendâ
hammas	غلیظ، سفت، انبسته	ambes
gannem (ص ۹۲)	گندم	
dannena (ص ۸۸)	دندان	

(برای تلفظ‌های آملی اینگونه کلمات، رک. مهدی پرتوی آملی، فرهنگ عوام آملی، تهران، مرکز مردم‌شناسی ایران، ۱۳۵۸، ذیل کلمات pamme «پنبه»، pendik و pennik «نیشگون» که مؤلف صورت اول را مربوط به شرق مازندران و صورت دوم را مربوط به غرب دانسته است، xennune «هندوانه» که مؤلف آن را مربوط به برخی مناطق شرقی مازندران دانسته است، dannun «دندان»، ranne «رنده»، zenne «زنده»، kannu «کندو، زالو»، gannem «گندم»، lemmer «لمبر»، hammâz «انباز، شریک» که مؤلف توضیح می‌دهد که در شرق مازندران همباز گفته می‌شود.) ویژگی دیگری که در کندلوسی دیده می‌شود این است که ۷ میان دو مصوت حذف شده و جای آن را h گرفته است، چنانکه در کلمات زیر:

dehâj	لحاف، دواج	در برابر duâj (واژه‌نامهٔ مازندرانی)
gehen	گون	
kahu	کبود، از kavud	

اما: mayiĵ «مویز»

ویژگی دیگر کندلوسی وجود دو صامت آغاز پیاپی در کلمات است که در مثال‌های یادداشت‌شده، صامت دوم همیشه r یا l است:

پوست سبزگردو، تگرگ	trik
گوساله ماده، وسیله کره‌گیری	tlem
پلو	plâ
کنده درخت	brin
پارس، گوه	čli
کدو یا خیارنارس	člik
الک‌دولک بازی	člimelikâ
جزئی، مختصر	srik
تف	flik

مؤلف کندلوس در مقدمه کتاب متذکر شده که در این لهجه سه تلفظ ö (در کلمه gök «گوساله») ü (در کلمه rüz «روز») و کسره متمایل به ضمه [یعنی مصوت خنثی] وجود دارد، اما برای تلفظ سوم مثالی به دست نداده است. در متن کتاب نیز کلمه‌ای که با ö، ü و کسره متمایل به ضمه ضبط شده باشد، دیده نمی‌شود. این کتاب روی کاغذ مرغوب چاپ شده و از صحافی خوبی برخوردار است. مؤلف جابه‌جا تصاویر زنده‌ای که بسیاری از آنها رنگی و نفیس است به کتاب افزوده است.

۳) پژوهشی در زبان تبری (مازندرانی)، همراه با علائم زبان‌شناسی و اشعاری از رضا خراتی، تألیف نصرالله هومند، آمل، کتابسرای طالب آملی، ۱۳۶۹، ۱۱۴ ص. این کتاب شرح مختصر صامته‌ها و مصوت‌های لهجه مازندرانی، گونه شهر آمل (در ۹ صفحه) و کلیاتی درباره دستور زبان این شهر (۱۸ صفحه) است که واژه‌نامه بسیار مختصری (حاوی ۱۸۰ واژه و ترکیب در ۱۳ صفحه) به دنبال دارد. در دنباله کتاب اشعاری از رضا خراتی (۱۶ صفحه) همراه با آوانویسی و معنی آنها آمده و

پس از آن واژه‌نامهٔ اشعار خراتی درج شده است (۱۴ صفحه).

مؤلف این کتاب نیز با زبان‌شناسی آشنایی ندارد و به کمک یکی از فارغ‌التحصیلان فوق‌لیسانس زبان‌شناسی صامت‌ها و مصوت‌های این لهجه را استخراج کرده است. در کتاب برای این لهجه ۹ مصوت به شرح زیر پیشنهاد شده است: ۱. سه مصوت کوتاه a, e, o؛ ۲. سه مصوت بلند â, u, i؛ ۳. دو مصوت کشیده ū, Ā؛ ۴. یک مصوت میانی خنثی ɐ. سایر نکاتی که دربارهٔ مصوت‌های مازندرانی گفته شده بدین شرح است:

(۱) در بعضی نقاط مازندران مصوتی معادل ȯ، در تلفظ کلماتی مانند ĩnbeyȯr دیده می‌شود که در مناطق دیگر به شکل ĩnbeyur تلفظ می‌شود.

(۲) مصوت‌های i و u کمتر از Ā و ū به کار می‌روند.

(۳) در برخی نقاط، به‌ویژه در میان کوه‌نشینان، مصوت‌های مرکب زیر نیز به کار می‌روند:

الف. aw، چنانکه در مصدر bawštan «دوشیدن».

ب. ay، چنانکه در مصدر daytan «باریدن».

پ. au، چنانکه در واژهٔ bau نوعی حشره که تلفظ دیگر آن ba'u است.

مصوتی که در کلمات xene «خانه» و sere «سرای» وجود دارد مصوت میانی خنثی نامیده شده، اما علامتی که انتخاب شده در کتب آواشناسی برای یک مصوت بازتر و افتاده‌تر از مصوت میانی خنثی (ə) به کار می‌رود و آنچه در مازندرانی به کار می‌رود یک مصوت نیم‌باز تقریباً پسین و غیرگرد است که علامت آن همان ɐ است. در مورد سایر مصوت‌ها نکات زیر شایان یادآوری است:

در مازندرانی یک i و یک u بیشتر نیست و Ā و ū در این لهجه وجود ندارد. به عبارت دیگر نظام مصوت‌های مازندرانی، صرف‌نظر از ɐ، مانند نظام مصوت‌های فارسی تهرانی و شامل سه مصوت پایدار â, i, u و سه مصوت ناپایدار a, e, o است. مؤلف تنها قبل از y علامت i را در کلمات fiye «نوعی پارو» و fiyū «کولی» به کار برده است که نشان می‌دهد از این نظر نیز مازندرانی مانند فارسی است و اهای

آن قبل از y کوتاه تلفظ می‌شوند. برای u نیز در کتاب مثالی جز کلمات mung (ماه، ص ۲۵)، basutan (سوختن، ص ۳۹)، be nussan (کاه گل مالی کردن دیوار، ص ۳۹)، u (= حرف عطف، ص ۳۹) و mardun (= مردان، ص ۱۰۲) نیامده است، اما مؤلف در جای دیگر (ص ۴۴) مشتقات فعل basutan را با ā ضبط کرده است. شاید در دو کلمه mung و be nussan وجود دو صامت ng و ss بعد از u موجب کوتاه‌تر تلفظ شدن آن شده باشد، اما مؤلف کلمات xünne (می‌خواند، ص ۸۲، ۹۷)، bünne (رفتم، ص ۹۴) و dūnne (می‌داند، ص ۹۸) را با همین املاء ضبط کرده است.

در مورد مصوت‌های مرکب ow و ey (در صورتی که ey را مصوت مرکب به‌شمار آوریم) نکات زیرگفتنی است:

در بیشتر گونه‌های لهجه مازندرانی اصلاً ow و ey وجود ندارد و آن دسته از کلمات مشترک میان فارسی و مازندرانی که در تلفظ فارسی آنها ow و ey هست در مازندرانی با u و i به کار می‌روند: nu «نو، جدید»، midun «میدان»، qisi «قیسی» و غیره (رک. صفحات بعد). کلمات «آب» و «شب» نیز که در بسیاری از لهجه‌های ایرانی به شکل ow و šow به کار می‌روند در مازندرانی به صورت u (و گاهی o) و šu تلفظ می‌شوند. اما رشته مصوت‌های au و ai در این لهجه فراوان است که مؤلف آنها را به شکل a'u و a'i ضبط کرده است: bautan «گفتن»، baitan «گرفتن» و شکل امر آن: bai «بگیر».

گروه ei ظاهراً یا اصلاً نیست یا بسیار کم استعمال است. گروه ay فقط وقتی دیده می‌شود که y مکرر باشد: bayyan «شدن»، dayyan «بودن».

مصوت ɔ، چنانکه قبلاً دیدیم، ظاهراً در کندلوسی به کار می‌رود.

در مبحث دستور مؤلف صرفاً یادآور می‌شود که در مازندرانی مضاف‌الیه قبل از مضاف قرار می‌گیرد، اما به این نکته اشاره نمی‌کند که بعد از مضاف‌الیه مصوت e به کار می‌رود: ruzegâr-e das «دست روزگار». از مثال‌هایی که در کتاب آمده معلوم می‌شود اگر مضاف‌الیه خود مضاف دیگری داشته باشد مصوت e از آخر مضاف‌الیه اول حذف و به دنبال مضاف‌الیه دوم اضافه می‌شود: علی برار کیف

«کیف برادر علی». همچنین اگر حرف اضافه‌ای به دنبال مضاف بیاید، مصوت e از آخر مضاف‌الیه حذف و به آخر مضاف اضافه می‌شود. حسن برادرِ جا «از برادر حسن». اگر مضاف‌الیه خود به مصوت e- ختم شود دیگر مصوت e به آن اضافه نمی‌شود: مه‌دس «دست من». این امر در مورد آن دسته از ضمائر «متصل» که به e- ختم می‌شوند نیز صادق است:

me «م»، te «ت»، ame «مان»، šeme «نان»، vešune «شان». تنها در سوم شخص مفرد که ضمیر خود به e- ختم می‌شود (ve) مصوت e- اضافه می‌شود، منتها میان دو مصوت، صامت میانجی n فاصله می‌شود: ve ne «ش». در اینجا چنانکه می‌بینیم تغییر دیگری نیز رخ داده و آن تبدیل e- پایانی ve به e است.

از مثال‌های ص ۴۱ برمی‌آید که دو ضمیر me و te وقتی در نقش مسندی به کار روند، به صورت mene و tene نیز به کار می‌روند: ketâb mene «کتاب مال من، مالِ تو است».

از مثال‌هایی که در ص ۳۹ برای اسم مصغر آمده معلوم می‌شود که پسوند تصغیر در این لهجه -ak است: segak «پسر بچه، بچه گالش»، kerdak «بچه چوپان»، اما اگر کلمه به e- ختم شود پسوند تصغیر به شکل -uk به کار می‌رود: varuk «برهٔ کوچک»، vačuk «بچهٔ کوچک».

این کتاب بیش از اندازه مختصر است و از بسیاری از مطالب دستوری در آن بحث نشده است.

بعضی ملاحظات تاریخی دربارهٔ لهجهٔ مازندرانی

ویلهم گایگر در مقاله‌ای که نزدیک به ۹۰ سال پیش در بخش دوم، از جلد اول

Grundriss der iranischen Philologie

راجع به لهجه‌های کنارهٔ دریای خزر نوشته به پاره‌ای از مسائل آواشناسی تاریخی لهجهٔ مازندرانی اشاره کرده است (ص ۳۴۸-۳۵۵). ما در زیر از نکات دیگری که در مقالهٔ او مورد بحث قرار نگرفته، گفتگومی‌کنیم. بیشتر مثال‌های این بحث از *واژه‌نامهٔ*

مازندرانی استخراج شده است:

(۱) مصوت ē فارسی میانه و فارسی قدیم (یاء مجهول) در مازندرانی اساساً کوتاه شده و به e بدل شده است: teq «تیغ»، teĵ «تیز»، ĵer «زیر» > jēr, قس. azēr در پهلوی؛ se «سیب» (در آملی se (پرتوی) و در کندلوسی seh), deb «دیو»، reze «ریز، ریزه»، bel «بیل»، kame «کمی»، dez «دیزی» و نیز در پسوند -en > -ēn در کلمات kermeĵen, zeken, česen

(۲) رشته ow (در مرحله قدیمتر: aw) به u بدل شده است: kuk «کبک» > kowk, lu «لب» > šu, low > šow > suz «سبز» > sowz, sur «سرو» > *sawr > sarw > vanuše «بنفشه» > *vanowše, tur «تبر» > *tawar > xow > mahtu «مهتاب» > mahtow, mutâĵ «محتاج» > *mowtâĵ > mōtâĵ, muĵeze «معجزه» > *mowĵeze > mōĵeze, nu «نو» > now, kutar «کبوتر» > *kowtar > kawutar, kuš «کفش» > *kowš > kaš > siyu «سیاه»، شاید از *siyow, احتمالاً از پارتی siyāw و deryu «دریا» از *daryow, از daryāw از daryāb «دریاب = دریا».

در کندلوسی در بیشتر این کلمات به جای u, o به کار می‌رود: o «آب»، âsio «آسیاب»، ola «تاول» > *owla > *awla > âbela, to «تب»، xo «خواب»، siyo «سیاه». گایگر (ص ۳۵۳) کلمات šū, ōv, ō «آب»، lūča, vanūša, kūš و kūk را برای نرم شدن واج‌های لبی و تبدیل آنها به v و سپس ادغام آن با مصوت قبل از خود مثال آورده است که توجیه او خالی از مسامحه نیست.

(۳) رشته ey غالباً به i بدل شده است: mimun «مهمان» > meymun > mēmum, midun «میدان»، qisi «قیسی»، piqum «پیغام»، pidâ «پیدا»، اما کلمه xeyr به صورت xer تلفظ می‌شود که ظاهراً از xēr گرفته شده است. pedarpe «پی در پی» و ke «کی» نیز ظاهراً از pēdarpē و kē گرفته شده‌اند. کلمه rafeq شاید از *rafēq گرفته شده باشد که احتمالاً به جای rafīq به کار می‌رفته است. در کندلوسی رشته ey به کار می‌رود:

seylak (برهٔ شش ماهه، ص ۱۱۳)، feyk (بید، ص ۱۳۳)، pleym (نام گیاهی، ص ۱۴۰)، teheyn «ماهی تابه».

(۴) همزهٔ کلمات عربی افتاده است: afi «افعی»، ĵafri «جعفری» (در اینجا a بعد از f نیز افتاده). گاهی حذف همزه موجب کشش مصوت قبل از آن شده است: ĵume «جمعه» <ĵōme> *ĵowme، muĵeze «معجزه» <mōĵeze> *mowĵeze.

(۵) در تعدادی از کلمات یک صامت مکرر (مشدد) شده که علت آن روشن نیست: سگ تو له، قایم، ناترینگ، مآچه خر (ظاهراً به قیاس با مادهٔ خر یا نزه خر)، کایر «کارگر، کشاورز»، شاید از *kayr؟، کپل «کپل، کفل». شاید این تشدید منشأ القایی و عاطفی داشته باشد.

(۶) در آغاز تعدادی از کلمات که با مصوت شروع می‌شوند، صامت h افزوده شده که درحقیقت می‌توان آن را جایگزین همزهٔ آغازی این کلمات دانست. erib/herib «اریب، کج»، espenâ/hezbenâ/hesbenâ «اسفناج»، essekâ/hessekâ «استخوان»، hasenu «شنا، قس. آشنا، اشناو و sinow در فارسی مشهدی، hastel «استخر»، قس. استل، hali «آلوجه، گوجه سبز» <âlu> *ali (تبدیل u به i در مازندرانی بسیار رایج است).

(۷) در دو کلمهٔ yer «زیر» و yur «بالا» ĵ به y بدل شده است.

(۸) علت تبدیل â به u در qanu «قنات»، riku «پسر» (ریکا) و gupenu «پناهگاه گاو» روشن نیست.

واژه‌نامه یزدی*

گردآوری ایرج افشار، تنظیم و آوانویسی از

محمدرضا محمدی

تهران، کتاب‌فروشی تاریخ، ۱۳۶۹، یازده + ۲۵۲ ص.

این کتاب دربردارنده واژه‌های متداول در یزد و شهرهای اطراف آن است که فاضل خستگی‌ناپذیر ایرج افشار طی سالیان دراز از گویشوران یزد و میبد و بافق و مهریز و غیره جمع‌آوری نموده و محمدرضا محمدی فارغ‌التحصیل دوره کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) رشته زبان‌های باستانی ایران در دانشگاه تهران آنها را آوانویسی و مرتب کرده است. مقدمه ۱۹ صفحه‌ای مؤلف حاوی تاریخچه مطالعات درباره «گویش» یزدی یا بهتر بگوییم فارسی یزدی است. در این مقدمه آنچه دیگران درباره زبان مردم یزد انجام داده‌اند و راهی که مؤلف پیموده تا این واژه‌نامه فراهم آمده شرح داده شده است. متن واژه‌نامه در صفحات ۱۳ تا ۱۸۴ آمده و صفحات ۱۸۵ تا ۲۰۳ به ثبت واژه‌های آسیابانی (در خرمشاه)، واژه‌های بافندگی سنتی، بتایی، خرما (در بافق)، رنگرزی، روغن‌گیری، کشاورزی، گوسفندداری و نجاری از مجموعه‌ای که سال‌ها پیش زیر نظر مرحوم مهندس ناصح ناطق جمع‌آوری شده اختصاص یافته است. سپس ۴ صفحه واژه‌های تازه یافته ضبط شده

و سرانجام اشعاری از دکتر عبدالحسین جلالیان به گویش یزدی چاپ شده که صفحات ۲۰۹ تا ۲۳۸ را دربرگرفته و به دنبال آن واژه‌نامه این اشعار در ص ۲۵۲-۲۳۸ نقل شده است. بی‌شک این اشعار که با اعراب چاپ شده برای کسانی که بخواهند متونی از گویش یزدی را در دست داشته باشند و از روی آن به پاره‌ای از ویژگی‌های صرفی و نحوی این گونه از زبان فارسی پی ببرند بسیار مفید است. مسلم است که همان‌طوری که خود مؤلف اذعان کرده هنوز درباره فارسی یزدی کارهای فراوانی می‌توان انجام داد، اما همین مقدار که در این کتاب گردآوری شده برای زبان‌شناسان بسیار مغتنم است.

بعضی نکات کلی که با مطالعه کتاب به نظر رسیده است از این قرار است: چنانکه از کلمات زیر برمی‌آید، به نظر می‌رسد که wهای آغازی فارسی میانه در این «گویش» به b بدل شده است: بک «وزغ» <wak>؛ برز «خاک زراعتی»، ظاهراً از warz «زراعت»؛ بوز bowz «زنبور» <wabz> (قس. گوژ در مذهب الاسماء و گوج gōj در گویش سیستانی امروز و نیز صورت «بیز» در لهجه لاری)؛ بیژین «ویجین» <wizēn> از دو صورت برجین - گرجین «خرمن کوب» ظاهراً صورت دوم قرضی است. از دو شکل واله / گاله نیز احتمالاً صورت اول اصیل و صورت دوم قرضی باشد. در کتاب به جز کلمه بیژین و کلمه آکیز که در آنها «ژ» به کار رفته، در هیچ کلمه دیگری «ژ» / ʒ/ دیده نمی‌شود. کلمه «پژمرده» به شکل بیج مرده و واژه‌های تژه به معنی دندان‌ه کلید و ژد به معنی صمغ به صورت تچه و جودو judu در کتاب ضبط شده‌اند. در کلمه پَشَفته به معنی ترشح آب <پَشَخته، قس. پشنجیدن، «ف» بدل از «خ» و در خُشار به معنی فشار «خ» بدل از «ف» است.

کلمه پسر تلفظ اصلی خود را در این گویش حفظ کرده است.

مؤلف در بسیاری از موارد کلماتی را که در این گویش به کار می‌رود و در متون قدیم فارسی آمده است مشخص کرده، اما موارد دیگری را نیز می‌توان یافت که این ردیابی در مورد آنها انجام نگرفته است، از جمله در موارد زیر: آبرو کردن همان آبرود کردن است.

بن همان «پند» فرهنگ‌هاست که در قم از آن مشتق «پنتی» ساخته شده است. تک به معنی ته و بن همان است که در متون و فرهنگ‌ها به شکل «تک» ضبط شده است.

با او *bâ'u* «بازو، آرنج» همان است که در فرهنگ‌ها و متون به شکل باهو آمده است. باهو شکل دیگری از کلمه «بازو» است که از صورت **bâdu*^۱ مشتق شده است. درمونه همان است که در متون و فرهنگ‌ها به شکل درمنه ضبط شده است. خُرم به معنی «هُرم و حرارت» در فرهنگ‌ها نیز به همین شکل ضبط شده است. در برهان قاطع آمده است: «خُرم... به معنی بخار هم به نظر آمده است که از روی آب گرم و زمین‌های نمناک برمی‌خیزد.»

دَق به معنی «زمین سفت و سخت در بیابان» همان است که در فرهنگ‌ها به شکل دغ و به معنی «زمین بی علف» آمده است.

کلمه تَغَرَسَه به معنی تگرگ از *tagarz*، از **tazarg*، از *taðarg* پهلوی گرفته شده است.

در دو کلمه دوماتون (خانواده داماد) و عاروسون (خانواده عروس) ظاهراً پسوند «ان *ān*»، نسبت را می‌رساند و همان است که در بابکان (اردشیر بابکان) نیز دیده می‌شود.

زُلفی (چفت زنجیردار در) همان است که در کتب قدیم به شکل‌های زرفین، زورفین، زلفین، زولفین و غیره آمده و برخلاف نظر مرحومان قزوینی، بهار، دهخدا و معین (رک. نامه تمدن، دوه دوم، ش ۱، مهر ۱۳۳۰، ص ۱۱) که معتقد بوده‌اند موی مجعد را به زلفین تشبیه کرده‌اند، به نظر نگارنده این مطلب احتمالاً به عکس است، به این معنی که احتمالاً چفت در را به موی مجعد کنار گوش تشبیه کرده و از آن مشتق کرده‌اند. زیرا اولاً چفت در غالب لهجه‌های فارسی به شکل زلفی و زلفین با پسوندهای نسبت *-i* و *-in* به کار رفته است. (رک. نامه تمدن، ص ۱۱ و حاشیه برهان قاطع و گویش قاین از دکتر رضا زمردیان، ذیل زُلفی و پیام نوین، سال ۸، ش ۴،

۱. ستاره در مقابل صورت‌های فرضی و غیرموجود گذاشته شده است.

مقاله آلبرت خروموف که در آنجا گفته شده زلفین و زورفین در لهجه‌های تاجیکی متداول است). ثانیاً موی مجعد کنار گوش در فارسی و در لهجه‌ها غالباً به شکل زلف، بدون پسوند به کار رفته - هر چند در فارسی قدیم گاه به شکل زلفین و زلفک هم آمده است - و طبیعی است که زلفی و زلفین از زلف گرفته شده باشد نه به عکس. سابات (سقفی که بر روی کوچه‌ها می‌زدند) اصلاً عربی و املای آن سباط است. در قم سابقاً آن را «سواتی» می‌نامیدند.

سیرشیدن، همان سرشتن است.

سوموره (نوعی حیوان مانند شغال) همان موسوره است که مجازاً به معنی لاغر به کار می‌رود.

شئلیده (له و لورده) همان شهلیده و شهریده فرهنگ‌هاست.

شیوه (سرازیر) از شیب گرفته شده است.

کیج (ابریشم ناصاف) همان کژ و قز متون است.

کیجانه (پیلۀ ابریشم) در فرهنگ‌ها به شکل کژاته ضبط شده است.

گنگور (دختر پتیاره و سلیطه) همان است که در فرهنگ‌ها به شکل گنگر و به معنی بی‌حیا و شطاح ضبط شده است.

گزارش (هضم غذا) باید به صورت گزارش ضبط شود.

گیپا را در فرهنگ‌ها با کاف تازی ضبط کرده‌اند.

لک و پک (اسباب کهنه خانه و فرش و لباس و غیره) در فرهنگ‌ها نیز ضبط شده است.

لک و پک (حرف‌های درشت) نیز در فرهنگ‌ها ضبط شده است.

لوس و لیوه (لوس و نر). لیوه در فرهنگ‌ها به معنی چاپلوس و فریبنده و مزاح‌دوست آمده است، اما در شیراز به معنی احمق و سبک و در شوشتر و نیز در لری بیرانوند به معنی دیوانه به کار می‌رود.

ملولک (آب نیم‌گرم، ولرم). در قم ملول به این معنی به کار می‌رود.

مور mowr (علف مرغ) مقلوب marw (مرو = مرغ) است.

نَمِلَه (نمی‌گذارد) از مصدر ملیدن نیست و اساساً چنین فعلی وجود ندارد. این صیغه از فعل هِشتن و مخفف (نمی‌هلد) است. صیغه دیگر آن «نَمِلَم» نمی‌گذارم (در ص ۲۵۱) و صیغه دیگر «دَرشتی» (بیرون گذاشتی = دَرهشتی) در ص ۲۴۵ و باز صیغه دیگری از آن به شکل «بَلَن» (بگذارند) در ص ۲۴۰ آمده است.

بارپاز (ص ۱۹۸). جزء دوم آن از پاختن (پاک کردن) و احتمالاً هم‌ریشه پاتنی (طبعی که با آن غله پاک کنند) است (رک. مجله دانشکده ادبیات [تهران]، سال دوم، ش ۴ (تیر ۱۳۳۴)، ص ۱۰۳-۱۰۴).

سِغِشت (شن و ماسه). جزء اول این کلمه از sag (= سنگ) پهلوی گرفته شده که در سِجِیل (سگ + گل) هم دیده می‌شود. صورت seg در لهجه‌های تاتی زنده است. سَگسر (= سنگ‌سر) که به رأس‌الکلب معنی کرده‌اند نیز از این کلمه گرفته شده است. چند نکته زیر نیز برای چاپ‌های احتمالی آینده یادآوری می‌گردد:

بعضی ترکیبات به شکل اسم ضبط اما به صورت مصدر تعریف شده‌اند. مثلاً «آب تُلُک» به «آب لمبو کردن» معنی شده در حالی که باید به صورت «آب تُلُک کردن» ضبط می‌شد. همین‌طور است «آب سربینی» که به «کسی را داخل آدم ندانستن» معنی شده است. همچنان که صفت «آب‌کرده» به «خیساندن میوه‌های خشک...» تعریف شده است.

بعضی لغات جمع‌آوری شده در فارسی تهرانی نیز متداول است و باید از ضبط آنها خودداری می‌شد، مانند بِلَه‌برون، بالا آوردن، بالاپوش، بالاخونه، بالشت‌مار، بدپله، بندانداز، بندکشی، پادری، پشمک و غیره.

نام بسیاری از گیاهان در کتاب آمده، اما برای آنها شرحی که به مشخص کردن آنها منجر شود، داده نشده است، مانند اِشم، اَکوت، اُشتُک، اِشک، بیدین و غیره. مشخص شدن معادل این نام‌ها در فارسی رسمی یا متون گیاهی قدیم از نظر لهجه‌شناسی اهمیت فراوان دارد.

واژه‌نامه همدانی*

تألیف هادی گروسین

همدان، انتشارات معلم، ۱۳۷۰، بیست و یک + ۱۸۶ ص.

این کتاب دارای یک مقدمه از پرویز اذکایی در ۶ صفحه، یک مقدمه از مؤلف با عنوان «برخی ویژگی‌های دستوری گویش همدانی»، در ۹ صفحه، یک واژه‌نامه در ۱۲۲ صفحه، گزیده‌ای از امثال و اصطلاحات در ۴۴ صفحه (ص ۱۶۶-۱۲۳) و بحثی در داستان‌های امثال در ۲۰ صفحه (ص ۱۸۶-۱۶۷) است. مقدمه مؤلف شامل عناوین زیر است:

(۱) «قلب و ابدال» (شامل بعضی تبدیلات آوایی در فارسی همدانی)؛

(۲) «اتباع و تکرار» در باب ترکیبات اتباعی در فارسی همدانی؛

(۳) صرف انواع ضمائر در حالت‌های مختلف؛

(۴) صرف افعال.

مؤلف جزء ویژگی‌های آوایی همدانی این مطلب را ذکر می‌کند که «برخی

* مجله زبان‌شناسی، سال هشتم، شماره اول و دوم، ۱۳۷۰.

۱. دوست دانشمند مهندس حسین معصومی همدانی قسمت عمده این مقاله را قبل از چاپ خواندند و بعضی واژه‌ها را که ناشی از ضبط نادرست آنها در واژه‌نامه بود تصحیح کردند. بعضی اطلاعات دیگر نیز مربوط به لغات همدانی از ایشان گرفته شده و (معصومی) در حاشیه، اشاره به اسم ایشان است.

اسم‌های عام و نیز گاهی خاص که بیشتر دو یا سه حرفی‌اند، خواه حرکات حروف آنها در اصل کسره باشد یا فتحه - مضموم الاول‌ها مستثنا هستند - در حالتی که مضاف واقع شوند حروف آنها مکسور می‌شود. به‌ویژه حروف اول، مانند پدر، سر، مشهد - که در حالت اضافه مثلاً به «من» و «تو» چنین می‌شود: «پدرمه»، «سرتو» و «مشد».

مطلبی که به شکل فوق عنوان‌شده با تعبیرات زبان‌شناسانه چنین بیان می‌شود که کلماتی که از یک هجای بسته (= هجای مختوم به صامت) تشکیل می‌شوند و قبل از صامت پایانی آنها مصوت a قرار دارد در صورت اضافه‌شدن به تکواژ یا کلمه‌ای که با مصوت شروع می‌شود، این هجای بسته به هجای باز تغییر پیدامی‌کند و فتحه که مصوت بازی است به کسره که مصوت بسته‌تری است تبدیل می‌شود، مانند «سر» که می‌شود «سِر» (به جای سِر)، پدر ← پِدر، دم‌دم ← دم‌دَمی، دَس (دست) ← دِسی و غیره. این قاعده در اکثر کلمات همدانی‌ای که در فارسی نوشتاری و گفتاری تهران دارای هجای باز مختوم به a هستند نیز صادق است، مانند تمام ← تِمَام، دَمَغ ← دِمَغ، دِگَنک ← دِگَنک، تَشَر ← تِشَر و غیره. البته در کتاب بعضی کلمات نیز دیده می‌شود که از این قاعده پیروی نمی‌کنند، مانند تَک و توک، تَقِه (ترقه)، حَقِّقَه، چَک‌چَکی و غیره که احتمالاً تلفظ آنها تحت تأثیر تلفظ فارسی تهرانی قرار گرفته است. در مواردی که در نتیجه حذف همزه از هجای دوم، هجای اول به هجای باز بدل‌شده نیز a به حالت خود باقی مانده است، مانند نشه (نشئه)، دوا (دعوا)، سَمَک (شمعک).

مؤلف کلماتی را که مصوت هجای باز آنها ضمه یا o است از این قاعده مستثنی کرده است. با این همه در این موارد یک استثنا وجود دارد که در آنجا نیز این تبدیل صورت می‌گیرد و آن واوهای عطفی است که به شکل o تلفظ می‌شوند. در تعدادی از ترکیبات اتباعی کتاب واو عطف یا o با علامت کسره یعنی مصوت e نشان داده شده است، مانند پِت‌پِس (زشت و کثیف)، پِت‌پِن (پت و پهن)، دَرزِ‌دَوَال (شکاف)، دِس‌دَسَمال (تحفه)، دِم‌دود (دم و دود)، دِم‌رو (قیافه)، کِرچ‌کِبود (کبودی،

ورم)، ورزولا (مالش) و غیره. البته بعضی استثنائات دیگر نظیر موارک (مبارک) نیز وجود دارد.

بعضی از تبدیلاتی که مؤلف در مبحث «قلب و ابدال» آورده خاص فارسی همدانی نیست و بعضی دیگر دلایل تاریخی دارد. بقیه نکات را با نکات بسیار دیگری که از بررسی واژه‌های کتاب به دست آمده و در مقدمه از آنها گفتگو نشده به صورت زیر دسته‌بندی می‌کنیم:

(۱) رشته واج mb به mm بدل شده است؛ آب لُمه (آب لنبو)، تُمّان (تنبان)، تَمَل (تنبل)، جُمَیدن (جنبیدن)، دُمَک (دنبک)، رُمَیدن (رنبیدن، خراب شدن). زَمور (زنبور)، سوراخ سَمّه (سوراخ سنبه)، قَلَمّه (قلنبه)، قُمَل، قُمَلی (قنبلی)، لَمّه (لنبر). توجه شود که آنچه در خط با حرف «ن» نشان داده می‌شود در تلفظ «م» m است. در کلمات زیر یکی از دو m حذف شده است: تاماکو (تنباکو)، خاماجی (خانباجی، خانم باجی)، شَمّه (سنبه). کلمات دُمیلان (دنبلان)، پَمّه (پنبه) و دُمّه (دنبه) که در کتاب بدون تشدید ضبط شده‌اند با تشدید تلفظ می‌شوند، چنانکه در این شعر:

آتیش به دُمّه افتاد سگ به شکمّه افتاد

تبدیل mb به mm و خلاصه‌شدن آن در بعضی گویش‌های مرکزی و لری نیز دیده می‌شود.

(۲) رشته واج st به s خلاصه شده است: آسَر (آستر)، آسَخوانگ osxāng (استخوان)، یوسان (تابستان)، دِسی (دستی، عمدی)، کارسان (کارستان، غوغا، هنگامه)، نیسم (نیستم). کلمات اوسا (استاد)، بوسان (بوستان)، دوسی (دوستی) و مسی (مستی) که در کتاب بی تشدید ضبط شده‌اند با تشدید به کار می‌روند. این ویژگی‌ها در بعضی گونه‌های گویش لری و لهجه شوشتری نیز دیده می‌شود.

(۳) رشته واج zd تنها در دو کلمه doz (دزد) و nezik (نزدیک) به z خلاصه شده است.

(۴) رشته واج ow (از ab یا âb نوشتاری) به ew بدل شده است: آسیو (آسیاب)،

اوس (آبستن، از ows، از owest، از آبست)، بوجار، ناتو، توان (تاوان)، اوروت (آبرود)، شیو (شب)، ایلو (آلو).

(۵) صامت t بعد از صامت‌های سایشی بیواک f، s، x و گاهی s به d بدل شده است: بَخْد (بخت)، اِفْدادن (افتادن)، رَفْدن (رفتن)، رِخْدن (ریختن)، گُفْدن (گفتن)، سِفْد (سفت)، مِشْد (پشت)، خِشْد (خشت)، اشْگسْدن (شکستن)، پِرشْد (پرش، پرشت)، نِمایشْد (نمایش، نمایشت).

(۶) صامت b بعد از مصوت به v بدل شده است: اِشتوا (اشتباه)، بَوْر (بیر)، بَوْنْدَم (ببندم)، بِی‌وی (بی‌بی)، بِیوین (ببین)، خَوْر (خبر)، خوناوه (خونابه)، گِریوان (گریبان)، لولا (لبلاب، پیچک)، موارک (مُبارک)، مِوال (مَبال)، مِی‌وِرازه (می‌برازد)، واوا (وبا)، نِوات (نبات).

این ویژگی در بسیاری از لهجه‌های ایرانی هست، از جمله در لری و بسیاری از لهجه‌های مرکزی.

(۷) مصوت u در کلمات زیر به i بدل شده است: پِمیدن (اندازه گرفتن، پیمانه کردن، از پیمودن)، مارمیلیک (مارمورک)، پِیس مولوک (پوس مولوک، پژمرده). کلمه «دوگوله» (دیگ کوچک، از دیگ + اوله) که در آن i به u بدل شده ظاهراً به قیاس با قوزوله و نظایر آن به این شکل تغییر یافته است.

(۸) در کلمات زیر یک صامت به صورت مکرر (مشدد) به کار رفته است، در حالی که شکل تهرانی آنها بدون تشدید است: چَپْ، چَپْه، چَپانْدن، سِیرْ (به خواب رفتن عضوی از بدن)، شَرِخَر (شَرخَر)، شَلْ، شَلْ وِل (در اصل شَلْ و ول)، فِیسو (کسی که زیاد فیس می‌کند)، قُلائی (راحت، قُمی: قُلا)، قَلاَغ (کلاغ، قلاغ)، مِجْه (مژه)، نِزْا (نازا)، نَمو (نم‌دار)، هِئْس خِئْس (نفس نفس زدن، هِئْس هِئْس). قِریجی^۱ (کولی، آذربایجانی: قَره‌چی).

(۹) همزه در کلمات عربی حذف شده است. در بعضی موارد حذف بدون آنکه هیچ اثری باقی‌بگذارد انجام گرفته، اما در مواردی دیگر حذف موجب کشش

۱. صحیح بدون تشدید است (معصومی).

مصوت قبل و یا تکرار صامت قبل از همزه شده است. در پاره‌ای از موارد نیز همزه به صامت دیگری بدل شده است:

الف. حذف بدون باقی گذاشتن اثر: دَوا (دعوا)، شَمَک (شمعک)، نَشه (نشئه)، نَل (نعل)، جوه (جعبه)، دَفه (دفعه).

ب. حذف با کشش مصوت قبلی: طام (طعم).

پ. حذف با تکرار صامت: جُمّه (جمعه).

ت. تبدیل همزه به «ق»: جوق (جوع، گرسنگی)؛ تبدیل به «و» (۷): نشوه (نشئه)؛ البته اصل عربی این کلمه نیز نشوه است اما به نظر نمی‌رسد که نشوه همدانی از صورت عربی آن گرفته شده باشد).^۱ (مقایسه شود با جزو = جزء؛ نشو و نما = نشأ و نما؛ بدو = بدء و غیره در فارسی). کلمه «فعله» ظاهراً از فارسی تهرانی وارد همدانی شده است.

(۱۰) «ض» در دو کلمه زیر به «د» بدل شده است: خِدر (خضر)، غافل قِدا (ناغافل)؛ ظاهراً مأخوذ از غافل قضا).

(۱۱) در کلمات زیر قلب انجام گرفته است: بَفر (برف)، سُخر (سرخ)، چَخر (چرخ)، مُغر (مرغ). تلفظ سه کلمه اوّل منطبق بر اصل پهلوی این کلمات است و ممکن است این تصوّر را پیش آورد که این تلفظ‌ها دنباله تلفظ پهلوی این کلمات است اما تلفظ «مُغر» نشان می‌دهد که این تصور نادرست است، زیرا صورت پهلوی «مرغ»، «مُرو» murv است. بنابراین باید پذیرفت که قلب در چهار کلمه فوق در دوره اسلامی (دوره فارسی نو) انجام گرفته است. چنانکه دیده می‌شود در همه این کلمات صامت اول از دو صامت متوالی، صامت تکریری r است. در کلمات کربیت (کبریت)، قِریاق (قبراق)، مرفش (مفرش) و در کلمه «عرص» (عصر) نیز قلب صورت گرفته است. در این کلمات صامت دوم صامت تکریری است. در سه کلمه حِمَلَت (حمله) و عَسک (عکس) و اِیفتیله (> فیتيله) نیز قلب دیده می‌شود.

(۱۲) در دو کلمه زیر ناهمگون‌شدگی پیش آمده و nn به nd بدل شده است:

۱. نشوه در همدان متداول نیست (معصومی).

قنّادات (قنّاد)، مِظَنده (مِظَنه) (مقایسه شود با «سند» (سنّ) و سَجَلد (سَجَل) در فارسی عامیانه).

(۱۳) در دو کلمه آگینه (آینه) و مَدگون^۱ (مدیون) تصحیح افراطی صورت گرفته است، به این معنی که به قیاس با کلماتی مانند «دیبه» diye (دیگه، دیگر) که y در آنها بدل از g است، y در این کلمات نیز به تصور اینکه بدل از g است به g بدل شده است.

(۱۴) ē و o (یاء و واو مجهول) فارسی قدیم و میانه در بعضی کلمات به ترتیب به e و o بدل شده است. الف - ē > e: رِخت > rēxt، رِخْدَن > ریختن، رِسمان > رِسمان rēsmān، رِشخند (رِشْقند) > رِشخند rēšxand، رِغ > ریغ rēy (از فعل ریختن). ب - o > o: دِختن > دوختن dōxtan، سُختن > سوختن sōxtan، کُفتن > کوفتن kōftan، غُزه (غوزه).

(۱۵) تلفظ «ژ» فقط در کلمات زیر دیده می‌شود: آژ (آج. این صورت نیز به کار می‌رود)، بژ (بژ، کلمه فرانسوی، بج نیز به کار می‌رود)، لژ (سُر، لغزنده، لیز، لیج نیز به کار می‌رود)، وژه (وجب، وِجه نیز به کار می‌رود)، میژری (مجری. این صورت نیز متداول است)، کژ (کج. این شکل نیز متداول است).

چنانکه دیده می‌شود «ژ» در کلیه این کلمات بعد از مصوت آمده و به صورت آزاد به جای «ج» به کار می‌رود.

(۱۶) خوشه‌های صامت آغازی ایرانی میانه که نخستین صامت آنها s یا š بوده است در همدانی در چند مورد با e آغازین به کار می‌روند: اسپردن (سپردن)، اساندن (ستاندن)، اشگافدن (شکافتن)، اشگسدن (شکستن). اشگمه (شکنبه) (در پهلوی نیز āškamb بوده است).

(۱۷) در دو کلمه زیر صامت‌های روان r و l به d بدل شده است: مشدغه^۲ > مشربه، مِثِل > مثیل.

۱. مدگوم نیز متداول است (معصومی).

۲. صحیح مشرفه است (معصومی).

۱۸) صامت h پس از مصوت و قبل از صامت در کلمات زیر حذف شده است:
 سال تویل (سال تحویل)، گنه (کهنه)، زراب (زهراب = سُهراب)، پَتِ پِن (پَت و پَهِن)،
 گواره (گهواره)؛ اما: مَهِتو (مَهتاب) و مَهتاوی و مَهتابی (مَهتابی، ایوان). در کلمه ذین
 zeyn (ذهن) h به y بدل شده است و احتمالاً مصوت e قبل از آن در این تبدیل
 مؤثر بوده است.

۱۹) در کلمه توئم to-n-am (توهم) صامت n ظاهراً از مِیم (من هم) و اوئم (اون
 هم، او هم) گرفته شده است. اما در اُنجانِه (آنجا)، اینجانِه (اینجا) و کوجانِه (کجا؟)
 منشأ هجای ne معلوم نیست. شاید e- در پایان این کلمات همان پسوندی باشد که
 در پسرِه و دخترِه به کار می‌رود، زیرا در فارسی قمی «کجا» گاهی در تداول
 عوام به شکل «کجاهه» استعمال می‌شود. در این صورت n صامت میانجی خواهد بود.
 یک صامت میانجی r نیز در اینارم (اینها هم) در جمله‌هایی مانند: اینارم آمدن
 (اینها هم آمدند) دیده می‌شود که در کتاب به آن اشاره نشده است. r در اینجا مسلماً
 از شکل مفعولی این اسم‌ها (اینارم دیدم = اینها را هم دیدم) گرفته شده است.

در کلمات واٹم، واٹیت... (با من، با تو...) و بِٹم، بِٹیت... (به من، به تو...) صامت
 میانجی «ش» به کار رفته است که باز منشأ آن برای نگارنده روشن نیست.

۲۰) رشته واج‌های ân و âm، برعکس فارسی گفتاری، مشمول تبدیل به un و
 um نشده و به همین شکل باقی مانده‌اند. کلمات بان (بام) پُشِدِ بان، تِوان (تاوان)،
 تِوسان (تابستان)، تِیان (دیگ)، پالان، پلکان، آسمان، انگشتوانِه (انگشتانه) بانگ و
 پسوندهای -لان و -مان و تمام فعل‌های مختوم به -اندن مثال‌های این مدعا
 هستند. تنها کلمات پُنَزَه (پانزده)، پندومیدن pandomidan (آماس کردن، از پندام که
 در متون فارسی به کار رفته) و وُئِن (نان) در کتاب با همین املا ضبط شده‌اند. کلمه
 حموم نیز با u تلفظ می‌شود که در کتاب نیامده است.

در قسمت صرف فعل در فارسی همدانی چیز خاصی مشاهده نمی‌شود. از
 آنچه در مقدمه کتاب ذکر شده تنها دو نکته زیر قابل نقل است:

۱) ضمیر اول شخص مفرد متصل مفعولی و ملکی به جای -am، -om تلفظ

می‌شود: گُفْدُم (به من گفت)^۱، کَتَابِم (کتابم).

۲) شناسه‌های سه شخص جمع (حالت نهادی) چنین است: وایسادیمان (ایستادیم)، وایسادینان (ایستادید)، وایسادن (ایستادند).

اما مطلب مهم دیگری از یک کلمه مذکور در واژه‌نامه به دست می‌آید که ما را به وجود یک ساخت دستوری در لهجه قدیم همدان راهنمون می‌شود. این کلمه فعل امر «اِپا» است که به «پا، نگاه کن، بایست، تأمل کن» معنی شده است. این صیغه بی‌شک از فعل «پاییدن» به همین معانی و پیشوند فعلی -e ساخته شده است. این پیشوند در اکثر لهجه‌های مرکزی و لهجه‌های بختیاری و لهجه‌های فارس و بندرعباس باقی مانده و به شکل‌های -e، -ed و جز آن تلفظ می‌شود و تقریباً معادل «می» در فارسی است. از قضا در نمونه‌هایی از شکل قدیم اشعار باباطاهر که مرحوم استاد مجتبی مینوی از ترکیه به دست آورد و در شماره ۲ از سال چهارم مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۳۳۵، به چاپ رسانید این پیشوند به شکل «آد» به کار رفته است: ادخورد (ظاهراً = می خورد)، ادسات (ظاهراً = می ساخت)، آدآفری (ظاهراً = می آفرید). (برای توضیح بیشتر در مورد این پیشوند رک. مجله زبان‌شناسی، سال ۴، ش ۱-۲، ۱۳۶۶، ص ۱۶۳).

این پیشوند احتمالاً در ترکیب نلِ اِشْگِنِه (سربالایی سخت که نعل در آنجا می‌شکند) نیز دیده می‌شود. این ترکیب به صورت تحت‌اللفظ یعنی «نعل می‌شکند». هر چند فعل شکستن در همدان به شکل «اِشْگِسن» به کار می‌رود، اما اگر «اِ» در «اِشْگنه» را همان مصوت آغازی این فعل بدانیم، در این صورت معنی این ترکیب «نعل شکند» خواهد بود که چندان موجه نیست. اگر این ترکیب با ساخت امروزی فارسی همدانی ساخته می‌شد به شکل «نل می‌شکنه» به کار می‌رفت. البته برای ترکیب تعبیر دیگری نیز ممکن است در نظر گرفته شود و آن این است که «نل اشگن» صفت فاعلی مرخم فرض شود و «یه» پسوند، و کل ترکیب به معنی

۱. این فعل در همدان متداول نیست، اما خوردُم و دیدُم (مرا خورد و دید) رایج است (معصومی).

نعل شکن یا جایی که نعل را می شکند گرفته شود.

در ساختمان کلمات همدانی چند پسوند زیر قابل توجه است:

(۱) پسوند تصغیر -ule، -ole، -ile، -le: قوزوله (کوزه کوچک)، بَسوله (بستوی کوچک) (ظرف گلی و غیرگلی کوتاه دهانه گشاد برای ترشی و مربا)، مازوله (چیز کوچک به اندازه مازو، همچون تخم مرغ و جز آن)، دوگوله (دیگ کوچک)، تُنگله (تنگ کوچک آب)، تِشله (تيله، گوی کوچکی که کودکان با آن بازی می کنند. معنی «تش» برای نگارنده روشن نیست)، تیکله (تگه)، جیغله (جِغله، جِغلی، کوچک اندام)، جیزله (باقی مانده دبه ای که ذوب و برشته شده باشد. چشته تهرانی و جزء قمی)، اینجیله (قسمتی کمی از چیزی، از انچه، از فعل «انجیدن» به معنی ریزریز کردن + -ile). شاید کلمات تیغ زله (شخص موفقی که خار چشم دیگران است)، چیریشله / سیریشله (گیاه انگل تاک و کسی که به مال دنیا می چسبد، ممسک) و کدوله (استخوان جمجمه، سر، مشتق از کدو که گاهی در فارسی به تحقیر به معنی جمجمه به کار می رود) نیز با این پسوند ساخته شده باشند.

در کلمات تُفله (تف) و تُکله (نوک، قلّه) از پسوند -ele معنی تصغیر بر نمی آید. کلمه «جیله» در ترب جیله (تربچه) و «جیله» در خوروس جیله، که در کتاب نیامده معلوم نیست چیست.

(۲) پسوند مکان «-لان» در سه کلمه سایه لان (جای سایه)، سبزه لان (سبزه زار) و میزه لان (جای خشک کردن انگور، میز = meyz = مویز) دیده می شود.

(۳) پسوند اسم مصدر «-مان» یا «-مان» در چهار کلمه بستِمان (دل درد بعد از پرخوری)، ریدِمان (نغوط)، چایمان (لرز کردن از سرما) و گپمان (خوابیدن، از کپیدن) دیده می شود. لالمانه (سکوت و خاموشی) نیز از لال + -مان + ه ساخته شده است. این کلمه در تهران «لالمونی» تلفظ می شود. خازمینی (خواستگاری) نیز احتمالاً از «خواستمانی» گرفته شده است.

(۴) پسوند «ی» اسم مصدر = -i در دو مورد زیر به صورت -egi به کار رفته است: بلندی (بلندی) و لیژگی (سراشیبی). کلمه اخیر در کتاب به شکل لیجگی نیز آمده و

در آنجا در کنار لیج به معنی سراسیب صورت «لیجه» نیز ضبط شده است.

(۵) پسوند قیدساز -akāni-، معادل aki- تهرانی، در دو کلمه آراسْکانی (در کتاب: آراسْ کانی) (از راستی، راسْ راسْکی)، دروغْکانی (در کتاب: دروغْ کانی) و آدروغْکانی (دروغْکی، به دروغ) آمده که باید به آنها کلمه سِرْپاْکانی (به صورت سرپایی) را نیز افزود.

(۶) مصوت -ā- به عنوان عنصر ترکیب ساز که میان دو کلمه یکسان قرار می‌گیرد، در کلمات زیر دیده می‌شود: پُرْاَپر، جَلْاَجَل (تند، زود، جلد اِجلد)، جورا جور، چاپا چاپ (بچاپ بچاپ)، خاما خام، زودا زود، کپا کپ (کاملاً بسته و پوشیده)، گُرْا گُر و گِرْا گِر (پشت سرهم)، گرما گرم، لبالب و احتمالاً در گُرْا کُر (فراوانی خورد و خوراک، مالا مال).

(۷) در واژه‌نامه دو ترکیب شویرار (برادر شوهر) و شوخوار (خواهر شوهر) به کاررفته که احتمالاً بازمانده از لهجه قدیم همدان است، زیرا کلمه متداول برای شوهر در فارسی همدانی امروز طبق ضبط کتاب شوآر (= šuar) است و «شو» باید صورت قدیمتر این کلمه باشد که فقط در این ترکیبات باقی مانده است. اگر این حدس درست باشد تعداد این ترکیبات که با قلب مضاف و مضاف‌الیه و حذف کسره ساخته شده‌اند در لهجه قدیم همدان بیشتر از این تعداد بوده است.

از ویژگی‌های جالب فارسی همدانی داشتن تعداد نسبتاً زیادی فعل است که در فارسی نوشتاری و فارسی تهرانی به کار نمی‌روند. بیشتر این افعال با پسوند -ān ساخته شده‌اند که فعل‌های متعدی می‌سازد، اما بعضی فعل‌های لازم مانند جیکاندن (جوانه زدن و به کنایه، به حد بلوغ رسیدن)، زِرْاندن (زِر زدن، یاوه گفتن)، شَلْاندن (شلیدن، شل زدن) و غیره نیز با آن ساخته شده است. این افعال را به جهت اهمیتی که برای تاریخ تحول زبان فارسی و گونه‌ها و گویش‌های آن دارد در اینجا فهرست می‌کنیم (در این فهرست افعالی را که تلفظ همدانی آنها با فارسی تفاوت دارد نیز ذکر می‌کنیم):

اِشانْدن (پرتاب کردن؛ امر آن: اِشان)، پِشْکاندن (پاشیدن قطرات آب)، پِرتیدن

(پاره‌شدن، گسیختن)، پِلَمَاندن (آلوده به چیزی و کنایه از کتک‌زدن)، پَنَدَمیدن (باد کردن چشم یا جایی از بدن بر اثر ضربه)، پوکاندن (به‌بندکشیدن دانه‌های تسبیح)، تاراندن (متفرق کردن، گریزانیدن، تاراندن)، تَریدن (پاره شدن، نیز کنایه از تغوط کردن، تر زدن)، تَقَّاندن (پر کردن، به زور چیزی را در جایی جای دادن و کنایه از زیاد خوردن)، تَقِّیدن (شکل لازم تَقَّاندن)، تَلَّاندن (له کردن، مالش دادن)، تَلَقِّیدن (کنایه از آبهستن شدن)، تَلِّیدن (افتان و خیزان راه‌رفتن بچه و تولد حیوانات)، تَمِّیدن (فرورفتن قسمتی از چیزی)، تَجِّیدن (له شدن چیزی زیر فشار)، تویدن (سقط شدن حیوانات؛ به تحقیر در مورد انسان نیز به کار می‌رود)، تولاندن (= تَقَّاندن)، تولکیدن (= پلکیدن)، توچیدن (گرفتارشدن، سردرگم‌شدن)، تیکاندن (برپا کردن، کشیدن، مثلاً نقشه (به معنی مجازی) و فرو کردن، مثلاً چوب در زمین)، تیکیدن (نقشه کشیدن، راه‌حل پیدا کردن)، جِزاندن (سوزاندن و به کنایه: اذیت کردن، کتک و ضرر زدن)، جِزیدن (جز زدن، سوختن، ناله کردن، سوختن بدن در تماس با آتش، رشد نکردن و کوچک ماندن)، جوکیدن (جیکاندن)، جیکاندن (جوانه زدن و به کنایه: به حد بلوغ رسیدن)، جرباندن (جرب‌تر کردن، زیادتر کردن، کفه ترازو را سنگین‌تر کردن)، چلخاندن (چرخاندن)، چَقَّاندن (فرو کردن چیزی در جایی)، چَقِّیدن (فرو رفتن و گیر کردن)، چَلِّیدن (خواستار داشتن: نازش می‌چله)، چولَّاندن (چالَّاندن)، چولسیدن (خشک‌شدن پوست بدن و میوه، پلاسیدن)، رُمِّیدن (خراب‌شدن و روی هم‌ریختن، رنبیدن)، روتاندن (کندن برگ‌های شاخه درخت با یک حرکت دست از سر تا ته شاخه)، زَرَّاندن (زر زدن، یاوه گفتن، بوق زدن بیخود، داد و فریاد کردن بی‌جهت)، زَلَّاندن و زُلَّاندن (خیره نگریستن، زل زدن)، سُختاندن (سوزاندن)، شِزَّاندن (پاره کردن، جر دادن)، شِزِّیدن (پاره‌شدن)، شِلَّاندن (غلطاندن هر چیز مدور کوچک)، شَلَّاندن (شلیدن، شل زدن)، شواندن *šuāndan* (به هم زدن چیزی؛ در فارسی کرمانشاهی: شیواندن)، غزیدن (لیز خوردن)، قِرَّاندن (براندن، قطع کردن)، قِرتیدن (بریدن)، قورجاندن (فشار دادن با زور، در بغل گرفتن با فشار)، کامیدن (سازش کردن، صبوری نشان دادن)، کِپَّاندن (روی چیزی را پوشاندن)، کِپِّیدن

(خوابیدن)، *گیراندن* (خراش دادن)، *کیریدن* (خراش برداشتن)، *کیلاشیدن* (خراش دادن، کندن چیزی از ظرف، مانند ته دیگ)، *گیراندن* (تاب دادن، چرخاندن = *گردادن*)، *گیلاندن* (غلطانیدن)، *گلیدن* (غلطیدن)، *گیراندن* (پرتاب کردن، بیرون انداختن)، *لِشتن* (لیسیدن)، *لِفتاندن* (گرداندن چیزی در ظرف توخالی، مانند آب در ظرف)، *لِفتیدن* (لقلق کردن)، *لواندان* (نالیدن، شیون کردن)، *لوفاندن* (کنایه از خوردن با ولع و شوق)، *مانستن* (شباهت داشتن، مانند بودن)، *نَمیدن* (خمیدن و فرود آمدن چیزی به سبب سنگینی، مانند شاخه درخت میوه یا سقف)، *وخیزادن* و *وخزادن* (بلندشدن، برخاستن؛ ماضی استمراری آن: *وخمیزاد*؛ منفی آن: *وخنیمیزاد*)، *ولایدن* (لگدمال کردن، زیرپا گذاشتن و کوبیدن)، *هشتن* (هشتن، گذاشتن؛ دو شکل ماضی «می‌یشتی» (می‌گذاشتی) و مضارع «می‌یلم» (می‌گذارم) از آن نیز در کتاب آمده است، از این فعل فقط در مواقعی که یک پیشوند فعلی مختوم به مصوت *i* قبل از آن آمده صامت *h* حذف می‌شود. در ماضی مطلق که چیزی قبل از آن نیامده صورت آن «هشت» است).

علاوه بر اینها چند صفت فاعلی و فعل امر نیز در واژه‌نامه ضبط شده که غالباً مصدر آنها نیامده است. این صیغه‌ها اگر نه همه، لااقل بعضی به احتمال قوی بازمانده افعال کاملی هستند که زمانی در همدان به کار می‌رفته‌اند. این کلمات عبارت‌اند از: *بیویز* (بییز، غربال‌کن، الک‌کن، از بیختن)، *بیاجین* (فروکن. در کتاب مصدر آجیدن نیز به معنی سوزن‌زدن، فرو کردن، شیار کردن ضبط شده و علاوه بر آن صورت‌های آجیده (نوعی تخت گیوه) و آجین هم نقل شده‌اند)، *پشامیده* و *پشومیده* (*pašomide*) (آماس کرده؛ پشام نیز به معنی آماس در کتاب ضبط شده است)، *پُلغیده* (برجسته، بیرون‌زده، مانند چشم)، *پوکیده* (پربار، زیاد، پر)، *غُرْزیده* (ژولیده)، *قورجیده* (پلاسیده، مانند میوه، پیر و فرتوت، در مورد انسان)، *نِنجِسته* (نبریده، خردنکرده، مانند علف؛ مسلماً از فعل *نِنجستن* به معنی ریزریز کردن که به صورت *انجیدن* در فرهنگ‌ها ضبط شده و با *قنجه قنجه* (ریزریز کرده. قس. قمی: *انجه‌انجه*) در فارسی همدانی مرتبط است)، *هوقیده* (بادکرده).

دقت در افعال مذکور نشان می‌دهد که تعدادی از آنها از اصل قدیمی ناشی شده‌اند، مانند افعال پندمیدن (از پندام به معنی آماس که در *الابنیه*، ص ۳۰۹ به کار رفته)، *اِشانَدَن* (احتمالاً از ریشه پارتی *wyš'n* (= *wišān*) به معنی تکان دادن، انداختن)، *تَمِیدَن* (از ریشه ایرانی باستانی *nam* (بارتولومه ۱۰۷۰-۱۰۶۹) به معنی خم شدن). بعضی دیگر همان افعال فارسی قدیم‌اند، مانند *مانستن*، *لِشتَن* (لیسیدن)، *تَنجیدن* (تَنجیدن = درهم فشردن. *برهان*) یا صورت تغییر یافته آنها هستند همچون *کلاشیدن* (خراشیدن)، *گِرَازندن* (گرداندن)، *گِلَازندن* (غلطاندن).

بعضی دیگر افعالی هستند که متعلق به فارسی همدانی‌اند و غالباً از اسم صوت‌ها یا کلمات دیگر ساخته شده‌اند. بیشتر این افعال به احتمال قوی در دوره اسلامی (دوره فارسی نو) ساخته شده‌اند و به دوره میانه ارتباطی ندارند، مانند *زَرَزندن* (زر زدن)، *شِرَزندن* (پاره کردن)، *جِرَزندن* (سوزاندن)، *قِرَتیدن* (بریدن)، از *قرتماخ* (ترکی)، *لَقیدن* (از *لِق*، لغ)، *لوفاندن* (خوردن با ولع، قس. *لُف* خوردن در فارسی تهرانی)، *شَلَازندن* (شلیدن، از *شَل*، از *اشل* عربی)، *زَلَازندن* (از *زُل*)، *چِرَباندن* (از *چرب*)، *لِواندن* (از *لاوه*، *لا به*)، *روتاندن* (کندن برگ‌های شاخه درخت، از *روت* = *لخت*، قس. *لوت* = *لخت* در همدانی و قس. *قاپ روت* = *مفلَس* در همدانی و قس. *آبرودکردن* (مرغ) در تهرانی و قمی و *rūdan* در پهلوی به معنی کندن پر و پشم حیوانات)، *پَشکاندن* (پاشیدن آب از پشکه همدانی = *قطره آب*)، *سُخَازندن* (از بن ماضی فعل سوختن، در حالی که باید از بن مضارع و *-ān* ساخته می‌شد. فقط ماضی آن صرف می‌شود. مضارع آن: می‌سوزاند)، و *خِیزادن* (برخاستن، از پیشوند فعلی و بن مضارع. *وخیز* = *برخیز*، در حالی که باید از بن ماضی ساخته می‌شد. صورت *وخمیزاد* و *وخنیمیزاد* به وضوح نشان می‌دهد که این فعل کاملاً منشاء عامیانه دارد، زیرا صامت «خ» که به بن فعل تعلق دارد وابسته به پیشوند فعلی تلقی شده است. مقایسه شود با صورت «وای میسه» = می‌ایستد و «وای نیمسه» = نمی‌ایستد در تهرانی که «ی» از بن فعل به پیشوند منتقل شده است). چنین به نظر می‌رسد که پسوند فعل ساز *-ān* در قرون گذشته در لهجه همدانی زنده بوده و به کمک آن

فعل‌های جدید ساخته می‌شده است. بعضی دیگر از این افعال نیز مشترک میان گویش‌های مرکزی است، مانند پوکاندن که در قم به شکل پَکوندن به کار می‌رود، رُمیدن که در فارسی تهرانی به شکل رُمبیدن متداول است، کَپیدن که در قم به شکل کَفیدن و در تهران به صورت کَپیدن به کار می‌رود، تاراندن که در قم نیز به معنی گریزانیدن، به‌ویژه در مورد مرغ مستعمل است، گِلَاندن که در آشتیان و گرکان متداول است، چولسیدن که در آشتیانی به شکل تولوسیدن به کار می‌رود.

ترکیبات اتباعی. علاوه بر دو نکته‌ای که در مقدمه، صفحه پانزده راجع به ترکیبات اتباعی در فارسی همدانی گفته شده، بعضی قواعد دیگر نیز بر این ترکیبات حاکم است. ما در اینجا برای جلوگیری از تطویل وارد این مبحث نمی‌شویم و تنها بعضی از این ترکیبات را که در فارسی متداول نیست نقل می‌کنیم: *اِنه چِنه زدن* (چانه زدن)، *تِکان شِکان* (ترس و لرز)، *تون و تِوس* (سرگردان و بی‌خانمان)، *تِکِ تِمیز* (تر و تمیز)، *چَفَت و چوله* (کج و کوله)، *خِلَتِ خاش* (خرت و پرت، زوائد)، *درز و دوال* (درز و شکاف)، *دِس دَسَمال* (هدیه، تحفه)، *دِم دَن* (دهان و اطراف آن)، *شالان شی پان* (مهمانی و ریخت و پاش)، *شَل و گُند* (شَل و پَل)، *صِتِ صِرف و صِتِ صَبر* (باتأنی)، *عَنج و عِجار* (آرایش و بزک)، *کِرچ کِبود* (ورم و کبودی)، *کِرچ و کوله* (ورم و آماس)، *لِت لُهر* (بیش از اندازه فراخ)، *وَرزولا* (ورز و مالش) و *ویل و اِجرا* (چرت و پرت).

ترکیب واژگان. واژه‌های همدانی چند دسته‌اند. یک دسته واژه‌های قدیمی فارسی‌اند که در اینجا باقی مانده‌اند، مانند *قَلّاش* (کلاش)، *لَبلیو* (لبلیو، لبو، چغندر پخته)، *رَزمه* (دسته، بسته: *پِه رَزمه* اسکناس)، *سِونه* (براده)، *غول* (گود)، *فوتِه* (لنگ)، *مرجُمک* (عدس، مرجو، مرجُمک)، *تالان* (غارت، تالان، از مغولی)، *چمچه* (قاشق بزرگ چوبی). برای فعل‌های قدیمی بازمانده در همدان، رک. قسمت افعال در صفحات قبل. تعداد این واژه‌ها در کتاب چندان نیست.

دسته دوم واژه‌های اصیل همدانی است که غالباً در سایر لهجه‌های مرکزی نیز به همان شکل یا با تغییراتی دیده می‌شوند، مانند *ایشیج* (شپش) که در آشتیانی و

جاسبی و کِرِمِجگانی (کرمجگان از روستاهای قهستان قم است که این کلمه در آنجا به شکل سِبِج تلفظ می‌شود) و قزوینی و بروجردی و نهاوندی صورت‌های متفاوت این کلمه متداول است، دیم (صورت که در اغلب لهجه‌های مرکزی به کار می‌رود)، خَرَه (لجن، ایضاً در اکثر لهجه‌های مرکزی)، اسپار (بیل‌زدن، ایضاً)، تولکی (نهال، قس. توله در شعر باباطاهر: نشانم توله و مویم به‌زاری)، دایزه (خاله، که در اصفهان و نائین نیز متداول است)، گیویج (زالزالک، که در اصفهان به صورت کیویج متداول است و در فرهنگ‌ها و متون به شکل‌های کوپژ، کوهج، کوهیج و غیره ضبط شده است)، ماموزه (اولین مدفوع کره الاغ، که در قمی و خوانساری به شکل مامیز = اولین مدفوع نوزاد انسان و در تهرانی به شکل مامازی = مامیز متداول است)، زِشبان (زائو، که در قمی به شکل زییسمون ziyasmun به کار می‌رود و در مَهْدَب الاسماء به صورت زایسپان ضبط شده است. رک. لغت‌نامه)، جیگیلدان (چینه‌دان، که در تفرشی به همین شکل و در آشتیانی به صورت جیگیردان و در قزوینی به صورت چیلک‌دان و در قمی به صورت چیلون‌دونه čilundune به کار می‌رود، هَمپو (جاری، دو زن که شوهران آنها برادرند. در لهجه‌های مرکزی و غیر آن صورت‌های مختلف آن متداول است، از جمله در قزوینی به صورت هَم‌وی hamavey؛ برای صورت‌های دیگر آن، رک. مجله زبان‌شناسی، سال ۴، ش ۱ و ۲ (۱۳۶۶)، (ص ۲۱-۳۲)، سِرکو (هاون چوبی که در قم نیز به شکل سِرکو به معنی هاون سنگی متداول است، از سیرکوبه)، زَل (فضله مرغ، که در قم به صورت زَلخ به کار می‌رود)، گوش (نشخوار، که در قزوین به صورت گُفش مستعمل است)، گُل مُشد (مشت گره کرده، بُکس، که در قم به صورت گُل مُشده متداول است)، اِنْدو (اندود که در نهاوند به صورت anaw به کار می‌رود؛ رک. مجله زبان‌شناسی، سال هفتم، ش ۱، ۱۳۶۹، ص ۱۲۴)، مورچانه (مورچه که در آشتیان و تفرش و گرکان به همین صورت و در کِرِمِجگان قم به صورت مورچونه متداول است)، مِرِنو mernew (صدای گربه هنگام طلبیدن جفت، که در قم به شکل mernow رایج است)، زردینه (زردۀ تخم مرغ، که در قم نیز به کار می‌رود)، میلیج (گنجشک، که در اطراف قم نیز متداول است)، وِرک (تیغ، خار؛ در قم وِرک نام

نوعی تیغ دارای گل زرد است که برگ آن خوراک گوسفند است و بوته آن را برای سوزاندن به کار می‌برند. در آشتیان این کلمه به صورت وِرک متداول است)، یزنه (شوهر خواهر، که در تهران به صورت آیزنه متداول است. ظاهراً از ترکی؛ در تاجیکی نیز به کار می‌رود)، یامان (آماس، باد، که در قم نیز متداول است)، هله‌کو (چوبی که سابقاً هنگام لباس شستن به لباس می‌زدند تا چرک آن بیرون بیاید، و در قم به صورت هَلکو و در گرگان به صورت خله‌شور مستعمل است)، اوس (آبستن که در آشتیانی oes تلفظ می‌شود؛ در لری نیز متداول است)، روخانه (رودخانه، که در لری و آشتیانی نیز متداول است).

بعضی کلمات همدانی از لری گرفته شده است، مانند روله rule به معنی فرزند. دسته دیگری از واژه‌های همدانی از ترکی گرفته شده است. مؤلف کتاب ندرتاً به منشأ این واژه‌ها اشاره کرده است. ما در اینجا تعدادی از آنها را با صورت ترکی آنها نقل می‌کنیم. در این فهرست از ذکر آن دسته از واژه‌های ترکی که در فارسی نیز مستعمل است خودداری شده است:

آلا (سفید و سیاه)، اُکورمه (گریه کردن همراه با صدا؛ در ترکی *hokürmak*)، ایلمه (بافت یک گره از قالی؛ از ترکی ایل‌مک)، بیک (مردمک چشم)، بوغ (بخار)، بُرشق (گورکن؛ نام جانور)، پیس در پِت پیس (پیس در ترکی به معنی بد است)، تُسباقه (لاک‌پشت؛ در ترکی تُسباقا)، دُواق (توری عروس)، دوندوک (منقار؛ در ترکی: *dindik*)، دِلیم (قاج خریزه)، دِسلات (ابتکار و عرضه. نیز بی دِسلات: بی دست و پا؛ ترکی: دستالات سیز. ظاهراً از دست‌آلات فارسی)، سِنْدِرمه (نشکن)، شیلان (ضیافت، بریز و پاش؛ ترکی: *şölan*)، قاتمه (ریسمان نازک موین)، قازمه (تیشه)، قُجاق (بَغْلَه علف یا هیزم)، قُجاق (عمله و کارگر پرزور. در ترکی به معنی مطلق پر زور)، قُشَقو (ناراحتی، پریدن خواب از سر؛ در ترکی: قوشقوت = نگرانی)، قُل (بازو)، قُلْتَق (بغل)، گُری (پل)، شِیلاق (سیلی؛ ترکی: شاپالاق)، گدیک / گدوک (گردنه؛ ترکی گدیک)، گیریش میش (گلاویز شدن؛ ترکی: گیریش مَک = درافتادن)، قیش و قیچ (کمر بند؛ ترکی: *qaiş*. درگیلکی نیز *qeyş*)، فیریک (مرغ یک ساله؛ ترکی

(farik)، مارال (شکار بز و آهو)

توضیح درباره چند لغت

پسا گرفتن یا کردن (مقدمات کاری را فراهم کردن). این کلمه از فعل «پَساختن» پهلوی به معنی آماده کردن، شکل دادن، آزمایش کردن، گرفته شده است. بن مضارع این فعل در پهلوی «پَساز» و در پارتی «پَسَاژ» است و «پسا» باید از یکی از این دو صورت آمده باشد.

کِرچَن کِلَاش (خرچنگ). صورت پهلوی خرچنگ، «کَرزَنگ» است، اما احتمال وجود صورت «کِرچنگ» نیز منتفی نیست. کلمه «کِرچَن» بی شک از این صورت گرفته شده است. اما «کِلَاش» در فرهنگ‌ها به معنی عنکبوت آمده و ظاهراً به مناسبت شباهت پاهای این دو جانور نام آنها با هم ترکیب شده و برای تسمیه خرچنگ به کاررفته است.

ناوند (تشکچه‌ای که خمیر نان را روی آن پهن می‌کنند و به تنور می‌چسبانند). این کلمه مخفف نان‌بند است.

وَرَو (زِگیل). این کلمه همان است که در متون و فرهنگ‌ها به شکل‌های وارو، واروک، وروک، بالو، پالو و غیره آمده است.

وَش (جلا، درخشندگی). این کلمه از فعل «وَخشیدن» پهلوی به معنی سوختن و درخشیدن گرفته شده است. در لهجه‌های تاتی «وش» به معنی روشن و درخشان است.

هیرای (فریاد، بانگ مهیب). این کلمه در فرهنگ‌ها نیز به صورت هَرا ضبط شده است.

هَل (هرز، هدر). این کلمه صورت پهلوی کلمه هَرز است که از پارتی گرفته شده و با فعل هشتن - هِل هم‌ریشه است.

یاواشان (پنجه چوبی که کشاورزان با آن خرمن را باد می‌دهند). این کلمه در قم به صورت یواشین به کار می‌رود و جزء اول آن «یَو» به معنی غله است و همان است که

در فارسی «جو» jaw و jaw شده است.

در واژه‌نامه مقدار زیادی واژه‌های فارسی نیز وارد شده که باید حذف می‌شد، از قبیل: آفتاب‌رو، آژگار، آکله، ارقه، افاده، افت، الم‌شنگه، باروبندیل، پشگل، پاچه، تپق، و غیره.

همچنین تعدادی از صورت‌های صرف‌شده افعال و گاه جمله نقل شده که جای آن در مقدمه کتاب بود، مانند: می‌ئمه، نیمیشه، نیمپرسه، نِفِرس، نیمیاد، میگم، میفده، بسپرش به خدا، دردوایمیه.

نام تعدادی از محلات همدان نیز در ردیف لغات آمده که باید در فصل جداگانه‌ای می‌آمد.

بعضی عبارات که در شرح لغات آمده مبهم است و گاه با لغات و عبارات همدانی همراه است. رک. ذیل آجین، چاردوال، خُش، زیفیر، رف (رفعه؟). بعضی لغات نیز در خارج از ردیف الفبایی خود آمده‌اند، مانند مه، تیغ‌زله، تیزابله و غیره.

لغات زیر در واژه‌نامه نیامده که باید به آن اضافه شود. چند توضیح لازم دیگر نیز در ضمن لغات آورده می‌شود: افتادن به معنی شگون نداشتن: سرکه به ما نمی‌افتد. نیز افتادنیفتاد = آمدنیامد. پشه هم به معنی مگس و هم به معنی پشه به کار می‌رود؛ چَقِیزه پَلّار علاوه بر معنایی که برای آن ذکر شده به معنی خرت و پرت هم به کار می‌رود. خانه به معنی بازار، در ترکیبات نخودبیرزخانه (بازار آجیل‌فروشان)، زرگرخانه (بازار طلافروشان)، مسگرخانه (بازار مسگرها)؛ خُشِره تَره به معنی پدرزن و خُشِره مَایه به معنی مادر زن (این دو کلمه در حال متروک شدن است)؛ خاب به خاب شدن، در خواب مردن؛ خیالاتی به معنی دیوانه؛ دیدن، در مورد کار به معنی کردن و انجام دادن: کارها را دیده‌ای = انجام داده‌ای؛ نیز کاربین به معنی کلفت یا کارگری است که به خانه می‌آید و کارهای روزانه خانه را انجام می‌دهد (دیدن به این معنی ترجمه فعل ترکی گُرمَک görmak به معنی دیدن است، اما با «ایش» (کار) به معنی انجام دادن به کار می‌رود)؛ «دا» در دَا مَلا (لقبی برای برادرهای بزرگ) گاهی نیز

به معنی دایی است: داممول = دایی محمد، و گاهی نیز لقب است: داحسن (در تاجیکی داملّا و داملّا به معنی درس خوانده و ملا در خطاب به اشخاص به کار می‌رود)؛ دیره، دَرّه (فقط در اضافه به بعضی نام‌های اماکن مانند دیره مرادبگ)؛ سانجو به معنی درددل شدید که ترکی است. در ترکی «سانجی» به معنی تیرکشیدن است و از فعل «سانجماق» به همان معنی گرفته شده است. شانی (= شاهانی)، نوعی انگور؛ فیکری، خل؛ قاری‌خان، قرآن‌خوان، قاری (این ترکیب در گیلان نیز به کار می‌رود)؛ کتیرا، مطلق صمغ، مثلاً صمغی که از درخت زردآلو تراوش می‌کند؛ کَلْگِی kallegi، فرشی که بالای فرش بزرگ می‌اندازند (سرانداز)؛ کوره به معنی مختصر که در فارسی گفتاری به معنی مختصر در کوره سواد، به کار می‌رود، در همدانی در بعضی موارد دیگر نیز به کار می‌رود، مانند کوره سفر = سفر کوتاه و مختصر. کُلش در کتاب به معنی ساقه گندم آمده است، اما ترکیب «چراغانی کلش»، لغتاً یعنی آتش زدن کلش‌ها، و مجازاً در معنی دولت مستعجل نیامده است؛ کَشْکِشان، کهکشان؛ گُسنه، گرسنه؛ گُسنی gosney، گرسنگی = گسَنه‌یی (در باره «-یی» و «-ای» به جای «-گی» رک. مجله زبان‌شناسی، سال ۳، ش ۲، ۱۳۶۵، ص ۱۷). گزنه‌یی، نوعی انگور با پوست کلفت و دانه‌های درشت؛ ماشقه mâsoqe، معشوق، فاسق زن؛ ماقوت، ماهوت؛ مغاره، غار؛ نادلِ گِران، دل نگران؛ نینه بَوّه nene beva (ننه ببه = مادر و کودک)، خوشه‌های انگوری که بعضی دانه‌های آنها درشت و بعضی ریز است؛ شیرشیره، انگوری که در سرکه می‌اندازند تا برای مصرف در زمستان دوام بیاورد. (مقایسه شود با «غورغوره» که عبارت است از غوره‌ای که به کمک نمک برای زمستان نگه می‌دارند)؛ هَنک، شوخی. این کلمه در لهجه‌های ترکی اطراف همدان نیز به کار می‌رود؛ یاوآش، یواش، آهسته؛ یاواشان قزوین، بوجارلنجان؛ قوت qewt به دو معنی است: ۱- قاووت. ۲- نان سنگک خشک شده کوبیده که با روغن و نعنای و پنیر و گردو و گل پونه و کمی آب آن را خمیر کرده باشند. این غذا بسیار مقوی و سنگین است. نوعی قاووت را قوت خِدرِنوی (قاووت خضرنبی) می‌نامند.

در همدانی رشته واج ay فقط در کلمه «عَیْب» دیده می‌شود.
 صیغهٔ پی‌چسب سوم شخص مفرد مضارع فعل «بودن» گاهی به جای e- (= است)، an- است: ای خیلی گُندَن = گنده است.
 تلفظ درست دَن دَرَه (دهان دره)، دِن زَرَه den zarre است. در اینجا z شمال غربی در برابر d جنوب غربی به کار رفته است.
 از فعل «هشتن» فقط در مواقعی که یک پیشوند فعلی مختوم به مصوت i قبل از آن آمده صامت h حذف می‌شود. در ماضی مطلق که چیزی قبل از آن نیامده صورت آن «هَشت» است.
 یادداشت مربوط به کلمهٔ «کاربین» (ص ۱۲۵): «دیدن» به معنی «کردن» دوبار در کلیات عبید زاکانی، چاپ اتابکی، تهران، ۱۳۴۳، به کار رفته است: خیاط کار خود بدید (ص ۲۹۰) (صحبت از دزدیدن پارچهٔ مشتری با استفاده از غفلت اوست)؛ گفت یا بگذار کار خود را ببینم یا آنکه معاویه را دشنام خواهم داد (ص ۳۰۲). در تهران و قزوین نیز دیدن به این معنی به کار می‌رود. در قزوین کاربین به معنی زحمت‌کش و کارکن، در برابر تنبل نیز رایج است؛ دختر کاربین.

آلاله‌های همدان (یاگزیده اشعار همدانی)*

گردآورنده: عباس فیضی

همدان، انتشارات افشار، ۱۳۶۹، ۴۸ ص.

این کتاب مجموعه‌ای از اشعار معاصر همدان به فارسی همدانی است که مؤلف آنها را گردآوری و به فارسی ترجمه کرده است. از شعرای قدیمتر تنها یک شعر ۹ بیتی با عنوان «اصطلاحات زنان» از ملا پروین همدانی، شاعری ظاهراً از حدود صد سال پیش، در کتاب آمده است. لغاتی که در این اشعار آمده غالباً در *واژه‌نامه همدانی*، تألیف هادی گروسین، ضبط شده است، اما حدود بیست‌و‌اند واژه و ترکیب و تلفظ همدانی در این اشعار هست که در *واژه‌نامه همدانی* نیامده است. ما در اینجا آنها را برای تکمیل فایده نقل می‌کنیم:

می‌تلیشه (ص ۱۳: می‌تپد (دل))، کوشک‌بازی (ص ۱۳: کفشک‌بازی)، سَخ (ص ۱۳: چرا)، چَمَره (ص ۱۵: چنبره)، آکارشدن (ص ۱۵: ازکاررفتن)، تَای (۱۷۳: مانند: تَای مَه: مانند من)، پوکیدن (۱۷۶: پوک شدن)، گُمَز (= گُمَز، ص ۲۱: گنبد)، گیره (ص ۲۳: گریه)، سِرانه (ص ۲۳: هنگام: سِرانه سائیدن و نَدیکِ خانه = هنگام ساییدن) (پاک کردن) شیشه پنجره‌خانه)، جوق و زمه (ص ۲۳: بندآب چوبی رودخانه)، پُولِ صِلَاط (ص ۲۳: پُل صراط)، می‌وَخجه (ص ۲۴: می‌بخشد)، بِشِش پائِدم (ص ۲۴: به او نگاه

کردم)، ناخده بودی (ص ۲۴: انداخته بودی: سیگرمه ناخده بودی ابرواره)، شیوگار (ص ۲۵: شبگار؟: توکه یادی اشوگارم نکردی)، توکه (ص ۳۱: پام آمد توکه = پام لغزید)، تره توله (ص ۳۱: سبزی تازه)، میصرتی (ص ۳۱: مردنی). پت پيله (ص ۳۵: لب و لوجه)، زیلاق خوردن (ص ۳۹: سُرخوردن)، کیت کیوش (ص ۳۹: در کتاب به معنی سرشانه و کفش معنی شده، اما ظاهراً ترکیب اتباعی و به معنی کفش و پافزار است: توبه کردم دیه زیلاق نخورم شو زِدْتُم - داملام گُفده بِشُم سَخ کیت کوشِت دریده؟ توبه کردم دیگر سر نخورم، شب مرا زده است - برادرم، گفته به من چرا کفش دریده است؟)، داروسم (ص ۳۹: آقا یا دایی رستم)، تَلیده (ص ۳۹: له شده، قس. تَلاندن در واژه‌نامه همدانی)، برف لِهه (ص ۳۹: برفاب).

کلمه «عید» در شعر ملا پروین (ص ۳۵) به صورت «عَید» ضبط شده که به این ترتیب با کلمه «عیب» تنها دو کلمه‌ای هستند که در آنها رشته واج ay به کار رفته است. نام چند محله قدیمی همدان در ص ۲۸ (بَینه بازار، جولان، کوروندا، گیجیله، دوگوران (دو قبرستان)، دوردآواد (درودآباد، منسوب به لران چهارلنگ)، قاشق تراشان، ورمزیار (از نام تیره‌ای از لران چهارلنگ = هرمزدیاری)، شالبافان، کوچه موچا (ظاهراً موچه‌ها و شالبافان) و ص ۳۱ (مِرر دوگوله) و ص ۴۱ (کوچه قزلان) نیز در کتاب آمده است.

ساوه نامه *

مجموعه مقالات مجمع تاریخ و فرهنگ ساوه

انتشارات اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی، ساوه، ۱۳۶۹.

این کتاب از یک مقدمه و پنج مقاله ترکیب شده است. دو مقاله اول راجع به شهر ساوه، مقاله سوم مربوط به ارتباطات شعری سلمان و حافظ، مقاله چهارم مربوط به سه دانشمند ساوی است و مقاله پنجم که صفحات ۹۹-۱۴۵ کتاب را دربرگرفته به «گوش ساوه» اختصاص دارد و نویسنده آن احمد نعمتی است. ما در اینجا به چهار مقاله اول کاری نداریم و تنها به مقاله پنجم می پردازیم.

این مقاله از یک مقدمه (ص ۱۰۹-۱۰۱) و یک واژه نامه (۱۴۱-۱۱۰) و گزیده ای از ضرب المثل های ساوی (۱۴۵-۱۴۲) تشکیل شده است. مؤلف در مقدمه بعضی از اختصاصات آوایی و صرفی و نحوی گوش ساوه را با بیانی غیر زبان شناسانه برشمرده است. از جمله اختصاصات آوایی ساوه به نکات زیر اشاره شده است:

(۱) پیشوند فعلی «بـ» به سه صورت تلفظ می شود: در کلمات «بَخور، بَمَن (بمان)، بَرُفت (رفت)، بَشُسْتِم (شستم)، بَشْتِم (بهشتم، هشتم = نهادم)، بَمُرْدیه (مرده است)» با فتحه (مصوت a)؛ در کلمات «بِرَم، بِرو، بِنوس (بنویس)، بِدو، بِجَه (امر از جستن)، بِدو» با کسره، (مصوت e) و بالاخره در کلمات «بی سوخت

(بسوخت)، بی سوز (بسوز)، بی دوز (بدوز)، بی شور (بشور)، بی شوردم (بشستم؟)، بی یامدم (بیامدم) با مصوت i تلفظ می‌شود.

۲) «ن» نفی در فعل مضارع بیشتر «نی» تلفظ می‌شود، مانند «نی می‌تیم» (نمی‌توانم)، «نی می‌کنه» (نمی‌کند)، «نی می‌آید»، اما در فعل ماضی، مفتوح و در فعل امر گاهی مفتوح و گاهی مکسور است، مانند نگفتی یم (نگفته‌ام)، نشد، نگو، نرو، نخن (نخوان).

۳) «پاره‌ای از واژه‌ها که مفتوح‌الاول است، اگر بسیط باشد، مفتوح و اگر مرکب شود مکسور تلفظ می‌کنند»، مانند: دَسْت ← دِستگیره، دِستمال، دِستگاه؛ زَرَد ← زردآلو؛ کَف ← کَفگیر؛ پَنج ← پَنجاه؛ هَفْت ← هِفْتاد؛ هَشْت ← هِشتاد. «برعکس، بعضی از کلمات مکسورالاول را مفتوح تلفظ می‌کنند. مانند هِنْدَنَه (هندوانه)، پَلَه (پله)، نَشْن (نشان)، پَسْتَه (پسته)، گَرَن (گران)، ... زَنَدَن (زندان)، آسِیل (استخر)».

۴) نشانه مصدر به صورت en- تلفظ می‌شود، مانند بَمُردِن...

در باره این مطالب نکات زیر گفتنی است:

علت چندگانگی تلفظ «ب» ظاهراً هماهنگی مصوت‌هاست. به این معنی که تلفظ a وقتی ظاهری شود که مصوت هجای بعدی کلمه در اصل a یا â بوده است، مانند ba-xwar، ba-mān، ba-raft، ba-haštām، و ظاهراً تلفظ افعال بَشُستم و بَمُردیه نیز به آنها قیاس شده است. در فعل امر نیز تلفظ be- تابع مصوت بعدی است و تنها «بَجَه» استثناست. در کلماتی که مصوت ریشه آنها u است این پیشوند با مصوت i تلفظ می‌شود که از نظر بسته‌بودن با u تناسب دارد: بی دوز. در «بی یامدم» علت وجود i، نیم مصوت y میان i و â است. در «نی می‌کنه» و سایر صیغه‌های مضارع نیز علت تبدیل e به i وجود i در پیشوند «می» است.

در کلمات «نَشْن، گَرَن، زَنَدَن، پَسْتَه، پَلَه، آسِیل» نیز علت ظهور a در هجای اول ظاهراً وجود ā و a در هجای دوم صورت اصلی این کلمات (نشان، گران، زندان، پسته، پله، استرخ = استخر) است. اما علت ظهور e در کلمات دِستگیره، پَنجاه،

هفتاد و غیره بر نگارنده روشن نیست. شاید وجود دو صامت پایانی در صورت بسیط این کلمات که علت کشش بیشتر a در آنهاست موجب حفظ کیفیت و زنگ این مصوت شده درحالی که در ترکیبات که غالباً صامت دوم به هجای بعد منتقل می‌شود a کوتاه‌تر شده و در نتیجه به e بدل شده است.

در مقدمه مقاله به بعضی ویژگی‌های صرفی و نحوی ساوه‌ای نیز اشاره شده است، از قبیل:

(۱) ساختن ماضی نقلی با افزودن «بَ» به اول صفت مفعولی افعال و الحاق صورت‌های «یم، یی، یه، بیم، یید، یند» به آخر آنها: بَرُفْتِه‌یم...

(۲) کاربرد پیشوند فعلی «ها» به جای «به» تأکید با بعضی از افعال، مانند هاگیرتن یا هاگیرتن (گرفتن)، هاده (بده)، هاکوفتن (کوفتن)، هانیشتین (نشستن)، هاترنندن (خراش دادن)، هانحیدن (خرد کردن).

(۳) استفاده از پسوند «-ئینه = -inne» به جای «u-» تهرانی در کلمات بولینه (شاشو)، قهرینه (قهر) و غیره.

(۴) ساختمان دو نوع قید، یکی با تکرار دوم شخص مفرد فعل امر: بِخِندِ بِخِند (خندان، با حالت خنده)، و دیگری با تکرار جزء غیر فعلی افعال مرکب و الحاق بن مضارع این افعال به دنبال آنها: گیریه گیریه کن (با حالت گریه، گریه کنان).

(۵) استفاده از پسواژه (حرف اضافه مؤخر): بِچِه خُو دِر (بچه در خواب است).
(۶) استفاده از «ها» به معنی «با» و «یا» به معنی «تا»: از این جُ یا تِرَن‌هام تو می‌یام (از اینجا تا تهران با تو می‌آیم). (وا) نیز به معنی «با» به کار می‌رود: واشیش بگو = به او بگو).

اما از مطالبی که در مقدمه آمده، و از ضبط بعضی واژه‌ها، نکات دیگر نیز استنباط می‌شود که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

(۱) رشته واج āb فارسی، ظاهراً پس از تبدیل به āw یا āv، و رشته āv در این گویش به o بدل شده است: آب ← o، خواب ← xo، گاو ← go، داو (نوبت در بازی) ← do، یاوه ← yove.

۲) رشته واج ab، پس از تبدیل به aw یا av و سپس ow، به ev یا ew بدل شده است (ضبط کلمات کتاب با «و» نشان‌نمی‌دهد که تلفظ «و» در این کلمات v یا w است): ev/wr (ابر)، šev/w (شب)؛ در برابر ow فارسی نیز در این لهجه ev/w به کار می‌رود: bedev/w (بدو)، berev/w (برو)، jēv/w (جو).

۳) رشته واج‌های ân و âm به on و om بدل شده است: teron (تهران)، bamon (بمان)، xone (خانه)، done (دانه)، zandon (زندان)، našon (نشان)، garon (گران)، ârmon (آرمان، آرزو)، šom (شام)، bom (بام)، xom (خام).

۴) تلفظ شناسه‌های اول شخص و دوم شخص مفرد، به جای -am و -i فارسی، -em و -ey است: baxord-em (خوردم)، baxor-em (بخورم)، bašt-ey (هشتی = نهادی).

۵) ماضی مطلق و مصدر با پیشوند «بـ» به کار می‌روند، مگر در افعالی که پیشوند آنها «ها» است: بَشْتِن (هشتن)، بَشْتِم (هشتم)، بخورِدم (خوردم)، بَمُرِدِن (مردن)، بَرَفْتِن (رفتن).

۶) پسوند -ak به -ey بدل شده است: tefley (طفلیک)، mardey (مردک)، âtešey (آتشک)، dampoxtey (دم‌پختک)، xarey-xodâ (خرک خدا)، levey-pošt (لاک پشت > لاوک پشت).

۷) ماضی بعضی افعال قیاساً از روی مضارع آنها ساخته شده است: بی‌شورِدم (ظاهراً بشستم)، نِنوَسِید (ننوشت) (رک. ص ۱۰۵).

۸) در فعل «هُویخْتِن» (بیختن) w- فارسی میانه به hw- و سپس به hov- بدل شده است.

۹) بعضی پیشوندهای فعلی دیگر مانند «در» نیز در این گویش متداول است: دَرَبَسْتِن (بسته‌اند) (ص ۱۴۵، و نیز رک. ص ۱۲۳).

در بخش واژگان به پاره‌ای صورت‌های قدیمی برمی‌خوریم، مانند گشتِن (گزیدن) و پیختن (پیچیدن) که در بسیاری از متون آمده و مؤلف نیز به آنها اشاره کرده است، یا مانند نِزار (به معنی گوشت بی‌چربی که همان نزار به معنی لاغر است).

کلمهٔ *ماشِرا* به معنی دانه‌های سرخی که بر بدن ظاهر می‌شود نیز از واژه‌های طبی کهن است.

مقدار زیادی از واژه‌های ساوه‌ای، همان‌طور که انتظار می‌رود، میان لهجه‌های قم و همدان و بعضی لهجه‌های مرکزی دیگر مشترک است. در زیر به تعدادی از اینگونه واژه‌ها اشاره می‌کنیم، اما به معادل‌های قمی واژه‌ها تصریح نمی‌شود، مگر اینکه تلفظ آنها با واژه‌های ساوه‌ای متفاوت باشد:

آخِرِه (گودالی که با خاک درست می‌کنند تا آن را به گِل تبدیل کنند)، *آزگوره* (دهان‌دره)، *آلمِته* (آرواره، در قم: آلماته)، *بیرنه* (درز، در قم: بیرینه)، *پوش* (زمین پوک، در قم: powš، در قزوین: boš)، تا (یا، در قم فقط در بعضی ترکیبات و نام بازی‌ها باقی مانده، مانند شیر تا خط، طاق تا جفت، گاوگوساله تا فینگیلی)، *تامارزو* (آرزوی زیاد، در قزوینی و همدانی نیز به کار می‌رود)، *تَنده* (هسته)، *چیلینْدَن* (چینه‌دان، در قم: چُلْندونه)، *خَسیل* (گندم و جو نارس، در قم: خَسیل)، *دایزه* (خاله، در همدان و اصفهان و نائین نیز به کار می‌رود)، *دَرْدِجار* (دردمند، در قزوین: dardajar، در همدان نیز به کار می‌رود)، *دَنْدِی* (زنبور زرد، در قم: donde)، *رِجه* (ریسمانی که رخت روی آن می‌آویزند، در قم: rejje)، *رخینه* (سوراخ)، *سُک* (آب‌بینی، مُف)، *سورکو* (هاون سنگی، در قم و همدان: سِرکو)، *سیله* (ظرف سفالی بزرگ)، *شی* (چی، در همدانی نیز)، *غِب* (گونهٔ صورت)، *گِدوک* (راه میان دوکوه، در همدانی نیز متداول است)، *گُندِل* (غوزه، در قم: گُندَل)، *گِوش* (نشخوار، در همدان نیز متداول است، در قزوین: گُفش)، *لَس* (شل، فلج شده، لمس، در قم: لَهِس، در قزوینی و همدانی: لَس)، *لُگه* (بورقه)، *مورچونه* (مورچه، در قزوین مورچانه، در اطراف قم و تفرش و گرکان و همدان نیز متداول است)، *هَنْدَنه* (در قم: هَندونه).

ضمناً یادآوری می‌شود که تلفظ *ev/w*، چنانکه در همین شمارهٔ مجله دیده می‌شود، در همدان نیز متداول است.

لهجه بخارایی *

احمدعلی رجایی بخارایی

مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی،

۱۳۷۵، چاپ دوم، ۵۳۵ ص.

چاپ اول این کتاب در ۱۳۴۲ در زمان حیات مؤلف انجام گرفت و اینک پس از ۳۳ سال چاپ دوم آن با حروف چینی جدید منتشر می شود. چاپ اول کتاب سال ها بود که نایاب بود و اقدام دانشگاه فردوسی مشهد که این کتاب بسیار مفید را در دسترس علاقه مندان گذاشته است ستودنی است.

مرحوم دکتر رجایی ایرانی تبار و از ده باژ (پازکنونی)، مسقط الرأس فردوسی بود اما پدر بزرگ پدری او در نتیجه حادثه ای که در مقدمه کتاب شرح آن آمده به بخارا برده شده بود و پدر و مادر او در آنجا متولد و بزرگ شده بودند. بنابراین لهجه بخارایی زبانی بوده که وی در خانواده به آن صحبت می کرده و با آن آشنایی کامل داشته است. وی به عنوان محقق ادبیات و ادیبی که به زبان پرداخته مطالب این کتاب را فراهم آورده است. کتاب از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول که ۳۰۰ صفحه را دربر گرفته شامل توصیف ویژگی های آوایی و دستوری لهجه بخارایی است. بخش دوم در ۱۹۱ صفحه به واژه های بخارایی اختصاص دارد.

در بخش اول مؤلف از مختصات آوایی، شامل «ابدال در حرکات» (ص ۴۱)، «ابدال در حروف» (ص ۶۹)، «قلب» (ص ۷۷)، «حذف» (ص ۷۹) و بعضی مباحث دستوری، مانند صرف و دیگر مطالب مربوط به افعال (ص ۸۹) و نکاتی مربوط به سایر کلمات و نحو گفتگو کرده، اما بیشتر این بخش، یعنی صفحات ۱۴۵-۳۰۰ به جملات بخارایی همراه با آوانویسی آنها اختصاص داده شده است. مؤلف در ضمن این مباحث همه جا به تفاوت‌های فارسی بخارایی با فارسی ایران نظر داشته و به شرح این دسته از مطالب پرداخته است. وی در شرح این مطالب همه جا آنچه از این ویژگی‌ها را که در متون قدیم فارسی نیز آمده متذکر شده است، مانند اینکه شناسه دوم شخص جمع در این لهجه به جای «-ئید»، «ئیت» است: بودیت، می‌بردیت و این تلفظ در متون قدیم، خاصه آنهایی که در ماوراءالنهر نوشته شده‌اند، سابقه دارد؛ یا اینکه فعل «نشستن» در بخارا به صورت «شیشتن» تلفظ می‌شود و این صورت در فارسی قدیم به شکل «شستن» آمده است.

در بخش لغات مؤلف همه جا در شرح لغات خاص فارسی بخارایی به آن دسته از این لغات که در متون قدیم آمده نیز اشاره کرده و برای آنها شواهدی از متون نقل کرده است، مانند *آزغ* (آزخ، آرخ، زگیل)، *بالار* (تیرهایی که سقف اطاق را با آنها می‌پوشانند)، *بیگه* *biga* (بیگاه، غروب)، *بیهی* (بهی، به، میوه معروف)، *پاره* (رشوه)، *پای‌جامه* (شلوار گشاد زنان)، *راست‌کردن* (آراستن، مهیا کردن)، *روی‌شناس* (روی‌شناس، سرشناس)، *زمبر* (زنبیر، زنبه)، *کاواک* (میان تهی)، *کورته* (کرته، پیراهن)، *گنده* (بد، زشت)، *گنده‌پیر* (پیرزن بسیار سالمند) و غیره. در اینجا یادآوری می‌شود که ضمه‌ها و کسره‌های فارسی قدیم که به شکل *u* و *i* کوتاه تلفظ می‌شده‌اند در بسیاری از کلمات بخارایی به همان صورت باقی مانده‌اند که کلمات کورته، روی‌شناس و شیشتن مثال‌های آن است.

در میان این لغات تعداد زیادی کلمه فریکار نیز هست (کلمات فریکار کلماتی هستند که در فارسی به یک معنی و در بخارایی به معنایی دیگر به کار می‌روند)، مانند *بخشیده* (دختر نامزده شده)، *برداشتن* (تحمل کردن)، *تردد کردن*

(جستجو کردن)، تراشیدن (رنده کردن)، تعیین کردن (سفارش اکید کردن)، تکیه (بالش)، تیرماه (پاییز، خزان)، جنگ کردن (مشاجره لفظی کردن)، جوشیدن (دوشیدن)، خوشروی (خوشگل)، دوگانه (خواهرخوانده)، رسیدن (شوهرکردن)، سازنده (نوازنده)، سبزی (هویج)، سرکردن (شروع شدن)، غلتیدن (افتادن)، قیشلاق (مطلق ده اعم از سردسیر و گرمسیر)، کوشتن (کشتن، خاموش کردن)، گرداندن (شخم زدن)، لوله (متکای استوانه‌ای شکل).

بعضی کلمات قدیمی در این لهجه تلفظشان تغییر کرده است، مانند پلانچ که همان بنانچ متون قدیم است و مؤلف متذکر آن نشده است. کلمه «پیچاک» در «اشکم پیچاک» به معنی اسهال، اسم مصدر است و پسوند آن با پسوند -ه در درازا، پهنّا، ستبرا، ژرفا و غیره هم‌ریشه است.

در چاپ جدید کتاب شیوه‌های جدید ویرایش، از قبیل نقطه‌گذاری و چاپ عناوین کتاب‌ها با حروف متفاوت با حروف متن اعمال شده و غلط‌های فراوان کتاب نیز تصحیح شده است. با این همه بعضی اغلاط باقی مانده است، مانند puçu به جای puça در ص ۲۵ (البته این غلط از مرحوم دکتر معین است که دکتر رجایی آن را عیناً نقل کرده است) و haylaha به جای haylahâ در ص ۱۳۵.

مؤلف چاپ اول کتاب را به مرحوم استاد مجتبی مینوی تقدیم کرده بود. ناشر در این چاپ متأسفانه این تقدیم‌نامه را حذف کرده است. عنوان کتاب نیز که در چاپ قبلی یادداشتی درباره لهجه بخارایی بود، در این چاپ به لهجه بخارایی تغییر داده شده است.

آداب و رسوم مردم سمنان *

مثل‌ها، افسانه‌ها، لطیفه‌ها، باوری‌های عامه، حرف و

فنون سنتی

محمد احمدپناهی سمنانی

تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵،

۴۳۴ ص.

این کتاب دارای هفت فصل و یک واژه‌نامه است. فصول هفت‌گانه کتاب به این

شرح است:

(۱) جغرافیای تاریخی و زبان، ص ۶۰-۱۹؛

(۲) هنر و ادبیات عامه، ص ۱۹۲-۶۲؛

(۳) افسانه‌ها و لطیفه‌ها، ص ۲۲۵-۱۹۴؛

(۴) آداب و رسوم، ص ۲۸۸-۲۲۷؛

(۵) باوری‌های عامیانه، ص ۳۱۱-۲۹۰؛

(۶) فنون و حرف سنتی، ص ۳۴۴-۳۱۳؛

(۷) کشاورزی و دامداری، ص ۳۶۴-۳۴۶؛

واژه‌نامه، ص ۴۱۴-۳۶۶.

در فصل اول، مؤلف پس از ذکر مطالبی درباره تاریخ و جغرافیا و وجه تسمیه سمنان در ۶ صفحه، به کلیاتی درباره گویش سمنانی، شامل نظام مصوت‌ها و صامت‌ها، ساختمان جمله، صرف اسم و ضمیر و فعل و دستگاه عدد می‌پردازد. در فصل دوم از بازی‌های سمنانی (ص ۹۳-۶۲)، سپس از ترانه‌های بازی‌ها (ص ۱۰۰-۹۴)، چیستان‌ها (ص ۱۰۴-۱۰۰)، ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات (ص ۱۷۹-۱۰۵) و ترانه‌های مثلی (ص ۱۹۲-۱۷۹) گفتگومی‌کند. در فصل سوم داستان‌های امثال سمنانی و مناظره‌ها و گفتگوها مورد بحث قرار می‌گیرند. فصل ششم شامل بحث درباره فنون و حرف سنتی سمنان و از جمله انواع نان‌ها و غذاهاست. در فصل هفتم که به کشاورزی و دامداری اختصاص دارد از آب و اصطلاحات آن نیز صحبت می‌شود. واژه‌نامه کتاب شامل دو بخش است: واژه‌نامه سمنانی به فارسی و واژه‌نامه فارسی به سمنانی. در واژه‌نامه فقط لغاتی ذکر شده‌اند که در کتاب به کار رفته‌اند.

چنانکه دیده می‌شود با آنکه مباحث این کتاب بیشتر به مردم‌شناسی و فولکلور اختصاص دارد برای لهجه‌شناسی ایرانی نیز بسیار مفید است و گاه نکات قابل توجهی در آنها دیده می‌شود، مانند اینکه در این گویش «مواد و اشیایی که اجزاء منفک از هم دارند (مثل گندم، برنج، عدس، لپه) و یا [دارای] دو جزء مستقل اما متصل به هم هستند (مثل شلوار و عینک)... شکل جمع دارند: gondomi «گندم‌ها»، werenji «برنج‌ها»، adesi «عدس‌ها»، ... šūwāli «شلوارها»، ... terāzey «ترازوها» (ص ۵۴-۵۵)، که معادل گندم، عدس، شلوار و ترازو در فارسی است. به‌طوری‌که از واژه‌نامه برمی‌آید حتی کلماتی مانند endōzi به معنی «لکه روی لباس» و wūyi به معنی «فریاد» نیز به شکل جمع به کار می‌روند. کلمه martimi یا martumi به معنی مردم نیز در این گویش ظاهراً صورت مفرد ندارد. کلمه kēndr در واژه‌نامه نشان می‌دهد که در این گویش در پایان کلمات خوشه سه صامتی نیز پذیرفته است. طبعاً در اینجا یکی از صامت‌ها صامت لرزان r است که تلفظ سه صامت را آسان می‌سازد.

اما چند نکته که به نظر رسیده است:

آنچه در صفحات ۲۲-۲۰ درباره وجه اشتقاق سمنان گفته شده اساس علمی ندارد. اما تلفظ *seman* به جای سمنان در تداول اهالی جالب است. این تلفظ ظاهراً در قدیم وجود داشته است، زیرا یاقوت از شهری به نام سمنک در کنار سمنان نام می برد. همین شهر را مقدسی در *احسن التقاسیم* (ص ۳۵۶، متن عربی) به صورت سمنانک ذکر می کند.

در ص ۲۶ گفته شده «از گویش سمنانی در متون قدیم ذکر نشده». همچنان که در *مجله زبان شناسی*، سال پنجم، ش ۱، ۱۳۶۷، ص ۱۱۴، نوشته ام قدیمی ترین ذکر زبان سمنانی در *الاعراض الطبیة* سید اسماعیل جرجانی (متوفی در سال ۵۳۱) آمده است. در ص ۳۰ واو معدوله مصوت دانسته شده و برای آن مثال های *xūwāka* «خواهر» و *šūwāli* «شلوار» ذکر شده است. چنانکه مثال *xūwāka* نشان می دهد در این لهجه واو معدوله به سه واج *x*، *ū*، و *w* تجزیه شده است. در کلمه *šūwāli* نیز اصلاً واو معدوله نبوده است.

ضبط مصوت *i* آغازی به شکل *yi* در مواضع مختلف کتاب شگفت آور است. مثلاً *izi* به معنی «دیروز» به شکل *yizi* و اسم که در سمنانی ایسم تلفظ می شود به شکل *yism* ضبط شده است (ص ۳۳ و ۵۴). ضبط شکل های صرف شده افعال در واژه نامه نیز کاری است نامتعارف.

بررسی گویش بویراحمد و...*

افضل مقیمی

شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۳، ۱۶۲ ص.

این کتاب توصیف بسیار روشن و روشمندی از گویش لری قبایل بویراحمدی است. مؤلف از فارغ التحصیلان رشته زبان شناسی و خود گویشور این گویش است که با سفر به روستاهای مختلف و گفتگو با افراد متعدد از طبقات مختلف از پیر و جوان و باسواد و بی سواد مواد این توصیف را فراهم کرده است. به نوشته وی این گویش نه تنها در استان کهگیلویه و بویراحمد بلکه در مناطق مختلف ممسنی نیز رایج است (ص ۵ پیش گفتار).

کتاب از یک پیش گفتار به ضمیمه بخشی درباره اوضاع جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی کهگیلویه (ص ۱۳-۷) و شش فصل تشکیل شده است. فصل اول (ص ۱۹-۳۱) به توصیف دستگاه واجی گویش اختصاص یافته است. نظام واجی گویش بویراحمدی با فارسی در داشتن چهار صامت k ، q ، g ، č اختلاف دارد. k و g که مؤلف آنها را به سبب نبودن علامت های مناسبتری با این نشانه ها آوانویسی کرده است عبارت اند از انسدادی ها (انفجاری ها) ی نرم کامی (بیواک و واکدار)، در مقابل انسدادی های کامی k و g . تقابل میان این دو جفت واج در کلمات زیر دیده می شود:

* مجله زبان شناسی، سال چهاردهم، شماره اول و دوم، ۱۳۷۸.

Kela «دست بریده» ~ kela «گوش بریده»

gela «گلوه» ~ gela «گله، شکایت».

یادآوری می‌گردد که در گویش دوانی نیز چنین واج‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد این واج‌ها در منطقه وسیعتری از استان فارس رایج است (رک. مجله زبان‌شناسی، سال ۵، ش ۲، ۱۳۶۷، ص ۳-۴).

q یک سایشی واکدار ملازی (به تعبیر مؤلف: پس‌نرمکامی) در مقابل x (خ) بیواک است که در آغاز کلمه qala «غله» دیده می‌شود. ʔ یک صامت تکریری چندزنجی در مقابل r یک‌زنجی است. تقابل این دو واج در کلمات kaʔa «دیوار سنگی» و kara «کره» دیده می‌شود.

در قسمت واجگونه‌ها باید از واجگونه ɖ یاد کرد که صورتی از تلفظ d مخصوص جایگاه بعد از مصوت است. این تلفظ همان «ذ» فارسی است که از میان گویش‌های جنوب غربی ایران تنها در لری بختیاری باقی مانده است. متأسفانه مؤلف این تلفظ را همه جا با d نشان داده است.

در آرایش واج‌ها تفاوت لری بویراحمدی با فارسی در وجود خوشه‌های صامت آغازی در این گویش است. این خوشه‌ها منحصر به ترکیب t, d, k و g با w است. چنانکه در کلمات dwar «دختر»، twar «تبر»، kwar «شکاف کوه» و gwar گوساله دیده می‌شود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا این خوشه‌ها صامت‌های انسدادی لبی شده نیستند؟

دیگر از ویژگی‌های گویش بویراحمدی عدم وجود صامت مکرر (تشدید) است.

فصل دوم (۱۰۰-۳۳) به دستور اختصاص یافته است و در آن از اسم و وابسته‌های آن، ضمیر، حروف ربط، قید و دستگاه فعل گفتگو شده است. بحث ساختمان جمله (نحو) نیز در پایان همین بخش آمده است، در این فصل می‌خوانیم که ضمائر اشاره نزدیک و دور در این گویش عبارت‌اند از yo و vo، در حالی که در گویش شوشتری برای اشاره به دور ho و در اشاره به نزدیک he به کار می‌رود (رک.

مجله زبان‌شناسی، سال ۴، ۱۳۶۶، ص ۱۶۵-۱۶۴) ظاهراً vo صورت دیگر از اوی و وی است (vo به جای «او» نیز به کار می‌رود) و yo با he شوشتری ارتباط دارد. در ص ۵۷ مؤلف ستاک حال را از ستاک ماضی مشتق دانسته است، درحالی‌که باید به عکس این عمل می‌شد و ماضی از مضارع مشتق می‌شد. مضارع صورت بی‌نشان است و ماضی با نشانه گذشته‌ساز از مضارع گرفته شده است. در ص ۵۹ پیشوند نفی حال اخباری و ماضی استمراری ni دانسته شده است. i در اینجا بی‌شک همان پیشوند i استمراری است که در مضارع و ماضی استمراری به کار می‌رود و علامت نفی n است که در ماضی ساده و امر به صورت na و ney متجلی می‌شود.

فصل سوم (۱۰۹-۱۰۱) خاص ساخت واژه است و در آن از واژه‌های مشتق و مرکب و وندهای گویش بویراحمدی بحث شده است. پسوندهای شرح داده شده تقریباً همان‌هاست که در فارسی نیز - با مختصر تفاوتی در تلفظ به کار می‌روند. مثلاً پسوند «-بان» فارسی در این گویش به شکل‌های bun- در darbun «دربان»، pun- در gāpun «گاوبان» و own- در daštawn «دشتبان» و bāqown «باغبان» دیده می‌شود. اما آنچه در owvaki «آبکی» دیده می‌شود باید aki- باشد نه vaki-، چنانکه مؤلف پنداشته، و v در آن صامت میانجی است که بعد از ow و قبل از a ظاهر شده است. پسوند alidun که معادل «-زار» فارسی در کلمات bardalidun «سنگزار» و dāralidun «درختزار» است مرکب از al- علامت جمع لری - چنانکه در کلمات merd-al «مردان» و guš-al «گوش‌ها» (ص ۴۴) دیده می‌شود - و پسوند dun- است و پسوند مستقلی نیست.

عنوان فصل چهارم (ص ۱۳۰-۱۱۱) «مقایسه لری با فارسی» است که در آن از شباهت‌ها و اختلاف‌های لری با فارسی یاد شده است. در این فصل متوجه می‌شویم که بعضی uها و nهای فارسی که از مصوت‌های مجهول گرفته شده‌اند معادل o و e لری‌اند (ص ۱۲۱). در این فصل و فصل بعد، ضمن بحث از واژه‌های لری درمی‌یابیم که مقداری از کلمات لری با تلفظ فارسی میانه یا نزدیک به آن به کار

می‌روند، درحالی‌که در فارسی تلفظ آنها از تلفظ اصلی دور شده است، مانند تلفظ کلمات šaš «شش»، asp «اسب»، mazg «مغز»، hešm «خشم» (>xēšm)، sohr «سرخ» (>suxr)، tahl «تلخ» (>taxl)، emid «امید» (ēmed)، došmen «دشمن»، merd «مرد» (از فارسی میانه مانوی merd)، pohl «پل» و غیره.

همچنین تلفظ šambez مطابق با تلفظ شنبذ «شنبه» در متون کهن است. فعل gerivesan «گریستن» که در پهلوی با y به شکل griyistan به کار می‌رود ظاهراً تلفظی قیاسی با v میانجی است. کلمه kowt «گت» نیز - برعکس فارسی - نزدیک به اصل انگلیسی این واژه است.

جای بحث h در کلمات mahs «مست»، bahs «بست»، dahs «دست»، eškahs «شکست» که به جبران حذف t و درحقیقت به جای کشش محذوف مصوت به این کلمات اضافه شده در کتاب خالی است. چاپ کتاب بسیار خوب و کم غلط است. یک غلط کمی فاحش که دوبار در ص ۷۲ تکرار شده «وجه‌وند» به جای «وندوجه» است که در ص ۷۷ به شکل صحیح آمده است.

واژه‌نامه گویش بیرجند*

جمال رضائی

تهران، روزبهان، ۱۳۷۳، ۶۵۳ ص.

این کتاب شامل تمام واژه‌هایی است که در گویش مردم بیرجند به کار می‌رود، خواه خاص این گویش باشد و خواه مشترک میان فارسی رسمی و گویش بیرجندی. کتاب از یک مقدمه (ص ۴۰-۱۳)، متن واژه‌نامه (ص ۵۰۱-۴۷) و دو پیوست تشکیل شده است. متن واژه‌نامه شامل ۱۵۰۰۰ واژه است که در شهر بیرجند و پیرامون آن تا شعاع ۱۵ کیلومتری رواج دارد (ص ۱۹). به نوشته مؤلف در محله‌های مختلف شهر بیرجند میان زبان مردم در تلفظ و کاربرد واژه‌ها تفاوت وجود دارد (ص ۲۱). مؤلف برای گردآوری واژه‌ها و اصطلاحات تنها به دانسته‌های خود اکتفا نکرده بلکه برای این منظور سفرهای متعدد به این شهر کرده و اوقات زیادی را برای جمع‌آوری لغات عمومی، اصطلاحات پیشه‌وران و صاحبان مشاغل مختلف و زنان خانه‌دار و جوانان و کودکان و جز آنان صرف کرده است. به همین جهت کتاب حاوی لغات و اصطلاحات کشاورزی، نام‌های گیاهان و گل‌ها و درختان و آفات آنها، لغات و اصطلاحات آهنگران، زرگران، مسگران، نمدمالان، پاشنه‌سازان، دباغان، سفالگران، دوزندگان (خیاطان، پالان‌دوزان، کلاه‌دوزان، لحاف‌دوزان)،

قالی بافان، خورجین بافان... بنّایان، بازرگانان و غیر آنان است. از آنجا که شهر بیرجند در حاشیه شرقی ایران قرار دارد و فاصله آن با شهرهای بزرگ ایران زیاد است، مقدار زیادی از لغات قدیمی که در متون قدیم به آنها برمی‌خوریم و تلفظ کهن تعدادی از واژه‌ها در این گویش باقی مانده است. موارد زیر تنها نمونه‌ای از این گونه لغات‌اند:

زمبر (زنبور، زنبه)، زینه (پله)، فالز (پالیز، جالیز)، فراشا (لرزه خفیف پیش از تب)، داهول (مترسک)، دَباقی (درباقی، بسته و تعطیل)، دستادست (نقد)، دغ (زمین کویری بی گیاه)، گزدم (کژدم)، سَند (حرامزاده)، نیاسه (نوه، نواده)، ورهمنّا (برهمنّا، عبث، به حدس و گمان)، پاختن (پاک کردن)، نُقل (سوراخ، نغل، نغول)، لق (لغ، بی موی)، ریاچ (ریواس). همچنین ترکیباتی مانند دمادم، سراته (سرتاته)، سالاسال و سُستنا (سستی) و بسیاری از فعل‌های ساخته شده با پیشوند «وا» که در فارسی رسمی متداول نیست در بیرجندی به کار می‌روند.

تعمق در بعضی واژه‌های کتاب بعضی مراسم را نیز که در بیرجند رایج است نشان می‌دهد. مثلاً ذیل جوزگله می‌خوانیم: «گردوی کوچکی که معمولاً برای اظهار گله و گلایه برای دوستی می‌فرستند». یا ذیل جوزیاد درمی‌یابیم که به معنی «گردویی [است] که به عنوان یادآوری نزد دوستی می‌فرستند».

پیوست اول کتاب (ص ۵۸۰-۵۰۵) شامل واژه‌هایی است که هم در فارسی رسمی و فارسی تهرانی به کار می‌روند و هم در بیرجندی. البته تعدادی از واژه‌های مشترک میان فارسی و بیرجندی نیز در متن واژه‌نامه آمده‌اند. پیوست دوم (ص ۶۵۳-۵۸۳) شامل نام‌های خاص (نام‌های اشخاص، رودها، کوه‌ها، دره‌ها، مزارع و غیره) است. متأسفانه در اینجا فقط به توضیحاتی از قبیل اینکه واژه ذکر شده نام ده یا مزرعه یا رود یا کوهی است بسنده شده و محل دقیق آنها مشخص نشده است. همچنین مشخص نیست که این نام‌ها چه منطقه‌ای از بیرجند و شهرهای اطراف آن را می‌پوشاند.

این کتاب بی‌شک یکی از کارهای بسیار مفید در زمینه لهجه‌شناسی ایرانی و به همراه کتاب دیگر مؤلف یعنی بررسی گویش بیرجند مساهمت مهمی در این زمینه است. امید است مؤلف دانشمند جلد سوم این تحقیقات را نیز که خاص فولکلور بیرجندی است به زودی در دسترس علاقه‌مندان بگذارند.

بررسی گویش بیرجند*

جمال رضائی

تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۷، ۴۵۱ ص.

این کتاب توصیف مفصلی از فارسی بیرجندی، شامل واج‌شناسی، دستور و فرهنگ مختصری از واژه‌های آن است. بیرجندی یکی از گویش‌های فارسی است که تفاوت‌های آن با فارسی کم نیست. این تفاوت‌ها هم در واج‌شناسی است، هم در صرف و نحو و هم در واژگان. آقای دکتر رضائی که خود گویشور این گویش است ویژگی‌های آن را با دقت فراوان و به تفصیل بررسی کرده و در هر مورد مثال‌های فراوان برای آنها به دست داده است. از ایشان قبلاً نیز *واژه‌نامه گویش بیرجند* و قبل از آن «فرهنگ ملاعلی اشرف صبوچی به لغت اهل بیرجند» در *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران* (سال سیزدهم، ش ۳، ۱۳۴۵، ص ۱-۱۴۲) چاپ شده بود.

کتاب از دو بخش و هر بخش از دو جستار و هر جستار از چند فصل تشکیل شده است. بخش یکم مخصوص واج‌شناسی است. در جستار نخست این بخش (ص ۳۷-۴۷) از همخوان‌ها (صامت‌ها) و واکه‌ها (مصوت‌ها) و تکیه و آهنگ و در جستار دوم (ص ۷۵-۱۲۹) از دگرگونی واج‌های گویش در ارتباط با فارسی نوشتاری (مباحث ابدال، قلب، ادغام و جز آن) گفتگو شده است.

* *مجله زبان‌شناسی*، سال پانزدهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۷۹.

بیرجندی در قسمت صامت‌ها با فارسی تفاوتی ندارد، اما در بخش مصوت‌ها دارای سه واج است که در فارسی وجود ندارد. این سه مصوت عبارت‌اند از *ā*، *ē* و *ō*. مصوت *ō* براساس آنچه مؤلف درباره آن می‌گوید (ص ۶۲، ح) تنها در پایان واژه‌ها به جای *a*-فارسی قدیم و *e*-فارسی تهرانی می‌آید و بنابراین واج مستقلی نیست. *ē* و *ō* همان مصوت‌هایی هستند که در کتاب‌های قدیم مجهول نامیده می‌شوند. *ē* نتیجه حذف *h* و ' از توالی‌های *eh* و *e'* و کشش *e* است، مانند *ētenā* «اعتنا»، *ēmāl* «اعمال»، *ēterām* «احترام» و غیره و تنها در تعدادی از کلمات قدیم، مانند *dēr* «دیر»، *xēd* «کرت زراعتی»، *xēš* «خویش» و غیره باقی مانده است.^۱ *ō* نیز مبدل *ā* (قدیم) قبل از صامت غنه و مبدل گروه *oh* است، مانند *geryō[n]* «گریان»، *zōr* «ظهر» و غیره و از کلمات قدیمی ظاهراً تنها در کلمه *nōš* باقی مانده است، اما *ā* دنباله *ā* فارسی قدیم است که در بعضی جایگاه‌ها باقی مانده است. در کلمات تک‌هجایی اساساً به *ā* بدل شده، مانند *bā* «با»، *bād* «باد»، *bār* «بار»، *šā* «شاه»، *bāq* «باغ»، و غیره، اما در ترکیبات این کلمات که دیگر کلمه تک‌هجایی نیست، *ā* باقی مانده است، مانند *bāadab* «بادب»، *bādi* «بادی»، *bādukk* «بادی، بادناک، نفاخ»، *bāri* «باری»، *šāow* «شاه‌آب، آب زیاد»، *bāqukk* «باغک». تنها استثنایی که نگارنده در مواضع مختلف کتاب و واژه‌نامه به آنها برخورده کلمات *bāk* «قورباغه، بک، وک»، *pāk* «تکه پنبه پاک شده» و *yāg* «یک» و حدود ده کلمه دیگر است. با این همه اگر از پایان کلمات یک‌هجایی صامتی حذف شده باشد مصوت *a* مجاور آن به جبران صامت محذوف کشیده می‌شود، مانند *āx* «اخم»، *āq* «عقد». در کلمه *āl* «اهل» نیز *a* به جبران حذف *h* بعد از آن بلند شده است.

در کلمات دو‌هجایی و بیشتر که دارای دو *ā* بوده‌اند *ā* اول به همان شکل باقی مانده، اما *ā* دوم به *ā* بدل شده است، مانند *ābād* «آباد»، *āzār* «آزار، بیماری»، *āqāl* «آغال، آغل»، *āvāz* «آواز»، *bālā* «بالا»، *āseyā* «آسیا»، *bāzār* «بازار» و غیره. در

۱. *ē* فارسی قدیم در بسیاری از کلمات به *e* و در پاره‌ای دیگر به *i* بدل شده است: *zer* «زیر»، *heč* «هیچ»، *gorez* «گریز»، *širi[n]* «شیرین»، *firuzə* «فیروزه»، *i[n]* «این».

کلماتی که ā دوم آنها قبل از غنه قرار داشته این مصوت به ō یا o بدل شده است، مانند bārō[n] «باران»، bādom «بادام».

در کلمات دوهجایی و بیشتر که هجای اول شامل یک مصوت غیر از ā و هجای آخر دارای ā بوده نیز ā به â بدل شده است، مانند sevâr «سوار»، fardâ «فردا»، seyâ «سیاه»، (مقایسه شود با seyâhe «سیاهه» که ā دیگر در هجای آخر نیست) behâr «بهار» و غیره. در کلمات دوهجایی و بیشتر که هجای اول دارای ā و هجایا هجاهای بعد دارای مصوت‌های دیگری بوده‌اند نیز ā باقی مانده است، مانند bārik «باریک»، âteš «آتش»، pāpuš «پاپوش، کفش»، âberu «آبرو»، bārvar «بارور» و غیره.

کلمات عربی نیز مشمول همین قواعد می‌شوند: bayâz, balâ, âxer, و غیره. کلمات قرضی سیگار و سیگاری که جدیداً وارد این گویش شده‌اند نیز مشمول این قواعد شده‌اند: sigâr, اما sigâri.

بنابراین واج ā از نظر توزیع دارای خلاء است.

در جستار دوم که خاص دگرگونی واج‌هاست مطالب جالب زیر قابل ذکر است: باقی ماندن p قدیمی در کلمات asp و çasp و وجود تشدید (صامت مکرر) در پایان کلمات، مانند بروث «سبیل، بروت»، باغوک «باغک»، بوُس «بوس»، بوق «بوق» و غیره.

بعضی تبدیلاتی که در این مبحث ذکر شده و ظاهراً خاص بیرجندی دانسته شده در فارسی نیز هست، مانند تبدیل پولاد، پالوده، پیروزه و پیل به فولاد، فالوده، فیروزه و فیل (ص ۹۵) و تبدیل تیرک و تکمه و تشک و تنبک به دیرک و دگمه و دشک و دنبک (ص ۹۶).

در ص ۹۷ سه مثال برای تبدیل [ج] به q «ق» آورده شده است. تبدیل ج به ق تبدیل عجیبی است و از نظر آوایی غیرممکن. این مثال‌ها عبارت‌اند از جوزقه، جوزک و جیق که به نوشته مؤلف به قوزه، قوزک و قیق بدل شده است. جوزقه شکل معرب کلمه گوزگ gōzag پهلوی و صورت لهجه‌ای فارسی آن غوزه است که در فارسی نیز به کار می‌رود. جوزک نیز از شکل معرب جوز از پهلوی gōz و پسوند -ak-

ساخته شده و صورت فارسی آن غوزک است. اما «ق» در آغاز کلمه قیق مبدل آوایی «ج» نیست بلکه «ج» به سبب همگونی با «ق» پایانی کلمه، جای خود را به «ق» داده و درحقیقت اینجا جانشینی صورت گرفته است.

تبدیل d به z (ص ۱۰۰) نیز باید به شکل دیگری مطرح شود. درحقیقت z امروزی مبدل δ «ذ» قدیمتر است که در کلمات گمبز (گنبد)، فروز (فروز) و کلمات عربی خزمت (خدمت) و قزر (قدر) دیده می‌شود. این تبدیل در بعضی نقاط دیگر ایران هم دیده می‌شود.

تبدیل «ق» به «خ» (ص ۱۰۸) نیز در فارسی وجود دارد. همچنین تبدیل «ن» به «م» (ص ۱۱۳) در کلمات انبار، چنبر و غیره. درحقیقت در اینجا «ن» فقط در خط وجود دارد و آنچه تلفظ می‌شود «م» است و تبدیلی در کار نیست. حذف‌هایی که در ص ۱۲۰-۱۱۷ ذکر شده نیز در فارسی هست.

بخش دوم کتاب خاص دستور بیرجندی و نقاط اشتراک و افتراق آن با زبان فارسی است. در قسمت اول از اشتقاق کلمات از پیشوندها (درحقیقت از پیشوندها، حروف اضافه و پیشوندهای فعلی) و پسوندها بحث شده است. در میان پیشوندهای فعلی پیشوند ho (ص ۱۴۱) جالب توجه است. این پیشوند مبدل پیشوند فعلی فرود است که از میان متون قدیم تنها در ترجمه کتاب المدخل الی علم احکام النجوم (چاپ جلیل اخوان زنجان، انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۷۵) به همین شکل (یعنی hō) به کار رفته است. ترجمه المدخل در حوزه‌گوش‌های مرکزی ایران در حدود قرن ششم انجام گرفته، همان‌جایی که پیشوند فرا نیز به‌ها بدل شده است. نکته جالب دیگر در این فصل به کار نرفتن g میانجی در حاصل مصدرهایی است که از یک کلمه مختوم به‌های غیر ملفوظ و پسوند «ی» (-i) ساخته شده‌اند، مانند darmondey «درماندگی»، zendey «زندگی» و غیره (ص ۱۵۱). این صورت‌ها در بعضی متون دیگر فارسی نیز دیده می‌شوند.

در قسمت عدد نکته جالب، آوردن یکان قبل از دهگان در اعداد مرکب، مانند یک‌بیست «بیست و یک»، دویست «بیست و دو» و غیره است (ص ۲۰۳). اما

جالب‌ترین نکته صرف افعال بیرجندی است. به نوشته مؤلف در بیرجندی شانزده نوع ماضی وجود دارد که بعضی‌ها در حال فراموش شدن‌اند و فقط بعضی سالمندان آنها را به کار می‌برند، مانند گونه‌هایی از ماضی ابعاد و التزامی (ص ۲۵۲). بعضی از این ماضی‌ها عبارت‌اند از ماضی ابعاد مانند برفته بده بُدم، ماضی ابعاد مستمر (یا استمراری)، مانند مرفته بده بُدم و ماضی ابعاد نقلی، مانند برفته بده بُدم. هر یک از این ماضی‌ها نیز سه نوع صرف دارد. یک صرف آن مانند زبان فارسی است که شناسه‌ها به دنبال بن فعل افزوده می‌شوند، اما در دو صرف دیگر ضمایر منفصل و شناسه‌ها قبل از فعل قرار می‌گیرند و بن فعل بدون تغییر باقی می‌ماند، مانند *u goft*, *to goft*, *mo goft* و *oš goft*, *ot goft*, *om goft*. صرف نوع دوم و سوم در زبان پهلوی (فارسی میانه) خاص ماضی‌های متعددی بوده و همان است که ساخت ارگتیو گفته می‌شود، اما در بیرجندی به افعال لازم نیز تسری پیدا کرده است.

زمان آینده بیرجندی نیز، برعکس فارسی، دارای شش صورت است: آینده ساده، آینده استمراری، مانند مُخَم رفت «می‌خواهم رفت»، آینده دور یا گذشته در آینده، مانند برفته خُم بُد «رفته خواهم بود»، آینده دور استمراری، مانند مرفته خُم بُد «می‌رفته خواهم بود»، آینده ابعاد، مانند برفته بده بُد «رفته بوده خواهم بود» و آینده دورتر استمراری، مانند مرفته بده بُد «می‌رفته بوده خواهم بود». سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که این صورت‌ها تا چه حد واقعی‌اند و توسط گویشوران عملاً به کار می‌روند.

جستار دوم این بخش به نحو به معنی سنتی آن یعنی ارکان جمله و انواع آن اختصاص دارد. به دنبال این مبحث واژه‌نامه کتاب (در ۱۰۳ ص) آمده است. افزودن واژه‌نامه به این مجلد - با آنکه واژه‌نامه مفصل گویش بیرجندی قبلاً توسط مؤلف به چاپ رسیده است - برای اطلاع از معنی واژه‌هایی است که در متن کتاب از آنها استفاده شده، ولی معنی آنها ذکر نشده است. علاوه بر آن، واژه‌هایی که از واژه‌نامه گویش بیرجند فوت شده بوده در اینجا درج شده‌اند. اما یادآوری می‌گردد

که همه واژه‌هایی که در متن مورد استفاده قرار گرفته‌اند در اینجا ثبت نشده‌اند. به علاوه، بعضی صورت‌های صرف‌شده فعل‌ها و اسم‌ها که جای آنها در مباحث فعل و اسم است در اینجا آمده‌اند، مانند *اِش می‌کرد*، *بُخُسی* «خوابید»، *بِچا* «بچه‌ها»، *اَمَلا* «عمله‌ها»، *اَسَدو* «آی اسد»، *اِلیا* «ای علی» و غیره. بعضی واژه‌ها نیز با معادل‌های قدیمی خود معنی شده‌اند که خواننده معمولی از آنها چیزی در نمی‌یابد، مانند «اندو بند» در معنی *اَنَدِیَن*، «ازغ، پاس» در معنی *ازگ* و غیره.

این کتاب روی هم‌رفته یکی از توصیف‌های خوب از یک گویش فارسی است که با دقت و تفصیل انجام گرفته و اطلاعات ذی‌قیمتی درخصوص ساختارگویش بیرجندی و مسائل تاریخی زبان فارسی در اختیار خوانندگان می‌گذارد. چاپ کتاب بسیار خوب و غلط‌های چاپی آن با توجه به دشواری چاپ کلمات آوانویسی شده بسیار کم است.

فارسی هروی *

زبان گفتاری هرات

تألیف محمد آصف فکرت

انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶، ۳۳۷ ص.

این کتاب از بخش‌های زیر تشکیل شده است:

- (۱) آریا = هری = هرات و فارسی هروی، ص ۱۰-۳؛
 - (۲) آواشناسی، ص ۲۴-۱۳؛
 - (۳) ویژگی‌ها و دگرگونی‌های دستوری، ص ۵۸-۲۷؛
 - (۴) واژه‌های رایج در فارسی هروی، ص ۱۹۰-۶۱؛
 - (۵) نمونه‌هایی از سخن فارسی هروی در قالب امثال، ص ۲۸۸-۱۹۱؛
 - (۶) برخی از واژه‌های متداول در فارسی هروی در چند متن کهن فارسی، ص ۳۱۴-۲۹۱؛
 - (۷) برخی از واژه‌های متداول فارسی هروی امروز در شعر شاعران متقدم، ص ۳۳۳-۳۱۵؛
 - (۸) واژه‌های هروی قابل مقایسه با پهلوی، ص ۳۳۷-۳۳۵.
- در بخش آواشناسی مؤلف از دو مصوت $\bar{e}$ و $\bar{o}$ که در فارسی هروی باقی مانده،

اما در فارسی رسمی از میان رفته است، گفتگو کرده است. در اینجا از مصوت مرکب *ow* نیز بحث شده است. مؤلف در مورد تلفظ این مصوت توضیح داده است که «تلفظ این مصوت مرکب در فارسی هروی کیفیت خاص خویش را دارد» سپس می‌افزاید مصوت مرکب کلمات نو، دولت، هوله، جو و بدو در فارسی کابلی همانند تلفظ عربی [یعنی *aw*] است و در تهرانی کاملاً به *o* نزدیک شده و در هروی بینابین است. اما از این توضیحات تلفظ دقیق این مصوت مشخص نمی‌شود. اما همان‌طوری که *ō* در آوانگاری این مصوت مرکب نشان می‌دهد و با مؤلف محترم نیز بررسی شد جزء اول این مصوت مرکب، مصوت گرد میانه پیشین است.

در بخش صامت‌ها از تبدیل‌ها و حذف‌هایی که در فارسی هروی در مقایسه با فارسی معیار صورت گرفته گفتگو شده، از جمله درباره‌ی واژه‌هایی که در فارسی معیار به *-ān* و *-ām* ختم می‌شوند توضیح داده شده که در فارسی هروی تلفظ این رشته واج‌ها به *-ōn* و *-ōm* بدل شده‌اند. باید یادآوری گردد که این تبدیل‌ها منحصر به پایان کلمات نیست و مواضع دیگر را نیز دربرمی‌گیرد، مانند کلمات آسمونی، بادومی، *pōmza*، *ōmza* و غیره که در واژه‌نامه آمده‌اند.

در بخش ویژگی‌های دستوری از بحث شناسه‌ها درمی‌یابیم که شناسه‌ی اول شخص مفرد *-om*، اول شخص و دوم شخص جمع *-ēm* و سوم شخص جمع *-am* است: *raftōm* «رفتیم»، *raftēm* «رفتیم، رفتید»، *raftam* «رفتند». درحقیقت در این گویش *n* پایانی دوم شخص و سوم شخص جمع به *m* بدل شده است، یعنی *raftēn* «رفتین، رفتید» به *raftēm* و *raftan* «رفتند» به *raftam* تغییر یافته است. تبدیل *n* پایانی به *m* در کلمه‌ی *nastaram* «نسترن» (ص ۱۸۰) نیز دیده می‌شود.

از نکته‌های آوایی جالب این گویش یکی این است که می‌در بعضی افعال به شکل *mē* و در بعضی دیگر به صورت *mī* (= *mi*) تلفظ می‌شود (ص ۳۰) و ظاهراً بر این دوگانگی قاعده‌ای حاکم نیست.

دیگر تبدیل کسره اضافه به *a* در کلمات مختوم به صامت، مانند *morq-a siyā* «مرغ سیاه» *ruz-a rušan* «روز روشن» و ادغام *e* با مصوت پایانی کلمات مختوم به *a* و

تبدیل آنها به ē است: *surē yâsin* «سوره یاسین»، *sâyē bēd* «سایه بید» (ص ۴۵). یکی از تفاوت‌های دستوری فارسی هروی با فارسی تهرانی نیز ساخت مضارع و ماضی مستمر (ملموس) هروی است. در هروی به جای استفاده از فعل داشتن برای این ساخت‌ها از کلمه *hay* یا *hay hay* که قبل از صورت صرف شده فعل می‌آید استفاده می‌شود: *hay mērēza* «دارد می‌ریزد»، *hay hay mīduza* «دارد می‌دوزد» (ص ۲۸). تفاوت دیگر در افزوده شدن پسوند *-ak* به سوم شخص مفرد ماضی و دوم شخص مفرد امر افعال است، مانند دیدک «دید»، آمدک «آمد»، بگیرک «بگیر»، گوش‌کنک «گوش‌کن» و غیره (ص ۵۱). البته این پسوند در بعضی از گویش‌های دیگر خراسان نیز دیده می‌شود.

تفاوت دیگر میان فارسی هروی و فارسی رسمی استفاده از پسوندهای زیر است:

استفاده از پسوند *-â(-âk>)* در مورد بیماری‌ها: *تولرزا* «تب لرزه»، *خارش* «بیماری خارش» (ص ۵۰)، *potolâ* «حرکت و بی‌قراری در خواب بر اثر امتلاء معده» (ص ۷۹). استفاده از پسوند فاعلی *-â*: *پرسا* «پرسان»، *شناسا* «آشنا» (ص ۵۰)، *ترسا* در آدم ترسا «گریزان، منزوی» (ص ۶۲).

استفاده از پسوند *-akâ* برای ساختن قید حالت: *استادکا* «در حالت ایستاده»، *پس‌پسکا* «عقب‌گرد»، *شیشتنکا* «در حالت نشستن»، *ورپاکا* «در حال ایستادن» (ص ۵۲). استفاده از پسوند *والا* در معنی فاعلی: *سروالا* «پیشرو»، *خریدن‌والا* «خریدار»، کسی که واقعاً عزم خرید دارد، *رفتن‌والا* «کسی که عزم رفتن دارد» (ص ۵۲). در میان واژه‌های متداول فارسی هروی برخی از واژه‌های قدیمی باقی مانده است. جز آنها که مؤلف در ص ۳۳۳-۳۱۵ آورده است نمونه‌های زیر نیز قابل ذکرند.

آرمون «آرمان، آرزو»

امباق «انباغ، هوو»

باوو «باهو، بازو»

بُرات «شب برات، شب پانزدهم شعبان»

برش «بش، بندی که به چینی شکسته‌زنند»
 پاخلوچه «غلغلک، پخلوچه، پخلیچه»
 پالیدن «جستن، تفحص کردن» که در ماوراءالنهر هم متداول است.
 پالیز «مزرعه»
 تَبَنگ «طبق یا سبدی که فروشندگان دوره‌گرد کالای خود را در آن می‌گذارند».
 جَر «گودال، جر»
 جلو در معنی اصلی خود یعنی لگام
 چاخو «چاه‌کن» که در برهان قاطع به صورت تصحیف‌شده چاه‌جو آمده و در
 تذکره صفویه کرمان مشیزی کرمانی، ص ۵۷۱، نیز به کاررفته و هم‌اکنون در قاینات و
 کرمان نیز متداول است.
 دای «دیوار گلی»
 زاج «زائو»
 فراشا «لرزه بر اثر بیماری»
 کواره «ظرفی از چوب گز برای حمل میوه»
 گازه «گازه، کازه، اطاقکی که شکارچیان برای مخفی ماندن از چشم شکار در آن
 می‌نشینند».
 ناجو «ناژو، صنوبر، کاج»
 نَلک «آلوی ترش»
 نمازیشین «کمی بعد از ظهر»
 نمازدگر «عصر»
 نمازشوم «نماز شام، غروب»
 ورنهار «ناشتا»
 هَلِه «یله» که از فعل هشتن گرفته شده است.
 در مورد واژه‌نامه چند نکته زیر به نظر رسید:
 نخست اینکه تعدادی از واژه‌های هراتی که در بخش واژه‌های به کاررفته در

متونی که مؤلفان آنها هروی بوده‌اند آمده‌اند از واژه‌نامه فوت شده‌اند، مانند:

بذانبجیر «بید انجیر» (ص ۲۹۲)

بنگ «شاهدانه» (ص ۲۹۲)

بتول یا بتولی «حالت آمیخته با اضطراب و گیجی که غالباً بر اثر امتلاء معده عارض می‌گردد» (ص ۲۹۲). در واژه‌نامه پُتلا به این معنی آمده است.

بیزار «پافزار» (ص ۲۹۹)

تلفت «تفاله» (ص ۳۰۸)

تیار «سالم» (ص ۸۹، ذیل تکره و ص ۹۷، ذیل جور).

جشت «دردهای گاه به گاه و ناگهانی اندام‌ها» (ص ۲۹۱)

چرخى به معنی؟ در ضرب‌المثل از چا به چرخى افتاد (ص ۱۹۹)
خُلفه «آبله، تاول» (ص ۲۹۳).

خشک شدن زبان «لال شدن» (ص ۳۰۰)

دُهل «دلو، دول، سطل» (ص ۱۹۹)

راستون «ستان، به پشت خوابیده» (ص ۳۰۰)

سال‌گردش «سالگرد» (ص ۳۱۰)

سوچ در مورد بُجُل یا قاب به معنی؟ (ص ۲۱۱)

غوند «گِرد، جمع» (ص ۳۱۲)

کچ‌بس «خرف، کودن» (ص ۳۲۹)

گرتی «جامه، کت» (ص ۳۰۵)

کلزغال «لانه زنبور» (ص ۲۹۳). قال در واژه‌نامه به معنی لانه مرغ و موش ضبط‌شده و معادل آن با علامت سؤال غار ذکر شده است. صورت اصلی این کلمه در فارسی غال است که در فرهنگ‌ها نیز آمده و در پشه‌غال نیز دیده می‌شود، اما در پهلوی به شکل گال آمده است، رک.

A. Tafazzoli, in *Acta Orientalia*, 51, 1990, p. 49-52.

کوریانه، کنایه از چیز تلخ، مانند چای (ص ۳۱۲)

لوچه «برهنه» (ص ۳۰۳)

دوم معنی کردن بعضی واژه‌ها با معادل‌ها و کلماتی است که در افغانستان به کار می‌رود، اما در فارسی ایران متداول نیست، مانند موارد زیر:

پاشان در معنی پشنگ، روشنیدان در معنی پنجله (پنجره) آب فاضله به جای فاضلاب، ذیل تشنوک، تهداب و تهدای، ذیل تهداو، انداز کردن، ذیل جَووت پولی (جهودپولی، چیزی را با پول چند نفر خریدن)، حُسران، ظاهراً به معنی «خواستگار»، ذیل حُسرون، خوم‌لیتی (نوعی ضماد)، ذیل خوم‌لنی، زاپران (زعفران)، ذیل زفرون، زَمِج، پتکری، ذیل زمه (زاج سفید)، موتورسایکل ذیل شاطر موتور، بروع، ذیل شترگلو، دَگه ذیل قمرساق، مزدحم، ذیل قولی، گوشه‌گگ، ذیل کُنَجک، گد، ذیل گت (به معنی «مخلوط»)، پوخه ابریشم، ذیل گِلک، لژند، ذیل لبخند، ظاهراً به معنی «تروخیس»، نواسه، ذیل نبیره که به «فرزند نواسه» معنی شده است (ظاهراً نبیره به همان معنی نوّه متداول در ایران است، چنانکه در تاجیکی نیز به همین معنی است).

سوم اینکه بعضی مدخل‌ها از لغات بسیار متداول در فارسی است و آوردن آنها لازم نبوده است، مانند آدم، آزگار، بخش، برج زهرمار، پاچه، پستی، تخت، دست‌فروش، دلال، دوره، دوره کردن و غیره.

چهارم اینکه بعضی معنی‌های به دست داده شده ظاهراً درست نباشد، مانند «شعبان» در معنی بُرات که ظاهراً پانزدهم شعبان درست باشد، یا «شپش‌ریز» در معنی رشک در واژه‌نامه و «حشرات ریز انگلی که در جامه پیدا می‌شود» در معنی همین کلمه در ص ۲۹۳ در حالی که رشک تخم شپش است، یا «سگ» در معنی سیاگوش، یا «اظهار تمایل و طمع» در معنی شاخ‌شونه که صحیح مطابق آنچه در ایران به کار می‌رود «تهدید همراه با سروصدا» است یا «صفتی است نکوهیده» که در معنی قرشمال آمده است، و غیره.

بالاخره این نکته باید ذکر شود که مقداری از واژه‌های کتاب در شهرهای شرق خراسان، مانند مشهد، قاین، بیرجند و غیره نیز متداول است.

این کتاب روی هم رفته کتاب خوبی برای اطلاع از فارسی هروی و مساهمت مفیدی در گویش شناسی ایرانی است. ضمایمی که به کتاب افزوده شده فایده آن را افزون کرده است. زحمات مؤلف را باید ارج نهاد. توفیق ایشان را در انجام کارهای علمی آرزو مندیم.

بررسی زبان‌شناختی گویش زرند*

تألیف علی بابک

کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۵، ۴۰۰ ص.

زرند شهری در هفتاد و پنج کیلومتری شمال کرمان است. گویش زرندی نیز با کرمانی تفاوت چندانی ندارد. خود گویش کرمانی نیز از گویش‌های نزدیک به فارسی رسمی است و تفاوت‌های آن با فارسی اندک. کتاب از پنج فصل تشکیل شده است. فصل اول (ص ۱۶-۱) تعریفات عنوان دارد. عنوان فصل دوم (ص ۳۹-۱۷) توصیف واجی و عنوان فصل سوم (ص ۷۶-۴۰) دستگاه آوایی است. فصل چهارم (ص ۲۹۱-۷۷) دستور توصیفی نام‌گذاری شده و به فصل پنجم (ص ۳۹۷-۲۹۲) واژگان عنوان داده شده است. پس از فصل پنجم کتابنامه و سپس دو نقشه مربوط به زرند آمده است. در فصل اول مؤلف تعریف تعدادی از اصطلاحات آواشناختی و واج‌شناختی و چند اصطلاح بسیار رایج دیگر زبان‌شناسی را از فرهنگ زبان‌شناسی استورک و هارتمان به صورت الفبایی به دست داده است، اما شگفت است که واژه زرند نیز در ردیف اصطلاحات زبان‌شناسی آمده و توصیف شهر و بازار و خیابان‌های آن به دست داده شده است. در همین جا کلمه *linguistics* به زبان‌شناختی برگردانده شده و در تعریف آن گفته شده «بررسی علمی زبان است»

و حال آنکه زبان‌شناختی صفت منسوب به زبان‌شناسی است.

در فصل دوم واج‌های زرنندی با روش جانشینی مشخص شده است. در بخش صامت‌ها تفاوت زرنندی با فارسی رسمی در وجود دو واج y و q (غ و ق) در کنار هم در این گویش است. یکی از مثال‌هایی که برای تفاوت این دو واج ذکر شده دو کلمه $y\bar{a}r\bar{y}\bar{a}r$ «صدای اتوموبیل» و $q\bar{a}r\bar{q}\bar{a}r$ «صدای کلاغ» است (ص ۳۰). در ص ۲۹ برای واج $k/$ دو نشانه c و k به کار رفته، ولی درباره این دو نشانه توضیحی داده نشده است، اما در صفحات مربوط به نشانه‌های به کار رفته در کتاب که قبل از متن کتاب، بدون شماره صفحه، آمده گفته شده که k قبل از مصوت‌های $a, e, \bar{e}, i$ [یعنی مصوت‌های پیشین] و c قبل از $\bar{a}, o, u, ew$ و eu [یعنی مصوت‌های پسین و مرکب] به کار می‌رود. این توضیح بی‌شک باید در مبحث واج‌شناسی می‌آمد، هر چند اصلاً استفاده از دو علامت برای نشان دادن این دو واجگونه لزومی ندارد.

در بخش مصوت‌ها دو مصوت $a:$ و $e:$ در زرنندی وجود دارد که در فارسی نیست. از ah و a' بیرون آمده، اما $e:$ دنباله $\bar{e}$ (پای مجهول) قدیم در کلماتی مانند $gore:xt$ و $be:xt$ ورشته واج‌های ay و ey است، چنانکه از مثال‌های $pe:$ «پی» و $me:l$ «میل» به دست می‌آید. گروه‌های oh, o' و گاهی or فارسی در زرنندی به $\bar{a}$ بدل شده (که بی‌شک مرحله قدیمتر آن $a:$ بوده است)، مانند کلمات $f\bar{a}š$ «فحش» $m\bar{a}r$ «مهر»، $t\bar{e}vaq\bar{a}$ «توقع»، $toxm\bar{a}y$ «تخم مرغ» (رک. ص ۵۱ و بخش واژگان).

مصوت مرکب ew در زرنندی اساساً معادل $ow/$ فارسی است، مانند $\bar{j}ew$ «جو»، اما در پاره‌ای موارد از توالی $e+u$ ناشی شده، مانند $s\bar{e}kinew$ «سکینه کوچک». گاهی نیز مبدل $\bar{a}u(\bar{a}w)$ است (رک. بعد). «مصوت مرکب» eu که مؤلف آن را در ردیف واج‌های زرنندی آورده واج مستقلی نیست و برای آن تقابلی به دست داده نشده است (ص ۳۶). این تلفظ، چنانکه از مثال‌های $\bar{j}eud$ «جهود»، ceu «کاهو» و $neur$ «نیست و نابود» برمی‌آید، در حقیقت توالی واج‌های $e+u$ است.

در مورد امکان وجود خوشه صامت آغازی در زرنندی هیچ مطلبی در کتاب نیامده است. مؤلف در این مورد می‌گوید: «به امکان اجتماع دو همخوان آغازین در گویش زرنندی، من نمی‌توانم بی‌پروا بمانم ولی تا هنگامی که در این مقوله، پژوهشی

دقیق و گسترده، با بهره‌گیری از امکانات آزمایشگاهی، انجام نشده، از چنین امکانی بیش از این نمی‌گوییم.» (ص ۳۷). ظاهراً مصوت‌های کوتاه تاریخی در زرنندی در میان دو صامت آغازی کلمات تا حدّی ضعیف می‌شوند.

در فصل خاص دستگاه آوایی که معلوم نیست چرا از فصل واج‌شناسی جدا شده پدیده‌های زیرزنجیری، بعضی فرایندهای واجی، مانند حذف و اضافه شدن واج، ابدال و غیره مورد بحث قرار گرفته است. کلیه این پدیده‌ها مربوط به مبحث واج‌شناسی است و تنها مطالبی که مربوط به مقایسه فارسی رسمی با زرنندی است می‌تواند از این مبحث جدا شود و در فصل جداگانه‌ای در مقدمه کتاب که باید به رابطه زرنندی با فارسی اختصاص داده شود، گنجانده شود.

در ص ۵۳ شرایط تبدیل a و e به ə به صورت پیچیده زیر بیان شده: «اگر برای ساخت از هجا: (همخوان + e/a + همخوان) واکه افزوده شود، [a] یا [e] به کسره بسیار خفیفی بدل می‌شود. این کسره را (شوا) می‌نامند». آنگاه مثال‌های sar و kal «کچل» نقل شده که پس از افزودن مصوت‌های â و u به آنها به ترتیب به sərâ «سرها» و kəlu «کچله» بدل شده‌اند. بی‌شک می‌توان شرایط این تبدیل را به صورت ساده‌تری بیان کرد. درحقیقت ظهور ə منوط به قرارگرفتن مصوت‌های a و e و گاهی o در هجای باز میانی است. مصوت‌های مذکور اگر در پایان (به استثنای کسره اضافه) یا اول کلمه قرارگیرند به صورت اصلی باقی می‌مانند، مانند dage «دیگر» (ص ۶۵)، qəde «قدح» (ص ۷۲)، abâs «عباس»، در yâ harzət-ə abâs «یا حضرت عباس» (ص ۸۷)، agar «اگر» (ص ۱۰۱)، a gəl-ə «به گل» (ص ۱۰۱). اما بعضی مثال‌های دیگر نیز در کتاب آمده که این تبدیل در آنها صورت نگرفته است، مانند das «دست» در bə das-ə «به دست» (ص ۱۰۰، ۱۰۲)، mabâda «مبادا» (ص ۸۴)، seyom «سوم، سیم» (ص ۲۳۰)، jeü «جوان» و reü «روان» (ص ۴۴).

مصوت خنثای ə تنها جانشین واج‌های مذکور نمی‌شود، بلکه، به گفته مؤلف (ص ۱۵۲)، مصوت i در پیشوند تصریفی mi نیز به ə بدل می‌شود.

علاوه بر موارد فوق، حداقل در یک مورد، مصوت خنثی در هجای بسته نیز به کار رفته و آن کلمه jək (ص ۳۳۳) است.

قاعده‌ای که در ص ۴۹، ذیل شماره ۱ - ۱۲ - ۳ بیان شده باید به این شکل صورت‌بندی شود: رشته واج au فارسی (که به احتمال زیاد در گذشته به شکل aw تلفظ می‌شده) در زرنندی به ew بدل شده است. کلمه‌تابه که در اینجا نقل شده قاعده فوق را نقض نمی‌کند، زیرا این کلمه نیز در گذشته در گفتار به شکل تاوه تلفظ می‌شده است. sewvidan نیز مبدل ساویدن است.

قاعده شماره ۱ - ۱۳ - ۲ در ص ۵۰ یعنی تبدیل a به o مشروط به مجاورت a با m است.

e : در فعل‌های gore:xt , re:xt , be:xt (ص ۵۲) بازمانده e تاریخی است، اما این مصوت در کلمه هیچ به e ساده شده است. heč (ص ۵۲).

تبدیل q به x (ص ۶۱) منوط به ظهور آن قبل از صامت‌های بیواک است. این تبدیل در فارسی تهرانی و سایر گویش‌های فارسی نیز هست.

paq در ص ۶۴ مبدل پهن نیست، مبدل پخ است. تعدادی از تبدیل‌های دیگری نیز که در این مبحث شرح داده شده، میان زرنندی و فارسی و بسیاری از گویش‌های دیگر فارسی مشترک است.

فصل چهارم که دستور توصیفی عنوان دارد به توصیف مشروح قواعد نحوی و گاه صرفی زرنندی می‌پردازد، اما این قواعد تقریباً در همه موارد همان قواعد فارسی رسمی است. بحث قواعد نحوی از شبه‌جمله شروع می‌شود که یک مبحث فرعی در نحو است و این نوآوری قابل توجیه نیست.

تقسیم نهاد به مسندالیه و فاعل بحثی معنایی است و وارد کردن آنها در نمودارهای درختی (ص ۱۰۷ و غیره) بی‌سابقه است.

نکته جالب در گویش زرنندی صرف‌شدن فعل wasn «بایستن» در شش صیغه مضارع، ماضی استمراری و ماضی نقلی است (ص ۱۵۱-۱۴۹).

مبحث توصیف دستوری روی هم‌رفته مبحث روشن و منسجمی است و همچنان‌که گفته شد تفاوتی با فارسی ندارد. مؤلف در این مبحث بیشتر تحت تأثیر دستور سال دوم فرهنگ و ادب تالیف نگارنده بوده است. در پایان این مبحث فهرستی از افعال رایج در زرنندی به دست داده شده که در میان آنها تعداد سی فعل

بسیط هست که در فارسی متداول نیست. همچنین تعدادی فعل پیشوندی، مانند واپرسیدن، واتاسیدن، واگاییدن، ورتراشیدن، ورچکیدن، ورچنژیدن، و غیره در زرنندی به کار می رود که در فارسی متداول نیست.

در قسمت حروف اضافه، حرف اضافه a به معنی «از، به، برای» به کار می رود که دو معنی اخیر آن در فارسی متداول نیست. این حرف اضافه وقتی قبل از ضمائر متصل غیرفاعلی به کار رود میان آن و این ضمائر صامت میانجی لا حایل می شود: a-š-et، a-š-eš و غیره. حرف اضافه be نیز همراه با ضمائر متصل غیرفاعلی با صامت میانجی š به کار می رود: be-š-emū، be-š-eš و غیره.

در مورد دو نقش از نقش های پسوند -u- در ص ۲۸۲، که ایجاد دگرگونی معنایی (ش ۳) و اسم سازی (ش ۵) دانسته شده باید گفته شود که -u- در اینجا مانند -ak- در فارسی است که اسم عمل (اسم مصدر) می سازد، مانند چشمک، پشتک، شکلک و غیره. سایر پسوندهای شرح داده شده در اینجا همان پسوندهای فارسی است، به استثنای پسوند -ege- (یا -əge-) و نه -ge- (ص ۲۸۵).

در بخش واژگان چندین واژه قدیمی دیده می شود که به بعضی از آنها اشاره می شود:

بازه که در زرنندی به معنی «مرز میان دو کُرت» است در فرهنگ ها به معنی «فاصله میان دو دست، دو دیوار و دو کوه» آمده است.

مُبرز به معنی «بلند» همان است که در فرهنگ ها و متون به معنی «قد و قامت» و به فتح اول به معنی «بلندی» ذکر شده است.

پسین به معنی «عصر» در متون قدیم به فراوانی به کار رفته است. مُپلماس پلماس به معنی «کورمال کورمال» همان پرماس است که در فرهنگ ها به «دست برجایی سودن» معنی شده است.

تَنَرک به معنی «تَنَگَرگ» از tadarg پهلوی گرفته شده است. تِلزگو همان تِلَسک به معنی «خوشه های کوچک انگور» است که به خوشه بزرگ چسبیده است.

توره به معنی «شغال» در فارسی و پهلوی هم به کار رفته است.

جَمبازه به معنی «شتر بزرگ» همان جَمَازَه عربی است.

چَنگ به معنی «منقار» در فرهنگ‌ها نیز آمده و در فاین و بیرجند هم به کار می‌رود.

خُل به معنی «خاکستر» در فرهنگ‌ها نیز آمده و در شیراز هم به کار می‌رود.

خُفتو به معنی «بختک و خفتک» در فرهنگ‌ها نیز ضبط شده است.

رازینا به معنی «راه پشت‌بام» مرکب از راه و زینه به معنی «نردبان» است.

سیخور به معنی «جوجه تیغی» همان سیخول فرهنگ‌هاست.

شَلیدن sā:lidan به معنی «تباه و فاسد شدن میوه و تباه شدن پوست و گوشت بدن بر اثر سوختگی و بیماری و ضربه‌های شلاق» ظاهراً مبدل شهلیدن است که در فرهنگ‌ها صفت مفعولی آن به معنی «متفرق و پراکنده و پهن شده» آمده است.

کِرپو به معنی «سوسمار» همان کِرپاسوی فرهنگ‌ها به معنی «مارمورک» است.

گاچو به معنی «گهواره» همان گواچو و گواچه فرهنگ‌ها به معنی «تاب» است.

کولیدن به معنی «کندن زمین توسط مرغ» در فرهنگ‌ها در معنی «کاویدن» ضبط شده است.

گال به معنی «سرگین شتر»، در فرهنگ‌ها نیز به معنی «سرگین چسبیده به زیر دنبه گوسفند» آمده است.

گِرِیز به معنی «آب دهان» در فرهنگ‌ها به شکل گلِیز ضبط شده است.

لِیش به معنی «گل سیاه» همان لوش فرهنگ‌هاست. در زرنندی آثار تبدیل «l» به «d» در بعضی کلمات دیگر نیز دیده می‌شود، مانند اونسِی‌تر «آن‌سوتر».

مَسکه به معنی «کره» در فرهنگ‌ها نیز آمده و در بسیاری از مناطق شرق ایران نیز به کار می‌رود.

یادآوری این نکته لازم است که بسیاری از لغات ضبط شده در بخش واژگان کتاب در سایر گویش‌های شرق ایران نیز متداول است.

این کتاب یکی از توصیف‌های خوب از یکی از گویش‌های فارسی است. کاش کتاب‌های دیگری نیز که درباره گویش‌های فارسی و ایرانی نوشته می‌شوند در این حد از روشنی و توجه به اصول زبان‌شناسی باشند.

بررسی گویش جیرفت و کهنوج*

تالیف اسلام نیک‌نفس دهقانی

انتشارات مرکز کرمان‌شناسی، کرمان ۱۳۷۷، ص ۲۵۴.

این کتاب توصیف زبان‌شناختی گویش فارسی دو شهر جیرفت و کهنوج (و رودبار از توابع کهنوج) در استان کرمان است. کتاب از یک بخش مقدماتی دربارهٔ جغرافیای جیرفت و کهنوج (ص ۵-۱۴)، یک پیش‌گفتار (ص ۱۵-۲۳) و شش بخش و یک ضمیمه تشکیل شده است. بخش اول (ص ۲۷-۴۰) خاص توصیف واجی و بخش دوم (ص ۴۳-۶۶) ویژهٔ مقایسهٔ آوایی گویش جیرفتی و کهنوجی با فارسی است. بخش سوم (ص ۶۹-۸۶) صرف (ساخت‌شناسی) و بخش چهارم (ص ۸۹-۱۱۱) به دستگاه فعل اختصاص یافته است. بخش پنجم (ص ۱۱۵-۱۱۹) خاص تشکیل اسم و صفت و بخش ششم (ص ۱۲۳-۳۸۴) که مهمترین بخش کتاب است مخصوص واژگان است. در ضمیمهٔ اول (ص ۴۵۴ - ۳۸۷) مقداری اشعار به این گویش‌ها نقل شده و بالاخره در ضمیمهٔ دوم ۲۴ عکس از مناظر و آثار تاریخی این دو شهر و توابع آن چاپ شده است.

در این کتاب - با آن‌که مؤلف خود در ص ۱۱ می‌گوید این دو شهر «به علت وسعت و گستردگی زیاد خاک دارای آداب و رسوم و زبان و فرهنگ متفاوت

می‌باشند» - توصیف گویش این دو شهر یکجا آمده است. مؤلف در بعضی موارد ویژگی‌های این دو گویش را از هم متمایز کرده، اما در بسیاری از موارد دیگر این کار را نکرده است، به طوری که معلوم نیست مثلاً واژه‌هایی که در واژه‌نامه آمده آیا همه در جیرفت و کهنوج یکسان به کار می‌روند یا بعضی خاص یک شهر و بعضی دیگر خاص شهر دیگر است. در قسمت واج‌شناسی و دستور نیز این ابهام وجود دارد. تنها گاهی به تفاوت میان این دو گویش تصریح شده است. آنچه مؤلف خود در ص ۱۶ می‌گوید، یعنی: «آنچه در این مجموعه به عنوان «گویش جیرفت و کهنوج» معرفی شده گویشی است که مردم جیرفت و کهنوج و رودبار به کار می‌برند و در آن از گونه‌گونی‌های ناشی از نفوذ لهجه‌های همسایه (بلوچی، هرمرزگانی) و بعضی لهجه‌های جیرفتی (جبالبارزی، ساردویی) صرف‌نظر شده است» نیز بر ابهام مسئله می‌افزاید. تنها نکته روشن جدولی است که در صفحات ۲۰ و ۲۱ آمده و تفاوت‌های جیرفتی و کهنوجی در آن به دست داده شده است. مثلاً در این جدول گفته شده که doht و badoh کهنوجی معادل doxtar جیرفتی است؛ pos mahi، mûow و çok mahi و çagal کهنوجی معادل nana، pesar mahi، «پسرعمه» و çayal «پرتاب» جیرفتی است، اما وقتی به واژه‌نامه مراجعه می‌کنیم ذیل هیچ یک از این کلمات گفته نشده که کدامیک خاص کدام گویش است، صرف‌نظر از این که doht و pos mahi اصلاً در واژه‌نامه نیامده‌اند. در همین جدول گفته شده که namxâst «نخواستم» کهنوجی معادل naxâstom جیرفتی است. در این جا دو نوع ساخت از فعل متعدی در زمان گذشته دیده می‌شود که یکی معروف به ارگتیو و دیگر معروف به مفعولی accusative است. اما آنجا که در ص ۹۱ و ۹۳ از شناسه‌های افعال متعدی بحث شده اشاره‌ای به این مطلب نمی‌شود که این شناسه‌ها (شناسه‌های غیرفاعلی) خاص گویش کهنوجی است نه جیرفتی^۱. مؤلف در ص ۲۲ در مورد دستگاه فعل می‌نویسد دستگاه فعل «مهمترین مشخصه و بارزترین تفاوت این گویش [در این جا

۱. مثال‌هایی که در ص ۱۱۰ آمده نشان می‌دهد که ضمایر غیرفاعلی در فعل خواستن در کهنوجی و رودباری با فعل مضارع هم به کار می‌رود.

گویش جیرفتی و گویش کهنوجی یک گویش تلقی شده [با سایر گویش ها و لهجه های داخلی می باشد] که باز ابهام مسئله بیشتر می شود، زیرا معلوم نیست گویش ها و لهجه های داخلی چه گویش هایی هستند که دستگاه فعل گویش جیرفتی و کهنوجی با آنها متفاوت است.

در بخش واج ها مؤلف صامت ها و مصوت های این دو گویش را با روش جانشینی مشخص کرده است، اما در مورد دو صامت /q/ و /q/ گفته شده (ص ۳۴) که «این [دو] واج در واژه های بسیار محدودی رواج دارد و امکان استخراج و مقایسه وجود ندارد». براساس آنچه در ص ۲۰ و ۵۹ گفته شده معلوم می شود که اولاً /q/ «غ» در جیرفتی معادل /g/ در کهنوجی است و از جفت کلمات چگوک / چغوک، چگریستکا / چغریستکا، چگل دادن / چغل دادن و غیره که در واژه نامه بدون اشاره به تعلق آنها به یکی از دو گویش آمده اند شکل های گاف دار مربوط به گویش کهنوجی و شکل های با «غ» مربوط به گویش جیرفتی اند و اگر در داخل نظام هریک از این دو گویش یا بهتر بگوییم در داخل نظام جیرفتی تقابل «غ» با صامت های مرتبط با آن بررسی می شد واج بودن آن به دست می آمد. ثانیاً براساس آنچه در صفحات ۲۱، ۵۳ و ۵۹ آمده «ق» در کهنوجی وجود ندارد و اگر در معدود کلماتی وجود داشته باشد گونه ای از واج /k/ است. بنابراین، این صامت در صورتی که واج باشد در موضع آغازی دارای خلأ است. این مطلب نیز باید ذکر شود که «غ» فارسی در این دو گویش و به احتمال بیشتر در کهنوجی، در بعضی موارد به «ک» بدل شده است، مانند کدغن به جای غدغن، کسیان به جای غثیان. علت این تبدیل ظاهراً این است که «غ» فارسی در آغاز این کلمات مانند «ق» تلفظ می شود. اما در چند مورد دیگر «غ» فارسی در جیرفتی و کهنوجی به «گ» بدل شده است (رک. ص ۵۵-۵۴). «خ» نیز در مواردی جایگزین «ک» شده، مانند سیخُر - سیگر «تشی».

در مورد مصوت های مرکب ey و ow نیز گفته شده «به علت محدود بودن کاربرد این واکه های مرکب، امکان استخراج و مقایسه آنها وجود ندارد» (ص ۴۰)، در حالی که با دقت در واژه نامه معلوم می شود که وضع واجی این مصوت ها را نیز

می‌توان روشن کرد.

در بخش مقایسهٔ آوایی جیرفتی و کهنوجی به بعضی نکات جالب اشاره شده است. از جمله این‌که در کهنوجی کلمات گرده، رسیده، مهره و غیره دارای *g* پایانی اند: *mohreg*, *rasîdeg*, *gordeg* (ص ۴۸). این کلمات در حقیقت شکل فارسی میانهٔ خود را حفظ کرده‌اند. موارد استثنا مانند بَرَه ظاهراً از فارسی وارد این گویش شده‌اند. «زهره» نیز عربی است. اما آنچه در ص ۵۳-۵۴ ذیل تبدیل *b* به *g* گفته شده درست نیست. این کلمات همه در فارسی میانه (پهلوی) با *w* آغازی تلفظ می‌شده‌اند و *w* در این دو گویش - همچنان‌که در گویش قدیم کرمان و در بلوچی - به *g* یا *gow* بدل شده است، مانند «بازی» *gâzi*، «بزرگ» *gozer*، «بیشتر» *gâften*، «بافتن» *gowačeg* «بچه» (مثال اخیر مربوط به جیرفتی و کهنوجی دانسته شده؛ اما ظاهراً به دلیل *g* پایانی آن مربوط به کهنوجی است).

تبدیل *d* به *z* نیز درست نیست (ص ۵۵). در حقیقت *z* مبدل «ذ» قدیمتر است و «ذ» خود از «د» قدیمتر گرفته شده است. در این مورد بعضی کلمات عربی نیز مشمول تبدیل «د» به «ذ» شده‌اند، مانند خدمت و ایراد.

حفظ‌شدن بعضی تلفظ‌های قدیمتر نیز در این دو گویش جالب است، مانند تلفظ پسوند «بان» به شکل *pon* در پاسپن، دشتپن و غیره و باقی ماندن تلفظ *p* در چسپ، اسپ و چرپ.

آنچه ذیل تبدیل *û* به *o* و *î* به *e* گفته شده (ص ۵۸) نیز طور دیگری است. در این جا هم *û* و هم *o* از *ō* قدیمتر (واو مجهول) گرفته شده‌اند. *î* و *e* نیز چنین وضعی دارند و از *ē* قدیمتر (یاء مجهول) گرفته شده‌اند.

آنچه در این مبحث به آن اشاره نشده افزوده‌شدن صامت *y* یا *h* به آغاز بعضی کلماتی است که با مصوت شروع می‌شوند، مانند «آب» *yow* «آب» (ص ۴۶)، «آرد» *yârt* (ص ۵۱)، «امروز، امشب، امسال» *homsâl*, *homšow*, *homru* (ص ۶۱)، «آورده» (ص ۸۱). دیگر از بین رفتن تشدید در بسیاری از کلمات است، مانند «جدی» *yorse* «غصه» *sahm* «سم»، «رد» *rand* (ص ۶۳)، «yâze» *dovâze*

«یازده، دوازده» (ص ۷۹)، *soyom, doyomi* «دومی، سوم» (ص ۸۰).
ظاهراً تشدید فقط در مورد *r* و *l* وجود دارد: *barre, jarre* (ص ۲۳)، *nallat* «لغت» (ص ۶۶). *'arreheyk* (ص ۱۳۰). سایر موارد، مانند *مسما* و *مخنث* از فارسی گرفته شده‌اند.

واو معدوله قدیم نیز در این گویش‌ها به *xow* بدل شده است: *xowarden* «خوردن» (ص ۹۰)، *xowad* «خود» (ص ۸۲)، اما در بعضی کلمات به *v* یا *x* ساده شده، مانند *vâsten* «خواستن» (ص ۱۱۰) و *vey* «با»، مشتق از خود که در کنار *xowey* و *xey* به کار می‌رود (ص ۷۴).

در قسمت واژگان مقدار زیادی واژه آمده که خاص این گویش‌هاست و ظاهراً در سایر گویش‌های ایرانی دیده نمی‌شود. احتمال این‌که این واژه‌ها از زبان‌های غیرایرانی‌ای که سابقاً در این منطقه رایج بوده‌اند گرفته شده باشند، هست. از واژه‌های ایرانی قدیمی به نمونه‌های زیر اشاره می‌شود: *باهوگ* «بازو»، *مبرز* «بالا»، *برآمده*، *مُشک* «موی جلوی سر»، *بهایی* «فروشی»، *مُپس* «پسر»، *جافتین* «جویدن»، *jag* «نام درختی»، *جنگروک* «جنگ طلب»، *خاگ* «تخم مرغ»، *خسوک* «مادرزن»، *خُمین* *xomin* «تابستان»، *روتیک* «روده»، *ساگ* «سایه»، *سُهر* «سرخ»، *سیگر و سیخُر* «خارپشت»، *کُزوک* «جُعل»، *گفتین* «افتادن»، *گَمک* «غربال»، *کی مُنوک* «کدبانو»، *کَهکین* «مقنی»، *گاچوک* «گهواره»، *گُرتیک* «کلیه»، *گُروک* «عروس» (از *wadūg*)، *گُریونین* «به گریه انداختن»، *گستین* «گزیدن»، *گُور* «پیش، نزد» (از *war* پهلوی به معنی «سینه»)، *گُوک* «قورباغه» (از *wak* پهلوی)، *گیچیدن* «بیختن» (از *wēxtan* پهلوی)، *لک پک* «اسباب و وسایل»، *مُزگ* «مغز»، *مُرگ* «مرغ»، *مُغ* «درخت خرما»، *موریک* «مورچه»، *وايه* «آرزو» و غیره.

